

مکتبہ اسلامی مفتی محمد رفیع مفتی محمد رفیع مفتی محمد رفیع



اصول و فاضل

پ. نیکی تین

مبانی اقتصاد سیاسی

ترجمہ
ناصر زرافشان



This is a Persian translation of
Fundamentals of Political Economy
 Progress Publishers, Moscow
 by P. Nikitin
 Translated by Nasser Zarafshān
 Āgah Publishing House, Tehran, 2008
 www.agahpub.ir
 E.mail: info@agahpub.ir

سرشناسه:
 عنوان و نام پدیدآور:
 مشخصات نشر:
 مشخصات ظاهری:
 شابک
 وضعیت فهرست‌نویسی:
 یادداشت:
 موضوع:
 شناسه افزوده:
 رده‌بندی کنگره:
 رده‌بندی دیویی:
 شماره کتابشناسی ملی:

نیکیتین، پیوتر ایوانوویچ: ۱۹۱۶ - م.
 مبانی اقتصاد سیاسی / پ. نیکیتین؛ ترجمه ناصر زرافشان
 تهران: آگاه، ۱۳۸۷.
 ۲۶۸ ص.؛ نمودار.
 978-964-416-287-9

عنوان اصلی: Fundamentals of Political Economy
 اقتصاد مارکسیستی.
 زرافشان، ناصر، مترجم.
 ۱۳۸۷ م ۱۶ ن ۹ / HB ۹۷/۵/۳
 ۳۳۵/۳
 ۱۲۱۶۱۴۹

فهرست

۹	مقدمه: موضوع علم اقتصاد سیاسی
۱۰	تولید ثروت مادی شالوده حیات اجتماعی است
۱۲	نیروهای مولد و روابط تولیدی
۱۸	قوانین اقتصادی تکامل اجتماعی
۲۲	موضوع اقتصاد سیاسی
فصل یکم: شیوه‌های تولید پیش از سرمایه‌داری	
۲۵	۱. شیوه تولید اشتراکی اولیه
۳۰	۲. شیوه تولید برده‌داری
۳۴	۳. شیوه تولید زمینداری
۳۶	۴. فروپاشی و زوال زمینداری و ظهور مناسبات سرمایه‌داری
۳۹	در درون نظام زمینداری شیوه تولید سرمایه‌داری
الف. سرمایه‌داری پیش از انحصار	
فصل دوم: تولید کالایی-کالا و پول	
۴۱	۱. توصیف عمومی تولید کالایی
۴۶	۲. کالا و کاری که کالاها را به وجود می‌آورد



پ. نیکیتین
 مبانی اقتصاد سیاسی
 ترجمه ناصر زرافشان
 طراح جلد: بیژن صیفوری

چاپ یکم، ترجمه فارسی (آگاه): پاییز ۱۳۸۷، آماده‌سازی، حروف‌نگاری و نظارت بر چاپ: دفتر نشر آگه (حروف‌نگار: سمیه حسینی؛ صفحه‌آرایی و ویرایش رایانه‌ای: مینو حسینی)
 لیتوگرافی: بهزاد گرافیک، چاپ و صحافی: سکه
 شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه
 همه حقوق چاپ و نشر این کتاب محفوظ است

مؤسسه انتشارات آگاه

خیابان انقلاب، بین فروردین و اردیبهشت، شماره ۱۴۶۸
 تلفن: ۶۶۴۶۷۳۲۲، فکس: ۶۶۴۶۰۹۳۲

info@agahbookshop.ir

قیمت: ۴.۵۰۰ تومان

Download from: aghalibrary.com

۵۶	۳. تکامل مبادله و شکل‌های گوناگون ارزش
۶۰	۴. پول
۶۸	۵. قانون ارزش، یک قانون اقتصادی تولید کالایی است
	فصل سوم: سرمایه و ارزش اضافی
	مزدها در نظام سرمایه داری
۷۶	۱. انباشت اولیه سرمایه
۷۸	۲. تبدیل پول به سرمایه
۸۳	۳. تولید ارزش اضافی، استثمار سرمایه‌داری
۹۱	۴. سرمایه و اجزای آن
۹۵	۵. راه‌های دوگانه افزایش درجه استثمار
۱۰۵	۶. مزد در نظام سرمایه‌داری
	فصل چهارم: انباشت سرمایه و خراب‌تر شدن شرایط کارگران
۱۱۷	۱. انباشت سرمایه و ارتش بیکاران
۱۳۲	۲. قانون عمومی انباشت سرمایه‌داری
	فصل پنجم: تبدیل ارزش اضافی به سود و توزیع آن
	بین گروه‌های مختلف استثمارگر
۱۴۱	۱. شکل‌های خاص سرمایه
۱۴۵	۲. سود متوسط و قیمت تولید
۱۵۳	۳. سود بازرگانی
۱۵۷	۴. سرمایه استقرایی - شرکت‌های سهامی
۱۶۳	۵. رانت زمین و روابط ارضی در نظام سرمایه‌داری

فصل ششم: بازتولید سرمایه اجتماعی و بحران‌های اقتصادی

۱۷۶	۱. بازتولید سرمایه اجتماعی
-----	----------------------------

۱۸۵	۲. درآمد ملی
۱۸۹	۳. بحران‌های اقتصادی
	ب. سرمایه‌داری انحصاری - امپریالیسم
	فصل هفتم: خصوصیات اقتصادی امپریالیسم
۲۰۱	۱. تراکم تولید و انحصارات
۲۱۰	۲. سرمایه مالی و الگاری مالی
۲۱۶	۳. صدور سرمایه، تقسیم اقتصادی و سرزمینی جهان
۲۲۶	۴. سود انحصاری، نیروی محرکه سرمایه‌داری انحصاری
	فصل هشتم: جایگاه امپریالیسم در تاریخ
	بحران عمومی سرمایه‌داری
۲۳۱	۱. جایگاه امپریالیسم در تاریخ
۲۴۵	۲. بحران عمومی سرمایه‌داری جهانی

مقدمه

موضوع علم اقتصاد سیاسی

شناخت جهان هدف مطالعه بسیاری از علوم است. از این علوم برخی پدیده‌های طبیعی و برخی دیگر جامعه را مورد بررسی قرار می‌دهند. علمی که به طبیعت می‌پردازند، علوم طبیعی و علمی که جنبه‌های مختلف تکامل اجتماعی را بررسی می‌کنند، علوم اجتماعی نامیده می‌شوند. علم اقتصاد^۱ یکی از علوم اجتماعی و جزء مهمی از دانش

۱. این علم از سوی بنیانگذاران آن اقتصاد سیاسی نامیده شده است؛ نامی که معرف مضمون آن است. اما در متون و محافل دانشگاهی و نهادهای رسمی و دولتی کشورهای سرعایه‌داری، به دلایل کاملاً ایدئولوژیک، آن را به‌طور ساده «علم اقتصاد» می‌نامند، و در ایران نیز به تقلید از آنان، در متون رسمی و دانشگاهی بیشتر همین عنوان به کار می‌رود. اما این علم با خود تولید، کاری ندارد و موضوع آن نه تولید، بلکه نظام اجتماعی حاکم بر تولید و توزیع ثروت است، و از این رو «اقتصاد سیاسی» که عنوان اولیه و اصلی آن است، موضوع و مضمون این رشته را بهتر و رساتر ارائه و بیان می‌کند. تولید هر کالایی - در معنی دقیق و خاص آن - شامل تکنولوژی و فنون خاصی است که به علم اقتصاد مربوط نمی‌شود و بیشتر در قلمرو و علوم فنی و مهندسی قرار می‌گیرد. اما این علم جنبه‌های اجتماعی تولید و به عبارت دیگر روابط اجتماعی حاکم بر تولید را بررسی می‌کند و به همین دلیل یکی از رشته‌های علوم اجتماعی است؛ و به هر حال از آن‌جا که با نظام اجتماعی تولید و توزیع ثروت و در نتیجه با شکل طبقاتی جامعه که تابع چگونگی توزیع ثروت است و مالا با نتایج

علمی-تاریخی است زیرا مستقیماً شالوده حیات جامعه بشر را مورد بررسی قرار می دهد.

تولید ثروت مادی، شالوده حیات اجتماعی است

در تمام اعصار، انسان در اندیشه دلیل تغییر و تکامل جامعه بوده است. در این باره نظرهای گوناگونی اظهار شده است. فی‌المثل، اهل مذهب همیشه گفته‌اند که تکامل یکسره به اراده نیروهای ماوراء طبیعی صورت می‌گیرد. اما علم و پراتیک انسان دخالت نیروهای ماوراء طبیعی را در این روند به چالش کشیده‌اند. نظریه دیگری هم از سوی علمای بورژوازی مطرح شده است مبنی بر این که تکامل جامعه به حد تعیین‌کننده‌ای به محیط جغرافیایی، یعنی به شرایط طبیعی مشخص هر جامعه (آب و هوا، خاک، معادن و غیره) بستگی دارد. این، نظری است منطقی که محیط جغرافیایی یکی از شرایط اساسی تکامل اجتماعی است، ولی عامل تعیین‌کننده نیست. ظرف سه هزار سال در اروپای غربی سه نظام اجتماعی متوالی و در اروپای مرکزی و شرقی حتی چهار نظام اجتماعی مختلف به وجود آمده است، در حالی که در خلال این مدت محیط جغرافیایی اروپا یا ابداً تغییری نکرده و یا تغییرات آن به قدری ناچیز بوده است که جغرافی دانان، آن را به حساب نمی‌آورند.

برخی تصور می‌کند حرکت تاریخ تنها به اراده شخصیت‌های برجسته، سیاستمداران، ژنرال‌ها و نظایر آنها بستگی دارد. اما در واقع این شخصیت‌ها وقوع رویدادها را تسریع یا آن را کند می‌کنند، اما از تغییر مسیر تاریخ عاجزند. پس چه عاملی تعیین‌کننده تکامل جامعه است؟ بنیانگذار فلسفه علمی نخستین کسی بود که پاسخ این پرسش را یافت: افراد انسان برای آن که بتوانند زندگی کنند باید،

→ سیاسی و اجتماعی این شکل طبقاتی سر و کار دارد، عنوان «اقتصاد سیاسی» را بر آن نهاده‌اند. (م).

غذا، لباس، مسکن، و سایر اسباب مادی زندگی را داشته باشند و برای داشتن این اسباب مادی معاش، باید آن‌ها را تولید کنند؛ یعنی، باید کار کنند. هر جامعه‌ای اگر تولید ثروت‌های مادی را متوقف سازد، از بین خواهد رفت. بنابراین تولید ثروت مادی شالوده حیات و تکامل هر جامعه است. منظور از تولید ثروت مادی چیست؟ در روند تولید ثروت، کار انسان، وسایل کار و نیز آنچه موضوع و مورد کار انسان واقع می‌شود، دخالت دارند و مورد استفاده قرار می‌گیرند.

کار فعالیتی است که با هدف و منظور معینی به وسیله انسان، در جهت تولید ثروت‌های مادی صورت گیرد. انسان در روند کار، بر روی طبیعت عمل می‌کند تا آن را موافق نیازمندی‌هایش دگرگون سازد. کار، خصوصیت انحصاری انسان و یک ضرورت طبیعی ازلی و ابدی و یکی از شرایط اولیه و اصلی زندگی انسان است. همان‌طور که یکی از فرزندانگان قرن نوزدهم خاطرشان می‌سازد «خود انسان را هم کار آفریده است».

روند تولید، بدون وسایل کار، غیرقابل تصور است. وسایل کار اصطلاحی است که بر تمام اشیائی دلالت دارد که افراد انسان، به کمک آن‌ها روی موضوع کار خود عمل کرده و آن را دگرگون می‌سازند. وسایل کار شامل ماشین‌آلات و تجهیزات، افزارها و اسباب کار، ساختمان‌هایی که برای کارهای تولیدی مورد استفاده قرار می‌گیرند، وسایل حمل و نقل، ترعه‌ها و مجاری، خطوط انتقال نیرو و غیره می‌گردد. زمین نیز یک وسیله عمومی کار است. در میان وسایل کار، افزار تولید، نقش تعیین‌کننده‌ای را ایفا می‌کنند. تأثیر نیروی انسان، برای تغییر طبیعت، به افزاری که به کار می‌برد بستگی دارد. انسان جامعه اولیه، از سنگ و چوب به عنوان اسباب تولیدی خود استفاده می‌کرد، و به این ترتیب در مقابل طبیعت بسیار ناتوان بود. انسان نو به کمک ماشین‌های نیرومندی کار می‌کند و نیروی او در برابر طبیعت بی‌اندازه افزایش یافته است. بنیانگذار فلسفه علمی

یادآور می‌شود که دوره‌های اقتصادی نه به وسیله آنچه تولید شده بلکه به وسیله ابزارهایی که برای تولید ثروت مادی طی آن دوره‌ها به کار می‌رفته، از یکدیگر متمایز می‌شوند.

افراد انسان به کمک اسباب تولید خود، روی موضوع کار - یعنی کلیه چیزهایی که کار انسان روی آنها انجام می‌گیرد - عمل می‌کنند، و چون این کار، صرف طبیعی می‌شود که پیرامون انسان را فرا گرفته است، بنابراین طبیعت (زمین و دل خاک) خود یک موضوع کار عمومی است. کلیه آنچه که مورد و موضوع اولیه کار انسان واقع می‌شود، در طبیعت آماده و در دسترس انسان است و انسان باید آن را بنا به نیازهای خود، تغییر دهد.

وسایل کار و موضوع کار مجموعاً وسایل تولید را تشکیل می‌دهند. اما بدیهی است که وسایل تولید به خودی خود قادر به تولید ثروت مادی نیستند و بهترین تجهیزات فنی بدون انسانی که در کار خود از آنها استفاده کند فراورده و حاصلی به بار نمی‌آورند. بنابراین عامل تعیین‌کننده در تمام تولید، خود انسان، یعنی نیروی کار او است.

نیروهای مولد و روابط تولیدی

تولید، صرف‌نظر از سطح تکامل آن، همیشه دارای دو جنبه است: نیروهای مولد و روابط تولیدی. نیروهای مولد، شامل وسایل تولیدی است که به وسیله جامعه به وجود آمده - پیش از هر چیز ابزار کار - و همچنین شامل افرادی است که به تولید ثروت مادی مبادرت می‌ورزند. این، انسان است که به واسطه دانش، تجربه و تخصص و مهارتش در کار، اسباب تولید را به کار انداخته و به بهبود و اصلاح آن، به اختراع ماشین‌آلات تازه و به گسترش و افزایش دانش خود مبادرت می‌ورزد. به این طریق تکامل نیروهای مولد تحقق یافته و ثروت مادی جامعه، یا حجم روزافزون به دست می‌آید. ولی انسان ثروت‌های مادی را نه با کار انفرادی و مستقل

خویش، بلکه به صورت اجتماعی، با همکاری دیگران، در داخل گروه‌هایی تولید می‌کند. یک کارخانه مدرن کفش‌سازی را به عنوان مثال در نظر بگیرید. برای ساختن فقط یک کالا - یک کفش - چند نفر را در آنجا سرگرم کار خواهیم یافت؟ صدها، هزارها، یا حتی تعدادی بیش از این کار می‌کنند تا برای این کارخانه ماشین‌آلات، چرم، نخ، سوزن و غیره فراهم شود. آن مزرعه کوچک دهقانی نیز غله خود را خارج از جهانی که پیرامون او را احاطه کرده، تولید نمی‌کند. آن زارع به گاوآهنی نیازمند است که به وسیله صنعتگری یا کارخانه‌ای ساخته می‌شود. همچنین به نمک، کبریت، صابون، و نظایر اینها احتیاج دارد که آنها نیز به وسیله کسان دیگری تولید می‌شوند. در نتیجه، افراد انسان در روند تولید ثروت مادی، وابسته به یکدیگر بوده و با یکدیگر روابط و مناسبات معینی پیدا می‌کنند. بنیانگذار فلسفه علمی روابط بین افراد در روند تولید، توزیع و مبادله ثروت را، روابط تولیدی یا اقتصادی می‌نامد.

روابط تولیدی ممکن است به شکل همکاری و مساعدت متقابل، بین مردمی فارغ از استثمار یا به شکل استثمار انسان به وسیله انسان باشد و این امر به نوبه خود بستگی به این دارد که چه کسی یا چه کسانی مالک وسایل تولید (زمین و ثروت‌های معدنی، جنگل‌ها، کارخانجات، کارگاه‌ها، ابزار کار و غیره) باشند.

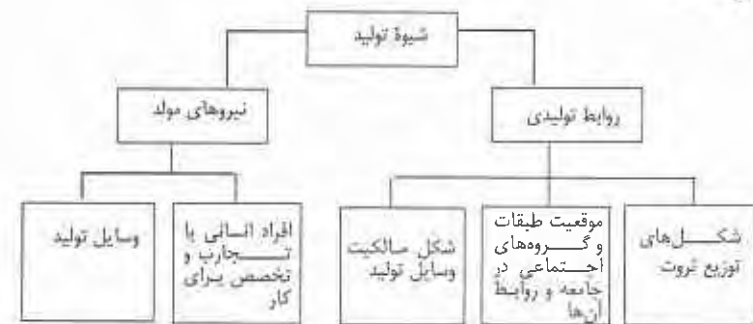
وقتی وسایل تولید در مالکیت خصوصی باشند، یعنی متعلق به همه جامعه نبوده بلکه منحصراً در مالکیت افرادی مشخص و متمایز از دیگران یا در مالکیت گروه‌ها و طبقات اجتماعی خاصی باشند، روابط حاصل، مبتنی بر استثمار انسان به وسیله انسان و مبتنی بر انقیاد و وجود فرمانبر و فرمانروا خواهند بود. رابطه افراد مردم با وسایل تولید، موقعیت و موضع آنان در تولید و روش‌های توزیع فرآورده‌های کار را تعیین می‌نماید. مثلاً در برخی جوامع در حالی که اکثریت زحمتکشان در فقر به سر می‌برند، بورژوازی چون مالک وسایل تولید است کلیه حاصل کار

آنان را در اختیار خود می‌گیرد. اما اگر وسایل تولید متعلق به مردم یعنی تحت مالکیت جامعه باشد، کالاهای مصرفی به تناسب کاری که افراد صرف کرده‌اند، توزیع می‌گردد و این امر موجب ترقی مداوم سطح مادی و فرهنگی زندگی کلیه مردم می‌شود. مفهوم روابط تولیدی (یا اقتصادی) افراد جامعه با یکدیگر، همین است.

در طول تاریخ بشر، پنج نظام اصلی روابط تولیدی شناخته شده است: روابط تولیدی جامعه ابتدایی، روابط تولیدی برده‌داری، روابط تولیدی زمینداری، روابط تولیدی سرمایه‌داری و روابط تولیدی سوسیالیستی. خصوصیت تعیین‌کننده و به وجود آورنده هر یک از این انواع، شکل معینی از مالکیت اسباب و وسایل تولید می‌باشد. به این ترتیب شالوده روابط تولیدی در نظام برده‌داری، زمینداری و سرمایه‌داری، مالکیت خصوصی وسایل تولید است. این نوع مالکیت، تقسیم جامعه را به طبقات متخاصم استثمارگر و استثمارشونده، موجب شده و می‌شود.

نیروهای مولد و روابط تولیدی، مجموعاً «شیوه تولید» را تشکیل

می‌دهند.



اگرچه نیروهای مولد و روابط تولید در «شیوه تولید» وحدت می‌یابند، اما آن‌ها دو جنبه جداگانه «شیوه تولید» هستند. این دو، هر یک

در دیگری اثر گذارده و تحت تأثیر متقابل یکدیگرند. نیروهای مولد و روابط تولیدی در روند بهبود تولید، هر دو تکامل می‌یابند.

نیروهای مولد، پرتحرک‌ترین عنصر «شیوه تولید» بوده و دائماً در تغییرند زیرا انسان پیوسته ابزار کار خود را بهبود بخشیده و بر تجارب تولیدی خود می‌افزاید. اما روابط تولیدی، این‌ها نیز متناسب با سطح تکامل نیروهای مولد تحول یافته و به نوبه خود بر این تکامل تأثیر می‌گذارند.

هنگامی که روابط تولیدی با سطح تکامل نیروهای مولد متناسب باشد، نیروهای مولد لاینقطع پیشرفت می‌کنند. هنگامی که روابط تولیدی با سطح تکامل نیروهای مولد تناسب و هماهنگی نداشته باشند، نقش ترمزی را در تولید بازی می‌کنند. در چنین جوامعی تولید نسبتاً به کندی پیشرفت می‌کند و در طول بحران‌های اقتصادی، وقتی میلیون‌ها نفر از زحمتکشان، با از دست دادن کار خود مازاد بر احتیاج شده و صفوف بیکاران را انباشته می‌سازند، حتی به عقب نیز رانده می‌شود. این وضع بدان سبب پیش می‌آید که در جامعه بورژوایی، مالکیت خصوصی سرمایه‌داری وسایل تولید، بر امر تولید حاکم است و این، مانع رشد بیشتر نیروهای مولد می‌گردد.

هر سطح معینی از رشد و تکامل نیروهای مولد، نیازمند روابط تولیدی متناسب با آن است. این قانون اقتصادی، نخستین بار به وسیله بنیانگذار نگرش علمی-تاریخی کشف و به این ترتیب بیان گردید که: «روابط تولیدی با کاراثر نیروهای مولد تناسب و همبستگی دارند». این قانون، اساس اقتصادی انقلابات و دگرگونی‌های اجتماعی را فاش می‌سازد. هنگامی که روابط تولیدی با رشد و تکامل نیروهای مولد هم‌پایی نداشته، از آن عقب مانده، منسوخ و مانع تکامل نیروهای مولد گردند، به ناچار روابط تولیدی نوینی جانشین آن‌ها می‌گردد. در جامعه‌ای که به طبقات متخاصم تقسیم شده باشد، روابط تولیدی

نو، به وسیله انقلاب اجتماعی جایگزین روابط تولیدی پیشین می‌گردد. برای تغییر روابط تولیدی کهنه، که در تکامل نیروهای مولد ترمز شده‌اند، نیروی اجتماعی لازم است. نیروهای مولد نوحاسته و رو به تکامل، خود چنین نیروی هستند.

«شیوه تولید» را باید از «زیربنای جامعه» تمیز داد. «زیربنا» مجموعه تمامی روابط تولیدی حاکم در یک جامعه معین است، روابطی که با سطح تکامل موجود نیروهای مولد تناسب دارند. زیربنای جامعه نیز ممکن است متعارض یا غیر متعارض باشد. جوامع برده‌داری، زمینداری و سرمایه‌داری اساساً دارای ماهیت متعارضی هستند، زیرا بر مبنای مالکیت خصوصی وسایل تولید و مناسبات مبتنی بر انقیاد و استثمار انسان به وسیله انسان پایه‌گذاری شده‌اند.

زیربنا، روبنایی هماهنگ و متناسب با خود نیز به وجود آورده و تکامل آن را ایجاد و تعیین می‌کند. منظور از اصطلاح «روینا» نظریات سیاسی، فلسفی، حقوقی، هنری، مذهبی و دیگر نظریات اجتماعی و نهادهای مربوط به آن‌هاست.

در یک جامعه طبقاتی روبناها دارای یک محتوای طبقاتی هستند. طبقه حاکم برابر نظرات خود، نهادهایی برای دفاع از منافع و مصالح طبقاتی‌اش به وجود می‌آورد.

زیربنا و روبنای آن، هر دو برای مدت زمان معینی دوام خواهند داشت. وقتی زیربنا دگرگون شد، روبنای آن نیز دستخوش تحول خواهد گردید. به این ترتیب تغییر زیربنای فئودالی و جایگزین شدن زیربنای سرمایه‌داری به جای آن، موجب شد تا روبنای سرمایه‌داری نیز جانشین روبنای فئودالی گردد و قس علیهذا... اگرچه روبنا اصولاً به وسیله زیربنا به وجود می‌آید، لیکن عناصر جداگانه یک روبنای نو، ممکن است در داخل جامعه کهن نیز پیدا شوند، زیرا در جامعه کهنه است که پنداره‌ها و نظریات طبقه مترقی ظهور می‌کنند.

روینا به وسیله زیربنا به وجود می‌آید، ولی وقتی پا به عرصه وجود گذارد، نسبت به زیربنا غیرفعال باقی نمی‌ماند و متقابلاً در آن تأثیر به‌ماسبق نموده و در عمیق‌تر ساختن ریشه آن و در اتخاذ طرح و شکل نهایی، آن را کمک می‌کند. روبنا ممکن است نقشی ارتجاعی یا مترقی ایفا کند. هرگاه روابط تولیدی معینی، مانع تکامل تاریخ شده باشد، روبنای آن نیز نقشی ارتجاعی بازی می‌کند، زیرا به دوام زیربنای مزبور که به ترمزی در تکامل بیشتر نیروهای مولد بدل گردیده است، کمک می‌کند. ولی هرگاه قدرت سیاسی، تکامل نیروهای مولد جامعه را تسریع و ترغیب کرده و به حل مسائلی که یک کشور ضمن ساختمان جامعه نوین با آن‌ها مواجه شده است، کمک نماید، در چنین حالتی واضح است که روبنا نقشی مترقی دارد.

«شیوه تولید» ثروت مادی، که وحدتی است از نیروهای مولد و روابط تولیدی، به انضمام روبنای مربوطه آن، مجموعاً «شکل‌بندی اجتماعی-اقتصادی»^۱ را تشکیل می‌دهند.

پنج نوع شکل‌بندی اجتماعی-اقتصادی مختلف در تاریخ شناخته شده‌اند، به این قرار: اشتراکی اولیه، برده‌داری، زمینداری، سرمایه‌داری و سوسیالیسم.

هر یک از این شکل‌بندی‌ها، نظام اقتصادی، نظریات، پنداره‌ها و نهادهای مناسب و مربوط به خود را دارند.

تکامل شکل‌بندی‌های اجتماعی-اقتصادی از پایین‌ترین آن‌ها آغاز و به بالاترین آن‌ها می‌رسد. به این ترتیب برده‌داری جای خود را به فئودالیسم، و فئودالیسم نیز جای خود را به سرمایه‌داری داده است و بر همین روال... پیدایش، تکامل و زوال شکل‌بندی‌های اجتماعی-اقتصادی، موضوع قوانین تکامل اجتماعی است.

قوانین اقتصادی تکامل اجتماعی

جامعه‌شناسی علمی به ما می‌آموزد که نباید طبیعت و جامعه را مجموعه‌ای در هم و تصادفی از پدیده‌های مستقل و نامربوط به یکدیگر تلقی کرد. حقیقت عکس این است. کلیه پدیده‌های طبیعی و اجتماعی تعیین‌کننده و مبین یکدیگرند. این همبستگی که ریشه‌های عمیقی دارد، به وسیله قوانین تکامل طبیعی و اجتماعی توضیح داده می‌شود. وظیفه یک علم، کشف این قوانین است.

قوانین اقتصادی شالوده تکامل جامعه را تشکیل می‌دهند. این قوانین دگرگونی‌های عظیم روابط اجتماعی - اقتصادی بین افراد، یعنی روابطی را که در قلمرو تولید، توزیع، مبادله و مصرف قرار می‌گیرند، تعیین و تبیین می‌کنند.

کشف قوانین اقتصادی تکامل اجتماعی برای اقتصاد سیاسی به عنوان یک علم، حائز اهمیت اصولی و اساسی است.

قوانین طبیعت و جامعه یک خصلت عمومی و مشترک دارند. این قوانین عینی هستند یعنی خواه از وجود آنها آگاه باشیم خواه نباشیم، چه خواهان تأثیر آنها باشیم چه نباشیم، این قوانین حاکمیت و موجبیت خود را دارند. معنای این سخن آن است که انسان نه قادر به عوض کردن و دگرگون ساختن این قوانین است، نه قادر به ملغی کردن آنها. همچنین نمی‌تواند قوانین تازه‌ای بیافریند و بر جامعه یا طبیعت تحمیل کند، بلکه تنها قادر است قوانین یادشده را کشف کند.

منظور از واقعیت عینی بودن این قوانین، آن نیست که انسان در مقابل آنها ناتوان و ناچار است، بلکه می‌تواند آنها را بشناسد و در جهت منافع اجتماع به کارشان گیرد.

قوانین اقتصادی ضمناً خصلت‌هایی هم دارند که در قوانین طبیعی یافت نمی‌شود. نخستین خصلت این است که قوانین اقتصادی از نوع نسبتاً کوتاه‌مدت هستند و در طول دوره تاریخی معینی عمل می‌کنند. شرایط

اقتصادی معین و مشخصی، یعنی روابط تولیدی‌ای که جامعه بر آنها متکی است، شالوده عمل قوانین اقتصادی را تشکیل می‌دهند. در جایگزین شدن یک شکل‌بندی به جای شکل‌بندی دیگر، روابط تولیدی کهنه، طرد شده و روابط تولیدی نوین، جای آنها را می‌گیرند؛ و این، موجب از میان رفتن یک دستگاه قوانین اقتصادی و پدید آوردن قوانین دیگر می‌شود.

فی‌المثل، این واقعیت که در نظام سرمایه‌داری، مالکیت خصوصی وسایل تولید، شالوده روابط تولیدی است، به سرمایه‌دار امکان می‌دهد با استفاده از کار مزدوری، کارگر را استثمار کند و تکامل تولید را به منظور تحصیل هر چه بیشتر سود، تحت تسلط و کنترل خویش درآورد. به همین دلیل «تولید ارزش اضافی یک قانون اقتصادی عینی نظام سرمایه‌داری است».

یا، مالکیت خصوصی وسایل تولید، سرمایه‌دار را تحریک می‌کند که درست همان رشته‌هایی از تولید را توسعه دهد که برایش سودزاترند. این امر، امکان توسعه اقتصادی هماهنگ و طرح‌ریزی شده را از بین می‌برد.

نیز، اقتصاد سرمایه‌داری بر اساس رقابت و هرج و مرج تولید توسعه و تکامل می‌یابد. در نتیجه «رقابت و هرج و مرج تولید نیز یکی از قوانین عینی نظام سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد».

اما با نفی شرایط اقتصادی معینی که شالوده عمل قوانین اقتصادی فوق است، یعنی مالکیت خصوصی سرمایه‌داری وسایل تولید، قوانین اقتصادی مزبور هم از کار می‌افتند و در نتیجه نفی روابط تولیدی مزبور و قوانین حاصل از آنها، قوانین اقتصادی نوینی به وجود می‌آیند که زائیده روابط اقتصادی جدید و مختص آن هستند.

از این رو، اگر به جای عده معدودی از افراد، زحمتکشان خود مالک وسایل تولید باشند، به سود خویش و به سود جامعه خویش کار می‌کنند.

به همین دلیل این امر امروز به عنوان یک ضرورت اقتصادی مورد قبول عام است که رشد و تکامل تولید، در جهت ارضای روزافزون نیازمندی‌های مادی و فرهنگی تمامی جامعه صورت گیرد. ارضای روزافزون حوایح مادی و فرهنگی جامعه یکی از قوانین اقتصادی عینی نظام اقتصادی سوسیالیستی است. این نوع مالکیت وسایل تولید، تمامی اقتصاد جامعه را در ارگانسیم واحدی یگانگی می‌بخشد. یک چنین اقتصادی، تنها بر مبنای طرح و برنامه قبلی می‌تواند توسعه و تکامل یابد. توسعه اقتصادی هماهنگ و طرح‌ریزی شده اقتصاد ملی نیز یکی از قوانین عینی نظام اقتصادی سوسیالیستی است.

در هر شکل‌بندی اجتماعی-اقتصادی معین، قوانین اقتصادی بسیاری وجود دارند و عمل می‌کنند. قوانینی که نماینده و مختص تنها یک شکل‌بندی معین هستند، قوانین «خاص» نامیده می‌شوند. در میان قوانین خاص، یک قانون اصلی اقتصادی وجود دارد که هدف عمده‌ای را که جامعه در تعقیب آن است، تعیین می‌کند. باید بین این قانون اصلی اقتصادی و راه‌ها و وسایل نیل به آن هدف، تفکیک قائل شد. علاوه بر قوانین اقتصادی خاص، قوانین دیگری هم هستند که در کلیه شکل‌بندی‌های اجتماعی-اقتصادی مصداق دارند. از این دسته یکی این قانون است که: «روابط تولیدی با کاراکتر نیروهای مولد بستگی و تناسب دارند». این قانون، مناسبات لازم و وابستگی متقابل بین دو جنبه تولید اجتماعی یعنی نیروهای مولد و روابط تولیدی را بیان می‌کند.

دومین خصلت قوانین اقتصادی مربوط به چگونگی کاربرد آن‌ها در راه مصالح جامعه است. به این معنا که برخلاف علوم طبیعی که وقتی قانون تازه‌ای کشف گردید، کمابیش با سهولت در عمل به کار بسته می‌شود، قوانین اقتصادی هنگامی که کشف شوند با شدیدترین مقاومت‌ها از جانب نیروهایی که در شرف زوالند، روبه‌رو می‌شوند. در جامعه طبقاتی

کاربرد قوانین اقتصادی، دارای جنبه‌ای طبقاتی است. در هر حال این‌ها اوصاف ویژه قوانین اقتصادی هستند که آن‌ها را از قوانین طبیعی متمایز می‌سازند.

در کلیه شیوه‌های تولید، قوانین اقتصادی ممکن است خودبه‌خود عمل کنند، یا آگاهانه به عنوان یک «ضرورت شناخته شده» به کار گرفته شوند.

در شکل‌بندی‌های اجتماعی-اقتصادی تعارض آمیز که مالکیت خصوصی وسایل تولید در آن‌ها قانون حاکم است، قوانین اقتصادی، کور و کورند و خواه نسبت به وجود و عملکرد آن‌ها آگاهی وجود داشته باشد، خواه نباشد، بر جامعه حاکم‌اند. مثلاً در نظام سرمایه‌داری، روند تولیدی دارای کیفیتی اجتماعی است، و تمامی رشته‌های آن وابسته به یکدیگرند. اما این کیفیت اجتماعی تولید، بر مالکیت خصوصی متکی است، یعنی هدفی که هر سرمایه‌دار منفرداً در واحد تولیدی خود تعقیب می‌کند، تحصیل حداکثر سود است. به ناچار ارتباطات و مناسبات لازم بین رشته‌های گوناگون تولید به طریقه‌ای خودبه‌خودی یعنی از طریق اعوجاجات بی‌پایان و دایمی برقرار می‌گردد. روزی کالای بسیار و روز بعد تنها مقدار ناچیزی از آن تولید می‌شود و به این ترتیب برای هر سرمایه‌دار، قوانین اقتصادی چون نیرویی ماورای او عمل می‌کنند که خارج از کنترل است. این نیز ممکن است که برخی سرمایه‌داران به قوانین اقتصادی نظام سرمایه آگاهی یابند، ولی نمی‌توانند کیفیت خودبه‌خودی اثر آن‌ها را تغییر دهند.

علت وجود رقابت و هرج و مرج در تولید، وجود واحدهای اقتصادی مستقل از یکدیگر است، و علت وجود واحدهای مستقل و متعدد، شکل خصوصی مالکیت وسایل تولید است، که امکان تصمیم‌گیری خصوصی و مستقلانه را برای هر واحد تولیدی به وجود می‌آورد. به همین دلیل با نفی علت اولیه این سلسله علل، روابط تولیدی

نوینی پدید می‌آیند، با قوانین جدیدی که بر آنها حاکم‌اند. به برکت روابط تولیدی جدید، رشد و تکامل بیشتر جامعه میسر می‌گردد و با شناخت قوانین مزبور، می‌توان آنها را آگاهانه در جهت تأمین منافع جامعه به کار برد. لیکن برای حصول حداکثر استفاده از قوانین عینی حاکم بر این نظام جدید روابط، تلاش آگاهانه، متشکل، و فعالانه تمامی مردم ضروری است.

موضوع اقتصاد سیاسی

اقتصاد سیاسی، علمی است که با شالودهٔ تکامل اجتماعی سر و کار دارد. این شالوده، عبارت است از تولید ثروت مادی یعنی شیوهٔ تولید. ولی اقتصاد سیاسی، تولید را تنها از نقطه نظر روابط بین افراد در روند تولید مطالعه می‌کند. این علم شالودهٔ جامعه را مورد بررسی قرار می‌دهد. لنین می‌نویسد «اقتصاد سیاسی ابداً مربوط به امر تولید نیست، بلکه به روابط اجتماعی بین مردم در تولید، یعنی به نظام اجتماعی تولید مربوط است». در عین حال اقتصاد سیاسی نمی‌تواند وابستگی بین نیروهای مولد و روابط تولیدی را در نظر نیآورد. همچنین نمی‌تواند روبنا را کاملاً نادیده انگارد، زیرا، روبنا نیز زائیدهٔ زیربنا است و قویاً در آن تأثیر دارد. بنابراین موضوع اقتصاد سیاسی روابط تولیدی (اقتصادی) بین افراد مردم است. این تعریف، شکل‌های مالکیت وسایل تولید، موقعیت و موضع طبقات و گروه‌های اجتماعی گوناگون در تولید، و روابط بین آنها و شکل‌های توزیع ثروت را در بر می‌گیرد.

به سخن دیگر، اقتصاد سیاسی، علم تکامل روابط اجتماعی-اقتصادی، یعنی روابط تولیدی بین افراد مردم است. این علم به تبیین قوانینی می‌پردازد که تولید و توزیع ثروت را در جامعهٔ انسانی، در مراحل مختلف تکامل آن تنظیم می‌کنند. با این تعریف این مطلب روشن می‌شود که اقتصاد سیاسی یک علم تاریخی است. این علم نشان می‌دهد که چگونه جامعه از

پایین‌ترین و ابتدایی‌ترین مراحل خود، به سوی بالاترین مراحل پیش می‌رود.

اکنون ببینیم اهمیت اقتصاد سیاسی در چیست و غایت و منظور این علم کدام است؟

این علم زحمتکشان کشورهای سرمایه‌داری را به شناخت قوانین تکامل اقتصادی جامعه مجهز ساخته و به آنان آموخته است که علل مصائب دیرینهٔ خویش را دیگر نه در آسمان، بلکه در زمین، در نظام روابط اجتماعی-اقتصادی جامعهٔ خود جست و جو کنند. با افشای علل فقر و بردگی و تهیدستی آنان، نشان می‌دهد که محرومیت و فشاری که بر آنها تحمیل می‌گردد نه تصادفی است و نه ناشی از قوانینی است که به میل و ارادهٔ این یا آن سرمایه‌دار به وجود آمده باشد، بلکه زائیدهٔ نظام سرمایه‌داری به‌طور کلی است. علم اقتصاد سیاسی نقاط ضعف و بیماری‌های سیستم‌های ناسالم اجتماعی-اقتصادی را افشا می‌سازد و راه‌هایی را می‌نمایاند.

در مورد مردم کشورهای از نظر اقتصادی کم‌رشد، اقتصاد سیاسی علل واقعی فقر و عقب‌ماندگی آنان را نشان می‌دهد. این علم نشان می‌دهد که چگونه سرکوبی و غارت مردم در مستعمرات و کشورهای وابسته، معلول عملکرد امپریالیسم و نظام استعماری آن است، چگونه برای مدت چند قرن کشورهای امپریالیستی با زور و نیرنگ اکثریت عظیم بشریت را در مستعمرات، در یک حالت انقیاد نگاه‌داشته و آنان را تا پایهٔ بردگان پایین برده‌اند، و نیز به آنان نشان می‌دهد که چرا استقلال سیاسی کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمرهٔ سابق، در صورت ادامهٔ وابستگی اقتصادی آنان به نیروهای استعماری سابق، چیزی جز یک لفظ میان‌تهی نیست و راه مبارزه با این عقب‌ماندگی را، به کشورهایی که یوغ استعمار را از سر باز کرده و در صدد بازسازی اجتماعی-اقتصادی جامعهٔ خویش هستند، نشان می‌دهد.

شناخت قوانین اقتصادی به مردم فرصت شرکت آگاهانه در ساختن جامعه نوین را داده، خلاقیت و نیروی ابتکار آنان را برمی‌انگیزد، کار خلاق‌تر را به آنها می‌آموزد و به تمامی مردم کمک می‌کند تا به سازندگان فعال جامعه نو تبدیل گردند.

فصل یکم

شیوه‌های تولید پیش از سرمایه‌داری

در این فصل ما مبدأ، سیر تکامل، و زوال شیوه‌های تولیدی اشتراکی اولیه، برده‌داری و زمینداری را مختصراً مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۱. شیوه تولید اشتراکی اولیه

تخمین زده می‌شود که حیات در روی کره زمین ۹۰۰ میلیون سال پیش آغاز شده است. در حالی که نخستین افراد انسان کمتر از یک میلیون سال است که پدید آمده‌اند. علم، پیدایش بشر را در روی کره خاک بدین سان بیان می‌دارد.

در نقاط مختلفی از اروپا، آسیا، آفریقا، که دارای آب و هوای گرم بودند، نژادی بسیار تکامل یافته از نوعی میمون‌های بی‌دم ساکن بودند. در جریان یک دوره بسیار طولانی تکامل، انسان از این میمون‌های بی‌دم، به وجود آمد. تفاوت اساسی میان انسان و حیوان هنگامی پدید آمد، که انسان ساختن ابزار کار و در وهله نخستین، انواع بسیار ابتدایی آن را آغاز کرد. با ساختن ابزار کار، کار انسانی به وجود آمد. در اثر کار، دو اندام

پیشین موجود یاد شده رفته رفته به دستان انسانی تبدیل شد. هنگامی که بازوها و دست‌ها برای کار، آزاد شد و آمادگی حاصل کرد، نیاکان دور انسان، نیاز روزافزونی به این پیدا کردند که به طور قائم روی پاها بایستند. با ساخته شدن کار افزارهای ساده، در میان انسان‌های ابتدایی نیاز به برقراری ارتباط با یکدیگر در جریان انجام کار و هنگام استفاده از افزار کار، به وجود آمد. زبان هم در همین زمان پدید آمد. کار، و زبان تقطیعی تأثیر قاطعی در تکامل دماغی و مغزی موجود مزبور به جا گذاردند. نتیجتاً، این، کار بود که خود انسان را به وجود آورد به این ترتیب جامعه انسانی پیدایش و تکامل خود را مدیون کار است.

نخستین شکل‌بندی اجتماعی-اقتصادی، نظام اشتراکی اولیه بود که دورانی طولانی، بالغ بر سده‌های بسیار، ادامه یافت. این دوره، نشانه پیدایش جامعه انسانی بود. بدو افراد انسان در حالتی نیمه وحشی به سر می‌بردند و در مقابل نیروهای طبیعی زیون و ناتوان بودند. آنان دانه‌های گیاهی، میوه‌های خودرو، حبوبات و ریشه‌های گیاهان و غیره را گردآوری کرده و به شکلی ابتدایی با نوعی رژیم غذایی گیاهی زندگی می‌کردند. نخستین اسباب و افزارهای انسان را سنگ‌هایی که به طور خشن و ابتدایی بریده و تراش یافته بودند و قطعات چوب تشکیل می‌داد. بعدها که انسان تدریجاً تجاربی اندوخت، ساختن ساده‌ترین افزارها را که برای کوبیدن، بریدن و حفر کردن به کار می‌رفت، یاد گرفت.

کشف آتش برای انسان‌های ابتدایی در مبارزه با طبیعت اهمیت بسیار داشت. آتش به آنان امکان می‌داد تا در رژیم غذایی خود تغییر و تنوعی به وجود آورند. اختراع تیروکمان در راه بهبود افزار کار، و تکامل نیروهای مولد جامعه ابتدایی، واقعه تاریخی برجسته‌ای بود. آنگاه انسان شکار حیوانات وحشی را، که گوشت آن‌ها را به غذای قبلی خویش اضافه کرد، آغاز نمود. توسعه شکار منجر به گله‌داری ابتدایی شد و شکارچیان اهلی کردن حیوانات را هم به تدریج فراگرفته و آغاز کردند.

پیدایش کشاورزی در راه تکامل نیروهای مولد گام بلندتری بود. کشاورزی برای مدت مدیدی به صورت فوق‌العاده ابتدایی انجام می‌شد. استفاده از چهارپایان برای شخم، یازده کار کشاورزی را افزایش داده و زراعت شالوده محکم‌تری پیدا کرد. رفته رفته انسان‌های اولیه راه و روش ثابتی را در زندگی خود پذیرفتند.

در جامعه ابتدایی چند و چون نیروهای مولد، تعیین‌کننده روابط تولیدی بود. شالوده روابط تولیدی، مالکیت اشتراکی افزارهای ابتدایی کار و وسایل تولید بود. این مالکیت جمعی مناسب سطح ترقی و تکامل نیروهای مولد بود. افزار کار آن‌چنان ناقص و ابتدایی بود که انسان اولیه قادر نبود دست تنها علیه نیروهای طبیعی و حیوانات وحشی بجنگد. افراد انسان مجبور بودند با هم در کمون‌ها زندگی کرده و مشترکاً اقتصاد و معاش خود (شکار، ماهیگیری و تهیه غذا) را سر و سامان دهند. در کنار مالکیت عمومی کمون بر وسایل تولید، مالکیت خصوصی نیز وجود داشت. این مالکیت شکل تصاحب کار افزارهایی را که اعضای کمون مستقلاً برای دفاع بر علیه حیوانات وحشی به کار می‌بردند، به خود گرفت.

در جامعه ابتدایی بازده کار بسیار کم بود و هیچ محصولی مازاد بر احتیاج اولیه زندگی به دست نمی‌آمد. کار بر اساس همکاری ساده متکی بود و بسیاری از افراد کارهای مشابه یکدیگر داشتند. هیچ‌گونه استثمار انسان به وسیله انسان وجود نداشت و مواد غذایی ناچیزی که به دست می‌آمد، به تساوی بین اعضای کمون توزیع می‌گردید. در زمانی که هنوز پیدایش انسان، از بطن دنیای حیوانی، در شرف انجام بود، افراد انسان گله‌گله زندگی می‌کردند، در نتیجه با پیدایش اقتصاد جمعی، رفته رفته سازمان کلن (طایفه) در جامعه به وجود آمد که، فقط خویشاوندان نزدیک می‌توانستند برای کار عمومی و اشتراکی، در آن، با هم متحد شوند. کلن، نخست گروهی از خویشاوندان نزدیک بود که تعداد آن‌ها از چند ده نفر

تجاوز نمی‌کرد ولی با گذشت زمان، شمار اعضای آن به چندین صد نفر رسید.

با تکامل ابزار کار، بین مردان با زنان، بین جوانان با کودکان و پیران، یک تقسیم کار در کلن به وجود آمد. از این زمان به بعد مردان وقت اصلی خود را صرف شکار می‌کردند در حالی که زنان، به گردآوری غذاهای گیاهی می‌پرداختند و این امر موجب افزایش بازده کار گردید.

در نخستین مرحله جامعه طایفه‌ای (کلن)، نقش اصلی متعلق به زنان بود. آنان غذاهای گیاهی را جمع‌آوری کرده و از خانه نگاه‌داری می‌کردند. کلن مادرسالاری بود. بعدها که نگهداری چهارپایان و زارعت به عهده مردان محول شد، پدرسالاری جایگزین مادرسالاری گردید و نقش اصلی در کلن به دست مردان افتاد.

با پیشرفت گله‌داری و کشاورزی یک تقسیم اجتماعی کار، که در آن بخشی از جامعه در کار کشاورزی و بخش دیگر در گله‌داری متمرکز شده بود، پدید آمد. جدایی شبنانی از کشاورزی نخستین تقسیم اجتماعی بزرگ کار در تاریخ بود. این امر بازده تولید را افزایش داد. آن‌گاه کمون‌های اولیه دریافتند که بعضی فرآورده‌ها را خیلی بیش از احتیاج دارند و از برخی فرآورده‌های دیگر به اندازه کافی ندارند. قبایل شبنان و قبایلی که به کشت زمین می‌پرداختند آغاز به مبادله فرآورده‌های خود کردند. با گذشت زمان رفته‌رفته با ذوب فلزات - مس، قلع - و با ساختن کارافزارهای برونزی، با اسلحه و اسباب و آلات مختلف آشنا شدند. اختراع کارگاه دست‌بافی به منزله تولید منسوجات و پارچه بود. در نتیجه بعضی اعضای کمون در حرفه و تخصص خود کاملاً متمرکز یافتند و اشیایی که می‌ساختند به‌طور روزافزون با فرآورده‌های دیگر مبادله می‌شد. با رشد نیروهای مولد، بازده تولیدی کار انسان و نیروی او در برابر طبیعت به‌طور قابل ملاحظه‌ای افزایش یافت و او به تأمین کامل‌تر نیازمندی‌های خود قادر گردید. ولی نیروهای مولد نوین جامعه از این پس دیگر نمی‌توانستند در چهارچوب

تنگ روابط تولیدی موجود به راحتی تکامل یابند. طبیعت محدود نوع مالکیت کمون و تساوی در توزیع فرآورده‌های کار، تکامل نیروهای مولد را از این پس به تأخیر می‌انداخت. کار مشترک بیش از این نمی‌توانست شکل اصلی کار باشد و نیاز به کار انفرادی پدید آمد. در حالی که برای کار مشترک، مالکیت جمعی وسایل تولید لازم بود، کار انفرادی به مالکیت خصوصی نیاز داشت. به این ترتیب مالکیت خصوصی وسایل تولید و همراه با آن، عدم تساوی اموال، هم بین کلان‌های مختلف و هم در داخل یک کلان واحد، بین افراد پدیدار شد. اکنون دیگر برخی توانگر شده بودند و برخی دیگر بی‌چیز.

با توسعه بیشتر نیروهای مولد، انسان تولید فرآورده‌های اضافه بر مصرف شخصی خود را آغاز کرد، در چنین شرایطی استفاده از کار تعداد بیشتری کارگر امکان‌پذیر گردید.

این مردان از طریق جنگ تأمین می‌شدند. اسرای زندانی به بردگی کشیده شدند. نخست بردگی آباء و اجدادی بود و فرزندان بردگان نیز برده به حساب می‌آمدند، اما بعداً برده‌داری شالوده نظام اجتماعی نوینی شد. کار بردگان، عدم تساوی را تشدید کرد.

خانواده‌هایی که از بردگان بهره‌کشی می‌کردند به سرعت صاحب مال و مکتب شدند. همراه با رشد عدم تساوی در اموال، توانگران نه فقط زندانیان، بلکه هر کسی از هم‌قبیله‌ای‌ها خود را نیز که فقیر و درمانده یا مروض شده بود، به بردگی می‌کشیدند و به دنبال آن، نخستین تقسیم طبقاتی جامعه، یعنی تقسیم جامعه به برده‌داران و بردگان صورت گرفت. این آغاز استثمار انسان به وسیله انسان بود. از این زمان به بعد، در تمامی تاریخ بشر مبارزه طبقاتی به نوعی جریان داشته است.

رشد عدم تساوی بین مردم، موجب تأسیس دولت، یعنی سازمانی شد که استثمارکنندگان از آن برای تحمیل فشار خود به طبقه تحت استثمار و فرو نشانیدن طغیان‌های آن استفاده می‌کردند. به این ترتیب از

دل ویرانه‌های شیوه تولید اشتراکی اولیه برده‌داری سر برآورد.

۲. شیوه تولید برده‌داری

برده‌داری، نخستین شکل استثمار و خشن‌ترین و آشکارترین شکل آن در تاریخ است. این نظام تقریباً در میان کلیه اقوام و مردمان مختلف وجود داشته است. گذار از جامعه اولیه و رسیدن به برداری با رشد بیشتر نیروهای مولد، تکامل تقسیم اجتماعی کار، و مبادله امکان‌پذیر گردیده است.

در جامعه اولیه، کار افزارهای سنگی رایج بود؛ در حالی که در جامعه برده‌داری، پس از آن‌که طریقه ذوب آهن کشف گردید، افزارهای آهنی متداول شد. آلات و افزارهای آهنی چهارچوب کار انسانی را وسیع‌تر کرد. مثلاً استفاده از تبر آهنی قطع درختان و بوته‌های کوچک و هموار ساختن زمین را برای شخم میسر می‌ساخت. خیش جویی با تیغه آهنی می‌توانست قطعات نسبتاً وسیع‌تری از زمین را زیرکشت ببرد. از این پس کشاورزی نه فقط نان و سبزیجات بلکه شراب و روغن‌های گیاهی هم برای انسان تأمین می‌کرد. ساختن افزار و آلات فلزی به پیدایش گروه خاصی از پیشه‌وران یعنی صنعتگران دستی انجامید که حرفه آنان روز به روز استقلال بیشتری حاصل می‌کرد. کارهای دستی از کشاورزی جدا شد. این، دومین تقسیم اجتماعی بزرگ کار بود.

با تقسیم کارهای تولیدی به دو رشته اساسی، مبادله فراورده‌ها رشد و توسعه بیشتری یافت و هنگامی که مبادله به صورت امری ثابت و منظم درآمد، پول هم پدید آمد. پول به صورت کالایی همگانی درآمد که ارزش تمام کالاهای دیگر به وسیله آن سنجیده می‌شد و به عنوان واسطه‌ای در مبادله کالا به کار می‌رفت. تقسیم روز افزون کار و مبادله، موجب پیدایش افرادی شد که به خرید و فروش کالاها اشتغال می‌ورزیدند یعنی سوداگران. پیدایش سوداگران سومین تقسیم اجتماعی بزرگ کار بود.

سوداگران از دوری تولیدکنندگان کوچک از بازار، استفاده کرده کالاهای آنان را به قیمت‌های نازل خریده و آن‌ها را به قیمت‌های بیشتر به مصرف‌کنندگان می‌فروختند. توسعه و تکامل صنایع و کارهای دستی و مبادله موجب تشکیل شهرها شد. در ابتدا، شهر به سختی از روستا قابل تمیز بود. اما رفته‌رفته کارهای دستی و تجارت در شهرها تمرکز یافت. این، آغاز جدایی شهر از روستا بود. توسعه نیروهای مولد و تقسیم اجتماعی فراتر کار و مبادله، عدم تساوی در دارایی‌ها را تشدید کرد. چهارپایان بارکش، افزارهای تولیدی و پول همه در دست توانگران انباشته می‌شد، اما مردم بی چیز تهیدست‌تر شده و بیش از پیش ناچار می‌شدند محصولات مورد نیاز خود را به قرض از توانگران دریافت کنند. به این شکل و با خواری همراه با روابط وامدار و وام‌دهنده به وجود آمد.

«مبارزات طبقاتی دنیای کهن، عموماً شکل جدایی بین وام‌دهنده و وام‌گیرنده را به خود گرفت که در رم، با نابودی وامداران پلیبی خاتمه یافت، آنان به بردگان تبدیل شدند.»

در این گیرودار، اقتصاد برده‌داری وسیعی به وجود آمد. برده‌داران توانگر صدها حتی هزارها برده به دست آوردند. آنان قطعات بسیار بزرگی از زمین را تصرف کرده و املاک زراعتی وسیعی با تعداد سرسام‌آوری برده که در روی آن‌ها کار می‌کردند، تشکیل دادند. در رم باستان این املاک لاتیفونڈیا نامیده می‌شد.

روابط تولیدی در جامعه برده‌داری مبتنی بر این واقعیت بود که برده‌داران، هم مالک وسایل تولید (زمین، افزار) و هم مالک انسان‌هایی بودند که به کار تولید اشتغال داشتند، یعنی بردگان. برده چونان شیئی تصور می‌شد. او کاملاً و منحصرأ در اختیار مالک خود بود و به عنوان «افزار کار جاندار» شناخته می‌شد. به چشم برده‌داران، تنها تفاوت یک برده با یک گاو نر یا یک تبر آن بود که برده ناطق بود. از سایر جهات او به همان کیفیت و به همان اندازه تحت تملک ارباب خود قرار داشت که

حیوانات اهلی، خانه، زمین یا افزار کار در تملک وی قرار داشت. استثمار بردگان شکل‌های فوق‌العاده ظالمانه‌ای به خود گرفت. رفتاری که با آنان می‌شد بسیار بدتر از رفتاری بود که با چهاربایان می‌شد. در زیر تازیانه آنان را به طرف کار می‌رانند و برای کمترین و کوچک‌ترین غفلتی به سختی مجازات یا حتی کشته می‌شدند. برده‌دار هرگز برای کشتن یک برده مسئولیتی نداشت. او مالک تمام حاصل کار برده بود و تنها به اندازه‌ای از وسایل معاش به برده داده می‌شد که از گرسنگی نمیرد تا باز هم برده‌دار بتواند او را به کار وادارد.

اقتصاد و فرهنگ دنیای کهن به برکت کار بردگان بهبود قابل‌ملاحظه‌ای یافت. رشته‌های بسیاری از دانش، ریاضیات، هیئت، مکانیک و معماری به‌طور قابل‌ملاحظه‌ای رشد کرد. ولی شیوه تولید برده‌داری، با همه رشد و تکاملی که در مقایسه با نظام کمون اولیه حاصل کرده بود، در راه پیشرفت بشر ترمزی شده بود. این شیوه تولید، تضادهای عمیق و لاینحلی در برداشت که سرانجام به متلاشی شدن آن منجر گردید.

بالتر از همه، شکل استثمار مبتنی بر برده‌داری، پیوسته نیروی مولد اصلی جامعه یعنی بردگان را به نابودی سوق می‌داد. بردگان بارها علیه اشکال خشن و جابرانه استثمار طغیان کردند. جریان تأمین لاینقطع و دایمی برده شرط بقاء اقتصاد برده‌داری بود. منبع تأمین بردگان، جنگ‌های منجر به پیروزی بود که علیه کشورهای دیگر صورت می‌گرفت. دهقانان و پیشه‌وران ستون فقرات این ماشین جنگی را تشکیل می‌دادند. آنان بودند که به عنوان سرباز خدمت می‌کردند و در عین حال، بار اصلی مالیات‌هایی را که شرط اصلی انجام این جنگ‌ها بود نیز به دوش می‌کشیدند. اما در نتیجه رقابت با تولیدی که به مقیاس وسیع صورت می‌گرفت و متکی بر کار ارزان بردگان بود، دهقانان و پیشه‌وران، تهیدست و ناتوان شدند و این امر قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی

کشورهای برده‌دار را رفته‌رفته تحلیل برد و تخریب کرد. پیروزی‌ها، موجب شکست‌ها شد. سرچشمه تأمین دایمی بردگان ارزان خشک شد و کلیه این عوامل، موجب انحطاطی عمومی و کلی در تولید گردید. «فقر و تهیدستی عمومی - تنزل و انحطاط تجارت، کارهای دستی و هنرها، کاهش نفوس، افول شهرها و تنزل کشاورزی به سطح پایین‌تر، این‌ها نتیجه سیادت جهانی رم بود.»

در آغاز، شیوه تولید برده‌داری به رشد نیروهای مولد کمک کرد. اما تکامل بیشتر آن، همان‌گونه که دیدیم موجب متلاشی شدن نیروهای مولد گردید. روابط تولیدی مبتنی بر کار برده، در تکامل نیروهای مولد جامعه نقش ترمزی را ایفا کرد. کار بردگان، که به هیچ‌وجه بهره‌ای از ثمرات تولیدشان نمی‌بردند، مایه نجات خود آنان شده بود. ضرورت تاریخی جایگزینی روابط تولیدی دیگری به جای روابط تولیدی برده‌داری، به وجود آمده بود که وضعیت نیروی مولد اصلی جامعه یعنی بردگان را تغییر دهد، با زوال لاتیفوندیاهای بزرگ که بر اساس کار برده متکی بود، خانواده‌های کوچک صاحب موقعیتی بهره‌زاتر و سود بیشتری شدند. به این ترتیب تعداد بردگان آزاد شده افزایش یافت و در همین گیرودار، املاک بزرگ، به قطعات کوچک که به وسیله کلنوس‌ها کشت می‌گردید، تجزیه شد. کلنوس دیگر برده نبود. او - زارعی که حق استفاده از قطعه زمینی برای گذران زندگی به وی داده شده بود - مجبور بود که در مقابل، مبلغی پول بپردازد یا در ازای آن، کار و تولید کند. کلنوس مستأجر آزاد هم نبود. او وابسته قطعه زمینش بود و نمی‌توانست آن را ترک کند. کلنوس ممکن بود به انضمام زمینش به فروش برسد. کلنوس‌ها نیاکان اعلای سرف‌های قرون وسطی بودند. بدینسان از دل نظام کهن برده‌داری، وجه تولید نوین زمینداری آغاز به شکل‌گیری کرد.

با رشد و تکامل اقتصاد برده‌داری، مبارزه طبقاتی توده‌هایی که به بردگی کشیده شده بودند، علیه ستمگران حدت و شدت یافت. آتش این

مبارزه به شکل شورش‌های بردگان علیه برده‌داران شعله‌ور می‌شد. دهقانان آزاد و پیشه‌ورانی که آن‌ها نیز توسط زمینداران بزرگ و دولت برده‌دار استثمار می‌شدند، به صفوف بردگان می‌پیوستند. در میان شورش‌های متعدد بردگان، شورش‌هایی که به رهبری اسپارتاکوس (۷۴ تا ۷۱ قبل از میلاد) برپا گردید دارای اهمیت و اعتبار ویژه‌ای است. ضرباتی که از درون به نظام بردگی وارد می‌شد بیش و بیشتر شد و همراه با ضرباتی که از بیرون به این نظام وارد می‌گردید، سرانجام موجبات نابودی نظام برده‌داری را فراهم آورد.

۳. شیوه تولید زمینداری

نظام زمینداری با این یا آن گونه اوصاف ویژه، تقریباً در تمام کشورها وجود داشته است. دوره زمینداری زمانی بس طولانی را در بر می‌گیرد. در چین، این نظام بیش از دو هزار سال دوام آورد. در کشورهای اروپای غربی نظام زمینداری طی قرون متمادی از زوال امپراطوری روم (قرن پنجم) تا انقلاب بورژوازی در انگلستان (قرن هفدهم) و در فرانسه (قرن هجدهم) ادامه داشت. در روسیه این نظام از قرن نهم تا الغاء سرواژ در ۱۸۶۱ را در بر می‌گیرد.

روابط تولیدی در جامعه زمینداری، بر مالکیت خصوصی ارضی اشراف زمیندار و حقوق ناقص آنان نسبت به سرف‌ها (زمین برده‌ها) متکی بود. سرف برده نبود. او صاحب دارایی خود شناخته می‌شد. علاوه بر مالکیت اشراف زمیندار، مالکیت دهقانان و پیشه‌وران نیز وجود داشت که شامل افزار تولیدی و اموال خصوصی آن‌ها می‌شد. اقتصاد دهقانی جزء و تولید به وسیله پیشه‌وران مستقل و جزء متکی به کار شخصی آن‌ها بود. اصولاً تمام تولید جنسی بود یعنی، بخش اصلی فرآورده‌ها به منظور مصرف خانواده‌ها تولید می‌شد، نه برای مبادله.

مالکیت ارضی وسیع فئودالی شالوده استثمار دهقانان به وسیله

ملاکین بزرگ بود. بخشی از زمین ارضی مختص^۱ خود ارباب بود، بخش دیگر را وی با شرایط سخت و گرافی برای استفاده دهقانان اختصاص می‌داد. اجاره‌داری دهقانان راهی بود که ارباب زمین پیدا کرده بود تا به وسیله آن برای خود نیروی کار تأمین کند. دهقان با استفاده از زمین استیجاری که به‌طور موروثی به تصرف او درمی‌آمد، مجبور می‌شد برای ارباب زمین کار کند. به این ترتیب که یا با استفاده از آلات و افزار و چهارپایان خود، زمین ارباب را کشت کند (رانت کار یا حق بیگاری)^۲، یا بخشی از تولید جنسی خود را به مالک زمین بدهد (رانت جنسی که از محصول پرداخت می‌گردید)^۳ و یا در مواردی این هر دو نوع رانت ارضی را بردارد.

این نظام اقتصادی نه تنها موجب پیدایش یک شکل آشکار و علنی استثمار شد، بلکه ضرورتاً دهقان را نیز وابسته شخصی ارباب ساخت. ارباب زمین نمی‌توانست دهقانی را بکشد ولی می‌توانست او را بفروشد. اوقات کار سرف به دو بخش لازم و اضافی تقسیم شده بود. طی وقت لازم دهقان فرآورده‌هایی را که برای معاش خود و خانواده‌اش لازم بود تولید می‌کرد. طی وقت اضافی آن محصول اضافی را تولید می‌کرد که ارباب در قالب رانت ارضی آن را تصاحب می‌کرد. (رانت کار، رانت جنسی و رانت نقدی).

استثمار دهقانان به وسیله اشراف زمیندار به شکل رانت ارضی، کیفیت اصلی فئودالیزم در میان کلیه خلق‌ها بوده است.

شهرها که عمده ساکنین آن را پیشه‌وران و سوداگران تشکیل می‌دادند، تحت نفوذ و قدرت فئودالی بودند که شهر در زمین متعلق به او ساخته شده بود. شهرنشینان برای آزادی خود دست به جنگ‌هایی زدند و اغلب به استقلال نایل آمدند.

1. Demain 2. Labour rent or corvée
3. Quit rent paid in Produce

رشد شهرها و توسعه و تکامل تجارت، تأثیر عظیمی در حومه فئودالی شهر به جا گذارد. اقتصاد اشراف زمیندار به طور روزافزون به سوی گردش بازار رانده می شد. این اشراف برای خرید تجملات نیازمند پول بودند و در نتیجه آنان به جای رانت کار و رانت جنسی، دهقانان را وادار به پرداخت رانت نقدی نمودند. استثمار فئودالی با گذار به مرحله رانت نقدی، شدت بیشتری یافت، و مبارزه بین اشراف زمیندار با دهقانان باز هم حادثتر شد.

۴. فروپاشی و زوال زمینداری و ظهور مناسبات سرمایه داری

در درون نظام زمینداری

در نظام زمینداری نیروهای مولد به سطحی بالاتر از نیروهای مولد نظام برده داری، ارتقاء یافتند.

تکنیک تولید در کشاورزی بهبود یافت. استفاده از شخم آهنی و سایر کار افزارهای آهنی رواج بیشتری یافت. در زراعت، رشته های تازه ای پیدا شد. کشت انگور، شراب سازی و سبزی کاری رشد قابل ملاحظه ای یافت. در پرورش و نگهداری دام های روستایی و رشته های فرعی وابسته به آن، یعنی تولید شیر و پنیر، پیشرفت هایی حاصل شد. مراتع و چراگاه ها بهبود و توسعه یافت. رفته رفته، کار افزارهای صنعتگران دستی، و روش های تهیه مواد خام پیشرفت و بهبود حاصل کرد. پیشه ها تخصصی شد، به مرور زمان حرفه های تازه ای مانند اسلحه سازی، میخ سازی، چاقو سازی، قفل سازی کفاشی، زین سازی و سراجی و پیشه های دیگر پیدا شدند. در ذوب و تهیه آهن اصلاحاتی به عمل آمد. نخستین کوره های قالگری در قرن ۱۵ به وجود آمد، اکتشافات بزرگ جغرافیایی نیز به این دوره مربوط می گردد.

لیکن نظام زمینداری، که نیروهای مولد جدید تاکنون در بطن آن تکامل یافته بودند، از این پس در تکامل بیشتر آن ها نقش ترمزی را بازی

می کرد. نیروهای مولد با چهارچوب تنگ روابط تولیدی زمینداری تصادم کردند. دهقانان که یوغ استثمار فئودالی را تحمل می کردند ابداً در وضعی نبودند که بازده تولید کشاورزی را افزایش دهند. بنابراین بازده تولیدی کار کار سرف روز بروز کمتر می شد. در شهر بازده روزافزون کار صنعتگران دستی در نتیجه مقررات و قوانین صنفی با مشکلاتی مواجه گردید. تمام این ملاحظات اضمحلال روابط تولیدی کهن را اقتضا کرده و مبین نیاز به برقراری روابط نوینی بود که از قیود نظام زمینداری آزاد باشد. روابط تولیدی سرمایه داری رفته رفته در داخل نظام زمینداری پیدا می شد.

گذشته از این، تولید کالایی ساده یعنی تولید فرآورده ها به منظور مبادله، که بر اساس مالکیت خصوصی وسایل تولید و کار شخصی مبتنی بود، رفته رفته توسعه می یافت. تولیدکنندگان کالا خود را درگیر تلاشی رقابت آمیز و سخت یافتند. تلاشی که هم در شهر و هم در روستا منجر به تجزیه آنان به غنی و فقیر گردید.

با توسعه بازار، تولیدکنندگان کم و بیش بزرگ کالا، تعدادی بیش و بیشتر از دهقانان و پیشه وران ورشکسته و تهیدست شده را جهت کار برای خود اجیر کردند.

نظام سرمایه داری از طریق دیگری هم تکامل حاصل کرد: سرمایه تجاری چون به وسیله تجار به میدان آورده شد، مستقیماً شروع به کنترل تولید دهقانان و پیشه وران کرد. سرمایه تجاری نخست به عنوان واسطه ای در مبادله کالاهای تولیدکنندگان جزء به وجود آمد. بعدها سوداگران ضمن آن که مواد خام تولیدکنندگان جزء را تأمین کرده و به آن ها پول پیش می پرداختند، خرید منظم کالاها را از آنان شروع کردند، و به این ترتیب تولیدکنندگان جزء از نظر اقتصادی وابسته بازرگانان شدند.

گام دیگری که وسیله سرمایه تجاری برداشته شد، گرد آوردن پیشه وران پراکنده بود در زیر یک سقف، در یک کارگاه، که به عنوان کارگران مزدور در آن جا کار می کردند. به این ترتیب سرمایه تجاری به

سرمایه صنعتی و بازرگان به سرمایه دار صنعتی تبدیل شد.

سرمایه داری در حومه شهر نیز در حال رشد بود. با تکامل تولید کالایی قدرت پول افزایش یافت. دهقانان از این پس به جای پرداخت جنسی به اربابان زمین نقداً پرداخت می کردند. تکامل روابط پولی، تجزیه و تفکیک دهقانان را به بورژوازی روستایی و دهقانان تهیدست تسریع نموده و جلو انداخت. به این ترتیب در بطن نظام زمینداری، تولید سرمایه داری هم در شهر و هم در روستا به وجود آمد و اضمحلال زمینداری به صورت یک ضرورت تاریخی درآمد.

سراسر تاریخ نظام زمینداری، نوعی مبارزه تلخ طبقاتی بین دهقانان و اشراف فئودال بود. این مبارزه مخصوصاً در اواخر دوران مزبور حدت و شدت بیشتری یافت.

شورش های دهقانی پایه های نظام فئودالی را متزلزل ساخت و منجر به نابودی نهایی این نظام گردید. بورژوازی رهبری مبارزه ضد فئودالی را به دست گرفت و از طغیان های سرف ها علیه اشراف زمیندار، برای ربودن قدرت و تبدیل شدن به طبقه حاکم، بهره برداری کرد.

شیوه تولید سرمایه داری

شیوه تولید سرمایه داری همان گونه که می دانیم از دل نظام زمینداری پدید آمد. این نظام طی تکامل خود از دو مرحله می گذرد: ماقبل انحصار و انحصار (امپریالیسم). این دو مرحله پایه اقتصادی مشترکی دارند: مالکیت خصوصی کاپیتالیستی و وسایل تولید و استثمار کار اجیر شده. لیکن سرمایه داری پیش از انحصار و امپریالیسم، نقاط افتراقی نیز دارند. سرمایه داری پیش از انحصار، دوره ای از تکامل سرمایه داری است که در آن، رقابت آزاد وجود داشت و نیروهای مولد با سیر صعودی و کم و بیش به سهولت، تکامل یافتند.

در ایالات متحده، بریتانیا، فرانسه و دیگر کشورهای که از نظر اقتصادی توسعه یافته اند، سرمایه داری پیش از انحصار تا دو سه دهه آخر قرن نوزدهم که حوادث تازه ای در اقتصاد کشورهای سرمایه داری رخ داد، رایج و حاکم بود. اما حوادث مزبور، به سرمایه داری، کیفیت تازه ای بخشید: رقابت آزاد منتهی به تسلط انحصارهایی شد که از آن پس، نقش قاطع و تعیین کننده ای را در امور اقتصادی کشورهای سرمایه داری بازی می کنند. مقارن پایان سده نوزدهم و آغاز سده بیستم، سرمایه داری پیش از انحصار، به امپریالیسم بالاترین و آخرین مرحله تکامل سرمایه داری، تغییر یافت.

الف. سرمایه‌داری پیش از انحصار

فصل دوم

تولید کالایی - کالا و پول

مارکس تحلیل خود را از نظام سرمایه‌داری با کالا آغاز می‌کند. در این نظام هر چیز، از یک سنجاق گرفته تا یک کارخانه غول‌آسا و حتی نیروی کار انسان، در حالی که شکل کالایی به خود گرفته است، خرید و فروش می‌شود. روابط بین مردم نیز در لفافه روابط کالاها با یکدیگر ظاهر می‌گردند. همان‌گونه که آن فرزانه بزرگ می‌گوید، کالا سلول سازنده جامعه بورژوایی است. درست همان‌طور که قطره‌ای آب، دنیای اطراف را در خود منعکس می‌سازد، کالا نیز منعکس‌کننده کلیه تضادهای اساسی سرمایه‌داری است.

بررسی مارکس از کالا و تولید کالایی به او این امکان را داد که مفهوم روابط تولیدی سرمایه‌داری را تشریح کند.

۱. توصیف عمومی تولید کالایی

مفهوم تولید کالایی:

منظور از تولید کالایی، تولید فراورده‌ها نه به منظور استفاده شخصی بلکه برای فروش، برای مبادله در بازار می‌باشد. لنین می‌نویسد «منظور از

تولید کالایی، سازمانی از اقتصاد اجتماعی است که در آن، فرآورده‌ها، به وسیله تولیدکنندگان مستقل و مجزا از یکدیگر، که هر یک در ساختن نوعی فرآورده تخصص دارند، تولید می‌شوند، به طوری که برای رفع نیازمندی‌های جامعه، خرید و فروش این تولیدات (که بنابراین به صورت کالا درمی‌آیند) در بازار، ضروری است».

تولید کالایی، که در دوره فروپاشی نظام اشتراکی اولیه آغاز گردید، در شیوه‌های تولید برده‌داری و زمینداری با وجود آن‌که اقتصاد طبیعی در این دو دوره غالب و متداول بود، وجود داشت. در اقتصاد طبیعی، جامعه از مجموعه‌ای از واحدهای اقتصادی همسان تشکیل می‌یابد که هر یک، همه اقسام کار، از تهیه مواد گوناگون تا عمل آوردن آن‌ها برای مصرف خود را، انجام می‌دهند. این‌گونه اقتصاد، که در آن، بخش اصلی تولید مازاد مبادله می‌گردد، تا ظهور سرمایه‌داری معمول و مسلط بود.

رشد و تکامل سرمایه‌داری ضربه خردکننده‌ای به اقتصاد طبیعی وارد ساخت. در نظام سرمایه‌داری، همه چیز منجمله نیروی کار انسان، به صورت کالا درمی‌آید. وقتی نیروی کار انسان در هیئت کالا درآمد، تولید کالایی، متداول و عمومی شد. هنگامی که تولید کالایی در نظام سرمایه‌داری شکل اصلی و مسلط تولید شد، روابط افراد در روند تولید، یعنی روابط تولیدی مردم با یکدیگر، شکل روابط بین کالاها را به خود گرفت. برای تصور این موضوع، رابطه تولیدی اساسی جامعه سرمایه‌داری یعنی رابطه کارگر و سرمایه‌دار را در نظر بگیریم. سرمایه‌دار برای استثمار کارگر باید او را مزدور سازد، در حالی که کارگر باید نیروی کار خود را که اکنون دیگر کالا شده است، بفروشد. سرمایه‌دار، مزدی به کارگر می‌پردازد که کارگر، با آن مزد، اسباب معاش، یعنی کالاهایی را برای خود بخرد. به این ترتیب، روابط تولیدی بین کارگر و سرمایه‌دار، مستقیماً بیان نمی‌شوند بلکه توسط کالا بیان شده و خصلت روابط بین کالاها را به خود می‌گیرند.

سرمایه‌داران، فرآورده‌های تولید شده را به یکدیگر فروخته و از

یکدیگر مواد خام، تجهیزات و کالاهای دیگر را خریداری می‌کنند. روابط بین سرمایه‌داران نیز خصلت روابط بین کالاها را به خود می‌گیرد. در نتیجه در جامعه سرمایه‌داری در حالی که روابط بین افراد به صورت روابط بین اشیاء یعنی کالاها ظاهر می‌گردد، تولید کالایی خصلتی عمومی و مسلط و رایج پیدا می‌کند.

شرایط پیدایش تولید کالایی

تولید کالایی تنها آن‌جایی پیدا می‌شود که شرایط معینی برای پیدایش آن وجود داشته باشند. مهم‌ترین شرطی که برای پیدایش و دوام تولید کالایی لازم است، تقسیم اجتماعی کار می‌باشد. منظور از تقسیم اجتماعی کار، این است که ساختن فرآورده‌های گوناگون بین افراد جداگانه یا گروه‌های جداگانه مردم، تقسیم شده باشد. برای مثال، گروهی از افراد به بافتن پارچه اشتغال ورزند، گروهی دیگر کفش بدوزند، گروه سوم لوازم خانه، چهارمی کار افزار و غیره. واضح است که این افراد برای رفع نیازمندی‌های شخصی خود باید فرآورده‌های کار خود را مبادله کنند؛ و به این طریق جمع کلیه تولیدکنندگان با یکدیگر، یک واحد تولیدی بزرگ تشکیل می‌دهد که اعضای آن وابسته به یکدیگرند.

لیکن تقسیم اجتماعی کار، تنها یکی از شرایط لازم برای پیدایش و بقا تولید کالایی است. شرط اساسی دیگر، وجود مالکین گوناگون برای وسایل تولید در جامعه است. مورد زیر را در نظر بگیرید:

شخصی چیزی ساخته است و می‌خواهد آن را به دیگری بفروشد. آیا او قادر به این کار هست؟ جواب تنها در صورتی مثبت است که او خود مالک وسایل تولیدی که در ساختن آن شیئی به کار رفته، و بنابراین مالک خود شیئی باشد.

برای مثال، علی‌رغم این واقعیت که در کمون‌های اولیه نوعی تقسیم کار وجود داشته، هیچ‌گونه تولید کالایی و هیچ‌گونه مبادله کالا در آن‌ها

وجود نداشته است. اعضای کمون محصول کار خود را مبادله می‌کردند، ولی آن فراورده‌ها را به یکدیگر نمی‌فروختند. آنان قادر به این کار نبودند زیرا کمون در مجموع و به‌طور کلی مالک وسایل تولید و فراورده‌های کار بود. وقتی فراوردهٔ کمونی در مقابل فراوردهٔ کمون دیگر مبادله می‌شد، این، مسئلهٔ متفاوتی بود. در این مورد یک مبادلهٔ مالکیت صورت گرفته بود و فراوردهٔ کار، یک کالا می‌بود.

به این ترتیب اساس تولید کالایی، تقسیم اجتماعی کار و وجود مالکین متعدد و مختلف وسایل تولید در جامعه می‌باشد. تنها زمانی که هر دوی این شرایط موجود باشند، تولید کالایی، و نوعی مبادلهٔ تولیدات، به شکل خرید و فروش پیدا می‌شود.

تولید کالایی ساده و تولید کالایی سرمایه‌داری

تولید کالایی سرمایه‌داری بر اساس تولید کالایی ساده و در آن‌جایی به وجود می‌آید که شرایط معینی برای پیدایش آن وجود داشته باشند. برجسته‌ترین نمایندگان تولید کالایی ساده دهقانان جزء و صنعتگران دستی می‌باشند. آن‌ها تولید خود را بر کار شخصی پایه‌گذاری می‌کنند؛ یعنی، خود، کار می‌کنند و کار دیگران را استثمار نمی‌کنند. هر تولیدکنندهٔ سادهٔ کالا مالک وسایل تولیدی خویش است. او نه برای مصرف خود، بلکه برای بازار، به منظور فروش، تولید می‌کند.

تولید کالایی ساده، طبیعت دوگانه‌ای دارد. از طرفی چون مبتنی بر مالکیت خصوصی است، دهقان جزء یا صنعتگر دستی، خود، مالکی به حساب می‌آید و این امر او را به سرمایه‌دار نزدیک می‌کند؛ از طرف دیگر چون تولید کالایی ساده بر اساس کار شخصی استوار است، تولیدکنندهٔ کالا فرد زحمتکشی است و این امر او را به کارگر، که برخلاف او مالک هیچ‌گونه وسایل تولید نیست، نزدیک می‌کند. از این‌رو است که طبقهٔ کارگر با دهقانان مصالح مشترکی دارد و

در نتیجه می‌توانند با یکدیگر متحد شوند.

تحت بعضی شرایط اجتماعی، تولید کالایی ساده می‌تواند نقطهٔ عزیمت و اساس پیدایش تولید سرمایه‌داری قرار گیرد. از این نوع شرایط، دو تا در حال حاضر وجود دارند: نخست وجود مالکیت خصوصی وسایل تولید. می‌دانیم که این شرط در دورهٔ فروپاشی جامعهٔ اولیه فراهم آمد. دوم، تبدیل شدن نیروی کار به یک کالا، این امر هم طی دورهٔ از هم پاشیدن جامعهٔ زمینداری فراهم شد.

تولید کالایی ساده ناپایدار است. زیرا بین دهقان و صنعتگران دستی یک روند تجزیهٔ طبقاتی و تشکیل طبقات جدید پیوسته در حال وقوع است، برخی (اقلیت) توانگرتر می‌شوند در حالی که بقیه (اکثریت) تهیدست‌تر می‌شوند. در شرایط فوق‌الذکر این جریان، هم در شهر و هم در روستا موجب تشکیل یک طبقهٔ بورژوا و یک طبقهٔ کارگر گردید.

تولید کالایی سرمایه‌داری مانند تولید کالایی ساده، بر اساس تقسیم اجتماعی کار و مالکیت خصوصی وسایل تولید استوار است. لیکن، این‌گونه تولید کالایی نه بر کار شخصی خود تولیدکننده، بلکه بر استثمارکاری که به وسیلهٔ مالک وسایل تولید مزدور گردیده، پایه‌گذاری شده است. سرمایه‌دار که هم وسایل تولید و هم پول در اختیار دارد، خودش کار نمی‌کند. او با پول خویش برای به حرکت انداختن وسایل تولید خود، نیروی کار می‌خرد. تبدیل شدن نیروی کار به یک کالا، نشان‌دهندهٔ این است که در نظام سرمایه‌داری، تولید کالایی تکامل بیشتری یافته و عمومی‌تر شده است. لنین می‌نویسد مبادلهٔ کالا، به عنوان «ساده‌ترین، معمولی‌ترین، اساسی‌ترین، عمومی‌ترین رابطه، و نوع روزمرهٔ این رابطه در جامعهٔ بورژوایی (جامعهٔ کالایی) درمی‌آید، رابطه‌ای که هزاران میلیون بار، با آن روبه‌رو می‌شویم.

بنابراین باید تشریح کنیم که کالا، این سلول سازندهٔ جامعهٔ سرمایه‌داری، واقعاً چیست؟

۲. کالا و کاری که کالاها را به وجود می‌آورد

ارزش مصرفی و ارزش کالا

کالا فراورده‌ای است که پیش از هر چیز یک نیازمندی انسان را برآورد و در مرحله بعدی نه برای مصرف شخصی بلکه برای فروش، برای مبادله، تولید شده باشد. کسی که برای مصرف خویش چیزی تولید می‌کند، تنها فراورده‌ای تولید کرده است، نه یک کالا. برای آن‌که فراورده، یک کالا شود باید یک نیاز اجتماعی را مرتفع سازد یعنی باید تقاضایی را که از جانب اعضای دیگر جامعه نسبت به آن وجود دارد برآورده سازد. یک بررسی ساده کالا، دو جنبه را که دقیقاً به یکدیگر وابسته‌اند، دو خصوصیت را، در آن آشکار می‌سازد که عبارتند از ارزش مصرفی و ارزش. خصوصیت کالا برای رفع یک نیازمندی انسان ارزش مصرفی آن نامیده می‌شود. نیازی که کالا برآورده می‌سازد ممکن است شکل‌های بسیار گوناگونی داشته باشد. کالا ممکن است یک ضرورت اولیه باشد چون نان، لباس، پا افزار یا ممکن است یک شیئی تجملی و لوکس باشد مانند شراب‌های گرانبها، جواهرآلات و غیره، نیز ممکن است یک وسیله تولیدی باشد مانند ماشین‌آلات، زغال‌سنگ، آهن و نظایر آن‌ها.

هر چیز امکان دارد بیش از یک ارزش مصرفی داشته باشد. مثلاً زغال‌سنگ می‌تواند به عنوان سوخت یا به عنوان ماده اولیه در تهیه فراورده‌های شیمیایی به کار رود.

کشف ارزش مصرفی، یعنی فایده یک شیئی برای انسان در جریان پیشرفت تاریخی جامعه حاصل شده و از تکامل نیروهای مولد ناشی می‌گردد.

زغال‌سنگ را در نظر بگیرید. این ماده از زمان‌های بسیار قدیم توسط انسان شناخته شده بود ولیکن در زمان‌های نسبتاً اخیر به عنوان سوخت مورد استفاده قرار گرفته است. تکامل دانش و تکنولوژی کیفیت باز هم

تازه‌تری را در آن فاش ساخته و امروز به عنوان یک ماده خام در صنایع شیمیایی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

در تولید کالایی، یک مبادله دایمی به نسبت کمی معینی بین ارزش‌های مصرفی گوناگون صورت می‌گیرد، مثلاً یک تیر در ازاء بیست کیلوگرم غله مبادله می‌شود. نسبتی که بر اساس آن، یک ارزش مصرفی با ارزش مصرفی دیگر مبادله می‌گردد ارزش مبادله‌ای کالا می‌باشد. با ملاحظه ارزش مبادله‌ای فوراً دو پرسش مطرح می‌شود.

۱. به چه سبب و بر چه اساسی کالاهایی که دارای کیفیات به کلی متفاوتی هستند معادل و مساوی یکدیگر فرض می‌شوند.

۲. به چه دلیل کالاهای مختلف با نسبت معین و با کمیت و مقدار مشخص، معادله و مساوی یکدیگر فرض می‌شوند.

اگر کالاهای مختلف که به هیچ وجه به یکدیگر شباهتی ندارند در جریان مبادله هم‌ارز و معادل یکدیگر به حساب می‌آیند، معنی این امر آن است که در همه آن‌ها عنصر مشترکی وجود دارد.

در عصری چون چهار قرن پیش از میلاد مسیح، ارسطو، فیلسوف مشهور یونانی خاطر نشان کرد که مبادله بدون تساوی نمی‌تواند صورت گیرد، درست همان‌طور که تساوی بین چیزهایی که مقیاس مشترک ندارد نمی‌تواند وجود داشته باشد. پس عنصر مشترکی که بین دو کالا، وقتی آن دو با هم مبادله می‌شوند مبنای این مبادله قرار می‌گیرد، کدام خصوصیت کالاها است؟

به‌طور کلی، تمام کالاها، به درجات مختلف واجد خصوصیات زیر هستند: فایده‌مندی، قابلیت واقع شدن مورد عرضه و تقاضا، کمیابی و کار. پس باید ببینیم کدام یک از این خصوصیات ارزش کالاها را تعیین می‌کند؟ در برخورد اول ممکن است به نظر آید که فایده‌مندی موجب تعیین ارزش یک کالا است. هر چه کالا فایده‌مندتر باشد، باید ارزش بیشتری داشته باشد. لیکن عملاً هر چه جلوتر می‌رویم و دقیق‌تر

می‌شویم بهتر درمی‌یابیم که ارزش کالا را فایده‌مندی آن تعیین نمی‌کند. فایده‌مندترین چیزها، اغلب هیچ ارزش ندارند (مثلاً هوا) یا ارزش کمی دارند، (مثلاً آب). در حالی که چیزهایی که مصرف شخصی کمی دارند، اغلب خیلی بیشتر می‌ارزند (مثلاً جواهرات). به‌راستی اگر ارزش فرآورده‌ها به درجه فایده‌مندی آن‌ها بستگی داشت نان و آب بایستی بیش از جواهرات ارزش داشته باشند. بنابراین فایده‌مندی با ارزش مصرفی تنها یک شرط ارزش است نه علت و موجب آن. اگرچه ارزش بدون ارزش مصرفی نمی‌تواند وجود داشته باشد، وجود دومی بدون وجود ارزش کاملاً ممکن است (مثلاً هوا ارزش مصرفی فوق‌العاده زیادی دارد ولی ابداً ارزش ندارد).

آیا عرضه و تقاضا می‌توانند تعیین‌کننده ارزش باشند؟ در برخورد اول به نظر می‌رسد که چنین است. عموماً تصور می‌شود که هر چه تقاضای کالاها بیشتر باشد، قیمتی که برای آن‌ها تثبیت می‌گردد بیشتر است، و از سوی دیگر هر چه عرضه هر کالا بیشتر باشد، کالای مزبور بیشتر به بازار ارائه شده و قیمت آن پایین‌تر است. ولی اگر عمیق‌تر در مسئله نفوذ کنیم روشن می‌شود که ارزش کالاها به عرضه و تقاضا بستگی ندارد.^۱ مثلاً شکر و نمک را در نظر بگیرید. قانون عرضه و تقاضا بر این هر دو کالا حاکم است. اگر تقاضا برای هر دو آن‌ها معادل عرضه باشد، ارزش یک کیلوگرم شکر باز هم به‌طور غیرقابل مقایسه‌ای بیشتر از یک کیلوگرم نمک خواهد بود و این امر نشان می‌دهد که عرضه و تقاضا هیچ تأثیری در ارزش ندارند. درواقع مقدار عرضه و تقاضا تغییراتی در قیمت‌های کالاها به وجود می‌آورند ولی مقدار ارزش را تعیین نمی‌کنند، بلکه درجه نوسان قیمت‌های بازار را در اطراف ارزش کالای مورد نظر، تعیین می‌کنند.

۱. عرضه و تقاضا در تعیین قیمت و نوسانات آن بالاتر یا پایین‌تر از ارزش کالا تأثیر دارند؛ اما تعیین خود ارزش با عرضه و تقاضا نیست. برای روشن شدن موضوع باید به تفاوت میان ارزش و قیمت توجه کرد. (م)

وقتی تقاضا برای کالایی افزایش می‌یابد، در حالی که عرضه آن کاهش می‌پذیرد، قیمت‌های بازار به سطحی خیلی بالاتر از ارزش آن جهش می‌کنند و از سوی دیگر هنگامی که تقاضای آن کالا کاهش یابد و عرضه آن فزونی گیرد، قیمت‌های بازار به پایین‌تر از ارزش آن کالا سقوط می‌کنند. تنها وقتی که تقاضا معادل عرضه باشد، قیمت‌های بازار بر ارزش کالای مزبور منطبق می‌گردند. ولی این وضعیت در تولید سرمایه‌داری کالا به سختی پیش می‌آید. نتیجه سخن این‌که عرضه و تقاضا ارزش یک کالا را تعیین نمی‌کنند.

آیا میزان کمیابی یک کالا، می‌تواند مبین ارزش آن باشد؟ بدو به نظر می‌رسد به وسیله نمونه‌های عملی بسیار این امر قابل اثبات است.

طلا، جواهرات و نان را در نظر می‌گیریم. طلا و جواهرات، کمیاب و بسیار گران‌بها هستند. نان خیلی بیشتر یافت می‌شود و اگرچه مردم خیلی خیلی بیشتر خواهان آن هستند، بسیار ارزان‌تر است؛ لیکن معنی این امر آن نیست که کمیابی علت ارزش بیشتر است. مثلاً هرگاه طی یک خشکسالی برای مدت مدیدی هیچ باران نباریده باشد، مردم آرزوی باران دارند و تقاضای آن به طرز وحشتناکی افزایش می‌یابد، ولی با همه کمیابی و فایده‌مندی، با همه آن‌که این چنین مورد نیاز است، هیچ ارزش قابل بیان به پول ندارد. در نتیجه، نه فایده‌مندی، نه قابلیت مورد عرضه و تقاضا واقع شدن و نه کمیابی، هیچ یک علت و موجب ارزش نیست. تنها کار می‌ماند و این یکی واقعاً اساس یا به گفته فرازنه بزرگ قرن نوزدهم، جوهر و ذات ارزش است. هر چه میزان کار لازم برای تولید این یا آن کالا بیشتر باشد، ارزش آن بالاتر و خود آن کالا گران‌بها تر است. طلا خیلی گران‌تر از زغال‌سنگ است زیرا کاوش و جدا ساختن آن از مخلوط مواد خارجی دیگر، نیازمند صرف کاری است که خیلی بیشتر از کاری است که برای استخراج همان مقدار زغال‌سنگ لازم است.

کلیه کالاها نمره کار انسان هستند و به این دلیل با یکدیگر قابل مقایسه می‌شوند که هر کالا مقدار معینی کار در بر دارد. این واقعیت که کالاها فرآورده کار هستند به آنها ارزش می‌بخشد.

ارزش، کار اجتماعی تولیدکننده کالا است که در کالا تجسم خارجی یافته و با آن، یکی شده است. اصطلاح «تجسم خارجی یافته» مبین این واقعیت است که کار، در کالا متجسد و جزء آن شده و هیئت و قواره محصول یا کالا را به خود گرفته است. نسبت‌هایی که کالاها بر اساس آنها مبادله می‌گردند، به عنوان شکل بیان ارزش به کار می‌روند. این نسبت‌ها ثابت می‌کنند که اگر کالاهای مورد مبادله از نظر ارزش مساوی یکدیگر فرض می‌شوند، علت آن است که مقادیر مساوی کار صرف تولید آنها شده است.

ارزش یک کالا، یک مقوله اجتماعی است. این ارزش دیدنی نیست اما هر جا کالایی در برابر کالای دیگر که با آن مساوی و معادل است مبادله گردد، این ارزش احساس می‌شود. از این روست که نین می‌گوید: «ارزش رابطه‌ایست بین دو شخص... رابطه‌ای که در لفافه رابطه بین اشیا ظاهر می‌گردد.»

ارزش مصرفی همیشه بوده است و خواهد بود. ولی کالا به عنوان مخزن و محمل ارزش، در یک مرحله معین تکامل اجتماعی، یعنی هنگامی که تولید کالایی و مبادله به وجود آمد، پدیدار گردیده است.

با از بین رفتن تولید کالایی، ارزش کالا نیز از میان خواهد رفت. معنای این سخن آن است که ارزش، هم یک مقوله اجتماعی و هم یک مقوله تاریخی است، یعنی طی مرحله معینی از تکامل اجتماعی موجودیت خواهد داشت.

اگرچه یک کالا نماینده وحدت دو جنبه (ارزش مصرفی و ارزش) می‌باشد، این وحدت، یک وحدت اضداد است. کالاها به اعتبار ارزش مصرفی از نظر کیفیت ناهمگون‌اند (گندم،

پارچه، آهن) در حالی که به اعتبار ارزش، همگون‌اند (همگی فرآورده کار انسان هستند).

غایت کالاها از نظر ارزش مصرفی، استفاده، و از نظر ارزش، فروش آنها می‌باشد.

آنچه مورد نظر تولیدکننده یک کالا است، ارزش آن است نه ارزش مصرفی آن، ولی برای آنکه کالایی بتواند به عنوان ارزش تحقق یابد، باید ارزش مصرفی داشته باشد، یعنی باید مورد تقاضا باشد.

ارزش مصرفی یک کالا چیزی ملموس و آشکار است، در حالی که ارزش آن غیرقابل رؤیت و لمس است. چنین هستند تفاوت‌های اساسی ارزش مصرفی و ارزش یک کالا.

به این ترتیب روشن شد که کالا دارای دو خصوصیت و ترکیبی از ارزش مصرفی و ارزش است. پس تعبیر و توضیح این طبیعت دوگانه کالا چیست؟

کار مجسم و کار مجرد

طبیعت دوگانه کالا به وسیله طبیعت دوگانه کاری که کالا را به وجود می‌آورد، توجیه می‌گردد.

کار تولیدکننده که متجسد در کالا و جزو آن است، از سویی به عنوان کار مجسم، و از سوی دیگر به عنوان کار مجرد صرف تولید آن کالا شده است.

کار مجسم، کاری است که به یک شکل مشخص، متناسب با هدف معین و در جهتی سودمند صرف شده باشد. یک نفر نمی‌تواند «به صورت کلی» کار کند، چنین کسی هنگام کار، کار یک کفاش یا یک زارع یا یک معدنچی و نظایر آن، یعنی به هر حال کار مشخصی را انجام می‌دهد. انواع گوناگون کار از نظر کیفیت، روش‌های حرفه‌ای، کار افزارها، مواد مصرفی و سرانجام ثمرات کار، یعنی فرآورده‌های نهایی که ارزش‌های

مصرفی هستند، با هم تفاوت دارند. همین کار مجسم است که ارزش مصرفی یک کالا را به وجود می آورد.

لیکن اگر دقیق‌تر به انواع گوناگون کار توجه کنیم یک خصوصیت مشترک بین آنها می‌یابیم، یعنی صرف نیروی کار انسانی به‌طور کلی، و بدون توجه به شکل ویژه مصرف آن، یعنی به کار رفتن عضلات، مغز، اعصاب و غیره. کار وقتی مستقل از شکل مجسم آن در نظر گرفته شود - یعنی کار به اعتبار مصرف نیروی انسانی به‌طور کلی - کار مجرد است. کار مجرد ارزش یک کالا را تشکیل می‌دهد.^۱

کار مجسم، به عنوان آنچه ارزش مصرفی به وجود می‌آورد، پیش از این همیشه وجود داشته و پس از این نیز همواره وجود خواهد داشت. این نوع کار، در تولید کالایی وجود دارد و در غیاب آن نیز وجود خواهد داشت. اما کار مجرد فقط نماینده نظام تولید کالایی است.

تبدیل انواع گوناگون کار مجسم به کار مجرد همسان و معادل آن، یعنی تبدیل و تحویل این انواع به کار به‌طور کلی، در بودن تولید کالایی یعنی با این واقعیت که فرآورده برای فروش تهیه شده است توجیه می‌گردد.

در واقع اگر تولیدکننده مثلاً یک جفت چکمه تهیه و آنها را به بازار ارائه کرده باشد، چگونه آنها را فرضاً با نان، وقتی ارزش‌های مصرفی این دو فرآورده با یکدیگر قابل سنجش نباشند مبادله خواهد کرد؟ پس این دو کالا فقط بنا بر میزان کار مصروفه‌شان با یکدیگر قابل مقایسه‌اند. اگر کفاش یک جفت چکمه را در مقابل صد کیلوگرم غله مبادله کند، معنایش این است که یک مقدار مساوی کار مجرد صرف چکمه‌ها و غله شده

۱. به عبارت دیگر، همه انواع کار را بدون توجه به شکل مجسم اجرای آن می‌توان صرف نیروی بدنی و فکری انسان تعریف کرد. این جنبه، در همه انواع کار مجسم، مشترک است و به این اعتبار میزان نیروی عضلانی و فکری صرف شده را که در همه انواع کار مجسم مشترک است، کار مجرد می‌نامند (م).

است. اگر چکمه‌ها نه به منظور مبادله بلکه برای استفاده خانوادگی کفاش ساخته شده بود، لزومی نداشت مقدار کار مجردی که در آنها جسمیت یافته است، تعیین گردد.

با محو تولید کالایی، مقوله کار مجرد نیز محو خواهد شد. در تولید کالا تضاد لاینحلی بین کار مجسم و کار مجرد وجود دارد که به عنوان تضاد بین کار خصوصی و کار اجتماعی ظاهر می‌گردد.

کار خصوصی و کار اجتماعی

در تولید کالایی، هر تولیدکننده نوع خاصی کالا تهیه می‌کند. کار در جامعه تقسیم شده است و هر چه این تقسیم عمیق‌تر باشد، رشته‌های تولیدی بیشتری وجود خواهند داشت و روابطی که تولیدکنندگان کالا را به یکدیگر پیوند می‌دهند، بیشتر و به‌طور کلی وابستگی آنان به یکدیگر عمیق‌تر و گسترده‌تر است.

ساختن تقریباً هر چیزی ده‌ها یا حتی صدها نفر با مشاغل مختلف را در بر می‌گیرد. مفهوم این امر آن است که کار هر تولیدکننده کالا، جزء کوچکی از کار جامعه است و از این رو است که خصلتی اجتماعی به خود می‌گیرد. ولی در جامعه‌ای که مالکیت خصوصی وسایل تولید معمول است، تولیدکنندگان کالا، به‌طور مستقل از یکدیگر به تولید اشتغال می‌ورزند، آنان غیر متشکل می‌باشند و بنابراین کارشان که اساساً اجتماعی است شکل کار خصوصی را می‌یابد. خصلت اجتماعی کار در این جا پنهان است و تنها در جریان مبادله در بازار بروز می‌کند.

این درست در طول مبادله کالا، به وسیله خرید و فروش است که معلوم می‌شود کار خصوصی تولیدکننده کالا، جزء کوچکی از کار اجتماعی است، زیرا به وسیله جامعه تقاضا شده است.

نظر به این‌که، کار تولیدکننده کالا، ضمن آن‌که مستقیماً خصوصی است، در عین حال خصلتاً اجتماعی می‌باشد، تضاد بزرگ اقتصاد ساده

کالایی یعنی تضاد بین کار خصوصی و کار اجتماعی پیدا می‌شود. این تضاد طی مبادله آشکار می‌گردد. وقتی تولیدکنندگان کالا به بازار می‌روند، معلوم می‌شود که برخی از آنان می‌توانند کالای خود را بفروشند و بقیه موفق به این کار نمی‌گردند. آن‌ها ممکن است به این دلیل که تقاضایی برای کالایشان وجود ندارد یا به این جهت که کالای مزبور خیلی گران است، موفق به فروش آن نشوند. ولی اگر تولیدکننده کالا نتواند کالایش را در بازار به فروش برساند، معنایش این است که کار خصوصی او پذیرش اجتماعی نیافته است. تولیدکننده زبانی را تحمل می‌کند و اگر این تجربه باز هم تکرار شود، ورشکسته و نابود خواهد شد.

نتیجه این که تضاد بین کار خصوصی و اجتماعی منجر به ورشکستگی و بی‌خانمانی برخی تولیدکنندگان کالا و ثروتمند شدن بقیه آن‌ها می‌گردد.

مقدار ارزش یک کالا

از آن‌جا که ارزش یک کالا به وسیله کار به وجود آمده است، مقدار این ارزش نیز به وسیله مقدار کاری که در کالا تجسم خارجی یافته است، اندازه‌گیری می‌شود.

تولیدکنندگان کالا بسیارند و مقادیر گوناگون کار، صرف تولید کالاهای همانند یکدیگر می‌کنند. بنابراین، میزان ارزش یک کالا نمی‌تواند به وسیله مقدار کاری که عملاً توسط هر تولیدکننده به‌طور انفرادی برای تولید آن کالا انجام شده، اندازه‌گیری شود.

اگر مقدار ارزش یک کالا، بنا بر میزان کاری که توسط هر تولیدکننده جداگانه واقعاً در عمل صرف شده، تعیین گردد، باید ارزش کالاهای یکسان، هیچ اندازه واحد و منحصر به فردی نداشته باشد. لیکن در مبادله، کالاهای همانند و همسان، ارزش مساوی دارند.

مقدار ارزش یک کالا، نه به وسیله مدت کاری که انفراداً به وسیله هر

تولیدکننده صرف شده، بلکه به وسیله زمان کار اجتماعاً لازم برای تولید کالای مورد نظر، تعیین می‌گردد.

زمان کار اجتماعاً لازم عبارت است از مدت زمانی که برای ساختن یک واحد کالا تحت شرایط اجتماعی متوسط تولید، (تجهیزات فنی متوسط، تخصص و مهارت متوسط تولیدکننده و شدت کار متوسط) در رشته تولیدی مورد نظر لازم است. زمان کار اجتماعاً لازم، پیوسته در تغییر است و در نتیجه میزان ارزش نیز تغییر می‌یابد. تغییرات زمان کار اجتماعاً لازم، در نتیجه تغییرات بازده تولیدی کار، به وجود می‌آید. بازده تولیدی کار به مقدار فرآورده‌های تولید شده در یک واحد معین زمان کار، اطلاق می‌شود. منظور از افزایش بازده تولیدی، به‌طور کلی هرگونه تغییری است در روند کار، که میزان کار لازم برای واحد محصول را کاهش دهد.

هر چه بازده تولیدی بیشتر باشد، کمیت فرآورده‌های تمام شده که می‌توان در یک واحد معین زمان ساخت، بیشتر و ارزش واحد کالا کمتر است و بالعکس، هر چه بازده تولیدی کار اجتماعی کمتر باشد، زمان کار اجتماعاً لازم که برای تولید کالای مورد نظر لازم است بیشتر و ارزش آن نیز افزون‌تر خواهد بود. بنابراین بازده تولیدی کار و ارزش هر واحد کالا معکوساً متناسب‌اند.

اگر بازده تولیدی کار افزایش یابد، ارزش واحد کالای مربوطه پایین می‌آید. به عکس اگر بازده تولیدی کار پایین آید، ارزش واحد کالا افزایش خواهد یافت.

بازده تولیدی کار را نباید با شدت کار اشتباه کرد. شدت کار، عبارت است از کار انجام شده در هر واحد زمان. هر چه میزان کار انجام شده در یک واحد زمان بیشتر باشد، تعداد فرآورده‌های تولید شده بیشتر است ولی ارزش یک واحد از فرآورده‌ها تغییری نخواهد کرد، زیرا در این حالت مقدار بیشتر کاری که انجام یافته، بر تعداد بیشتر فرآورده‌هایی که تولید شده است، سرشکن می‌گردد.

مقدار ارزش یک کالا به درجه پیچیدگی و ترکیب کار، یعنی این که آیا کار تخصصی است یا غیر تخصصی، بستگی دارد. کار کارگری که هیچ گونه آموزش خاصی ندیده است، کار ساده و غیر تخصصی است. کاری که نیازمند آموزش های مخصوصی باشد، کار تخصصی یا مرکب است. کار مرکب در هر واحد زمان بیشتر از آن چه کار ساده ارزش به وجود می آورد، خلق ارزش می کند. به همین دلیل مارکس می گوید کار مرکب کار ساده ای است که به درجه ای بالاتر ترقی یافته و چندگانه شده است.

در تولید کالایی که بر اساس مالکیت خصوصی استوار باشد، تبدیل انواع گوناگون کار - مانند کارهایی که متضمن درجات مختلف تخصص و مهارت است و کارهایی که بازده تولیدی متفاوت دارند - به یک مقیاس واحد، یعنی کار مجرد که ارزش کالا را تشکیل می دهد، در بازار، زمانی که کالا در حال فروش است، خود به خود صورت می گیرد.

ارزش، وسیله بیان روابط تولیدی بین تولیدکنندگان کالا، یعنی نمایشگر مبادله دوجانبه کار و فعالیت آنها می باشد. لیکن در ظاهر امر، این روابط به صورت روابط بین اشیاء پدیدار می شوند.

۳. تکامل مبادله و شکل های گوناگون ارزش

ارزش مبادله ای، شکلی که ارزش، خود را در آن بروز می دهد: ارزش کالاها با کاری که صرف تولید آنها شده است، به وجود می آید. لیکن این ارزش، تنها وقتی که کالایی با کالای دیگر در جریان مبادله مقایسه شود، یعنی به وسیله ارزش مبادله ای آشکار می گردد. به این ترتیب، ارزش یک تبر نمی تواند مستقیماً بر حسب مدت کار بیان شود بلکه بر حسب کالای دیگری نشان داده می شود، مثلاً: یک تبر = بیست کیلوگرم غله.

غله در این جا به عنوان وسیله بیان ارزش تبر به کار می رود. این تساوی نشانه آن است که در تولید هر دو کالا - غله و تبر - مقادیر مساوی کار، صرف شده است.

کالایی که ارزش خود را به وسیله کالای دیگر بیان می دارد (در مثال ما تبر) نوعی ارزش نسبی دارد. کالایی که ارزش مصرفی آن به عنوان وسیله نمایش ارزش کالای دیگر مورد استفاده قرار می گیرد، (در مثال ما، غله) دارای نوعی ارزش معادل است. ارزش مبادله ای، در تکامل تاریخی خود، راه درازی را از شکل مقدماتی یا اتفاقی ارزش تا شکل پولی آن پیموده است.

شکل مقدماتی ارزش

در اقتصاد طبیعی افراد فراورده های خود را نه برای مبادله بلکه برای مصرف شخصی تولید می کردند. تنها بر حسب تصادف فراورده های اضافی که جمع و انباشته شده بود، مبادله می گردید. تعداد فراورده هایی که مبادله می شد، محدود بود. هر نوع از کالا، مستقیماً با کالای دیگری مبادله می شد و ارزش آن، تنها به وسیله یک کالای دیگر بیان می گردید. مثلاً:

یک تبر = بیست کیلوگرم غله، یا

بیست متر پارچه = یک کت

از آن جا که مبادله خصلتی اتفاقی و تصادفی داشت، مقدار ارزش کالاها، به طور یکنواخت و به یک نسبت ثابت اندازه گیری نمی شد. در چنین حالتی ما شکل مقدماتی، انفرادی یا اتفاقی ارزش را داریم.

شکل تام یا تکامل یافته ارزش

در جامعه ابتدایی با پیدایش نخستین تقسیم اجتماعی بزرگ کار، یعنی جدا شدن قبایل شبان از آنهایی که به کشاورزی اشتغال داشتند، مبادله شامل چهارپایان روستایی، غلات و غیره می شد و رفته رفته صورت منظمی پیدا کرد. ولی در جریان مبادله بیش از پیش معلوم می شد که بسیاری از مردم، یک نوع خاص کالا را بیش از بقیه کالاها می خواهند. در

جریان مرور طبیعی زمان، معلوم شد که کالای مزبور چهار پایان روستایی می‌باشند که مورد سنجش یا کالاهای بسیاری که ماهیت‌های مختلفی داشتند واقع شده و با آن‌ها مبادله می‌گردند. مثلاً:

$$\left. \begin{array}{l} \text{یک گوسفند ۴۰ کیلوگرم غله، یا} \\ \text{۲۰ کیلوگرم پارچه، یا} \\ \text{۲ عدد تبر، یا} \\ \text{۳ گرم طلا، و غیره} \end{array} \right\}$$

این شکل، که در آن، ارزش یک کالا می‌تواند با یک سلسله کالاهای مختلف بیان شود، شکل تام یا گسترده ارزش نامیده می‌شود.

شکل عام ارزش

با تکامل تولید کالا و مبادله، از میان کالاهای دیگر، کالایی که بیش از همه مورد تقاضا بود انتخاب شد. از این پس ارزش همه کالاهای دیگر به وسیله کالای یادشده نمایش داده می‌شد. کالایی که به منظور بیان ارزش کالاهای گوناگون و بسیار دیگر به کار می‌رود، نقش معادل عام را ایفا می‌کند، یعنی با کلیه کالاهای دیگر در ارزش، همسان و معادل فرض می‌شود.

با پیدایش معادل عام، شکل بسیط ارزش به شکل عام ارزش تغییر یافت. این جریان را می‌توان به صورت زیر نشان داد.

$$= \text{یک گوسفند} \left\{ \begin{array}{l} \text{۴۰ کیلوگرم غله} \\ \text{۲۰ متر پارچه} \\ \text{۲ عدد تبر} \\ \text{۳ گرم طلا} \end{array} \right.$$

این تغییر، موجب گردش کالاها شد. اکنون دیگر هر عمل مبادله به دو

مرحله تقسیم می‌گردید: خرید و فروش. اما در این مرحله نیز نقش معادل عام هنوز به کالای واحد معین اختصاص نیافته بود. بعضی جاها، چهارپایان اهلی، در جاهای دیگری نمک، و در بقیه جاها نقش معیار عام به پوست‌های گرانبها و نظایر آن محول شده بود.

رشد بیشتر تولید کالایی و مبادله، تبدیل این معادل‌ها را به یک معادل واحد ضروری ساخت، زیرا با کالاهای گوناگونی که نقش معادل عام را داشتند، تکامل مبادله به تأخیر می‌افتاد و این امر با حواجیح بازار که در حال رشد بود، تضاد داشت. این تضاد با سپردن نقش معادل عام به فلزات گرانبها مانند سیم و زر، حل شد.

شکل پولی ارزش

هنگامی که نقش معادل عام به کالای واحدی مثلاً طلا محول گردید، شکل پولی ارزش پدید آمد. این شکل ارزش را می‌توان به صورت زیر نمایش داد:

$$= \text{سه گرم طلا} \left\{ \begin{array}{l} \text{۴۰ کیلوگرم غله یا} \\ \text{۲۰ متر پارچه یا} \\ \text{۲ عدد تبر یا} \\ \text{۱ رأس گوسفند و غیره} \end{array} \right.$$

گذار به شکل پولی ارزش، به دنبال دومین تقسیم اجتماعی بزرگ کار، یعنی جدایی صنعتگران دستی از کشاورزی، صورت گرفت. زر و سیم به واسطه ویژگی‌هایشان (همگونی، بخش‌پذیری، دوام، کمی حجم)، کاملاً به عنوان پول تثبیت شدند.

پول، کالایی است که وظیفه اجتماعی نمایش ارزش کلیه کالاهای دیگر را انجام می‌دهد. با پیدایش پول، از این پس، همه کالاها به وسیله آن ارزیابی می‌شدند.

۴. پول

پول طی تکامل تاریخی تولید کالایی و مبادله، خودبه خود به وجود آمد. این، درست تکامل شکل های ارزش بود - که از ساده ترین شکل آن شروع شده بود - که منجر به پیدایش شکل پولی ارزش و خود پول گردید. زر و سیم، سکه های فلزی یا اسکناس های کاغذی که جانشین آنها هستند، به عنوان پول به کار می روند. ولی این پول، یکباره به وجود نیامده بلکه ثمره تکامل درازمدتی است. نخست، کالایی که در بین سایر کالاها، بیشتر مورد مبادله واقع می شد، برای این امر انتخاب گردید. در اعصار گوناگون، انسان پوست حیوانات، گاو، چرم، غله، نمک و مانند آنها را، به عنوان پول مورد استفاده قرار می داد. نقش پول از کالایی به کالایی دیگر منتقل می شد و در نتیجه تکامل طولانی اقتصاد کالایی، سرانجام نقش پول به طور کامل، به طلا واگذار شد. در قرن نوزدهم طلا در اکثریت مطلق کشورها، به عنوان پول به کار می رفت. در یک اقتصاد کالایی پیشرفته، پول وظایف زیر را انجام می دهد:

به عنوان مقیاس تعیین ارزش کالاها، به عنوان واسطه گردش، به عنوان وسیله انباشت یا ذخیره اندوزی، به عنوان وسیله پرداخت و به عنوان پول جهانی.

بینیم هر یک از این وظایف پول چیست؟

وظیفه اصلی پول آن است که به عنوان مقیاس ارزش به کار می رود. مفهوم این گفته این است که ارزش همه کالاها به وسیله پول سنجیده می شود. پول برای آن که به عنوان مقیاس ارزش به کار رود، باید خودش ارزشی داشته باشد. درست همان طور که وزن یک نفر فقط به این دلیل می تواند با یک وزنه آهنی اندازه گیری شود که وزنه مزبور، خود دارای وزنی است. ارزش یک کالا نیز، تنها به یاری کالای دیگری که خود دارای ارزشی باشد، می تواند ارزیابی شود.

ارزش یک کالا به وسیله طلا اندازه گیری می شود. در تثبیت یک قیمت

معین برای یک کالا، صاحب کالای مزبور ذهناً - یا به گفته مارکس به طور انگاشتی - ارزش کالا را با طلا بیان می کند.

مساوی دانستن یک کالا با مقدار معینی طلا، چون در واقع همیشه رابطه معینی بین ارزش طلا و ارزش کالای مورد نظر وجود دارد، میسر می گردد. اساس این رابطه، کار اجتماعاً لازم می باشد که صرف تهیه طلا و کالای دیگر شده است. ارزش یک کالا، که به وسیله پول نمایش داده شده باشد، قیمت نامیده می شود. پس قیمت، نمایش پولی ارزش یک کالا است.

کالاها ارزش خود را با مقادیر مشخص طلا یا نقره نشان می دهند. این مقادیر کالا - پول (کالایی که نقش پول را ایفا می کند)، خود باید اندازه گیری شده باشند. واحد اندازه گیری پول، وزن معینی از فلزی است که، به عنوان پول، مورد استفاده می باشد. مثلاً در ایالات متحده آمریکا واحد پول، دلار، در بریتانیا، لیره استرلینگ و در فرانسه فرانک نامیده می شود. برای سهولت، واحدهای پولی به اجزایی تقسیم شده اند. هر دلار به صد سنت، هر فرانک به صد ساتیم، هر لیره استرلینگ به بیست شیلینگ و هر شیلینگ به دوازده پنس.

واحد پول و اجزاء آن، به عنوان استاندارد قیمت به کار می روند.

دومین وظیفه پول، آن است که به عنوان واسطه گردش به کار می رود. پیش از پیدایش پول، مبادله ساده کالاها با یکدیگر صورت می گرفت، یعنی یک کالا مستقیماً با کالای دیگر معاوضه می شد. با پیدایش پول، مبادله یک کالا با کالای دیگر به یاری پول انجام می شد. نخست کالا با پول مبادله و سپس پول برای خرید یک کالای دیگر به کار می رفت. مبادله کالایی که به یاری پول صورت گیرد، گردش کالا نامیده می شود. (کالا - پول - کالا). لیکن باید توجه داشت که وقتی کالایی به دست خریدار می رسد، از گردش خارج می شود ولی پول پیوسته در گردش است یعنی از دست خریدار به دست فروشنده می رود و به این طریق پول

در گردش کالا به عنوان یک واسطه عمل می‌کند و به زبان اقتصادی وظیفه واسطه گردش را انجام می‌دهد، برای ایفای این وظیفه، پول باید عملاً موجود و در دسترس باشد.

در آغاز وقتی کالاها مبادله می‌شد، پول به شکل شمش‌های طلا و نقره بود ولی این امر یک سلسله اشکالاتی به وجود می‌آورد. هر بار بایستی شمش‌ها توزین، به قطعات کوچک‌تر تقسیم و از نظر عیار و خلوص، آزمایش می‌شد. بنابراین رفته رفته شمش‌های زر یا سیم، جای خود را به سکه‌هایی داد که ضرب آن‌ها به دولت اختصاص داشت. سکه، قطعه فلزی است با شکل و اندازه مشخص که دارای وزن معینی است.

در جریان گردش، سکه‌ها فرسوده شده و بخشی از ارزش خود را از دست می‌دهند. لیکن در عمل سکه‌های فرسوده و ساییده شده نیز مانند سکه‌های نو، معمول و رایج‌اند. این امر با این واقعیت توجیه می‌شود که پول در اجرای وظیفه واسطه گردش، مدت زیادی در دست خریدار یا فروشنده نمی‌ماند.

برای تولیدکننده یک کالا فرقی نمی‌کند که پول تازه در ازای کالایش بگیرد یا نه، زیرا وی، آن پول را بلافاصله صرف خرید کالاهای مورد نیاز خود می‌کند. در نتیجه نقش واسطه گردش می‌تواند با پول فلزی که ارزش کامل خود را نداشته باشد، یا حتی به وسیله پول کاغذی صورت گیرد.

با تکامل اقتصاد کالایی، استفاده از پول به عنوان وسیله انباشت ارزش یا ذخیره‌اندوزی نیز شروع شد.

پول تجسم عام ثروت است. در ازای پول هر کالایی را ممکن است به دست آورد. تولیدکنندگان کالا، برای خرید کالای مورد نیاز خود، به ذخیره کردن پول مبادرت می‌ورزند. این وظیفه، تنها با پولی میسر می‌گردد که دارای ارزش واقعی و کامل باشد، یعنی با سکه‌های طلا یا نقره یا اشیاء زرین یا سیمین.

پول به عنوان وسیله پرداخت نیز عمل می‌کند. کالا همیشه در مقابل پول نقد و موجود به فروش نمی‌رسد. بعضی اوقات نیز به وسیله اعتبار با پرداخت‌هایی در مواعدهای مهلت‌دار خرید و فروش می‌شود. وقتی خریدی به وسیله اعتبار به عمل می‌آید، بدون آن‌که پرداخت فوری صورت گیرد، کالا به وسیله فروشنده به خریدار تحویل می‌گردد، اما پول در زمانی در آینده که تاریخ آن مورد موافقت واقع شده، پرداخت می‌گردد. وقتی موعد پرداخت فرا می‌رسد، پول از طرف خریدار در اختیار فروشنده قرار می‌گیرد. در این حالت، پول به عنوان یک وسیله پرداخت به کار رفته است.

فرض کنید آهنگری خیشی می‌سازد که در فصل بهار مورد نیاز دهقان است. در حالی که دهقان پول نقد برای پرداخت بهای آن ندارد. او در فصل پاییز پس از برداشت غله خود، و فروش آن، پول نقد خواهد داشت. در چنین شرایطی تنها راهی که دهقان می‌تواند به آن طریق خیش را از آهنگر به دست آورد، با اعتبار است؛ یعنی با پرداختی که تا پاییز مهلت داشته باشد.

پول به عنوان یک وسیله پرداخت برای دادن مالیات، رانت ارضی و غیره نیز به کار می‌رود. نقش پول به عنوان یک واسطه گردش، یک وسیله پرداخت، بیان قانون مربوط به مقدار کل پول که برای گردش کالاها، مورد نیاز است را میسر می‌سازد.

مقدار پولی که برای گردش مورد نیاز است،^۱ در وهله نخست به مجموع قیمت‌های کالاهای در گردش و در وهله بعد به سرعت گردش پول بستگی دارد. هر چه پول سریع‌تر گردش کند، مقدار پول مورد نیاز در گردش، کمتر است و بالعکس. اگر مثلاً در مدت یک سال مجموع قیمت کالاهای فروخته شده صد هزار میلیون دلار باشد و هر دلار به‌طور

۱. به عبارت برخی اقتصادنویسان غربی «تئوری مقداری پول»

متوسط پنجاه بار دست به دست شده باشد، برای گردش مجموع تمام کالاها، دو هزار میلیون دلار مورد نیاز است. این امر از رابطه زیر مشهود می‌گردد.

$$\text{میلیون دلار } 2000 = \frac{1000000}{50} = \frac{\text{مجموع قیمت کالاها}}{\text{سرعت گردش پول}} = \text{مقدار پول}$$

در سایه اعتباری که تولیدکنندگان به یکدیگر می‌دهند، نیاز به پول به میزان مجموع قیمت‌های کالاهایی که با اعتبار به فروش رفته‌اند و به میزان مجموع پرداخت‌های تهاتری که خنثی می‌شوند، کاهش می‌یابد. قانون گردش پول این است که:

«مقدار پول مورد نیاز برای گردش کالاها، باید با مجموع قیمت تمامی کالاها بخش بر تعداد متوسط دفعاتی که پول دست به دست شده است، مساوی باشد.»

علاوه بر این، از مجموع قیمت‌های کلیه کالاها، باید مجموع قیمت‌های کالاهایی را که با اعتبار به فروش رفته و مقدار پرداخت‌های حذفی تهاتری را کم کرده و مجموع پرداخت‌هایی را که (بدون ما به ازای کالایی) باید صورت گیرند، به آن اضافه کرد.

این قانون در مورد تمام شکل‌بندی‌های اجتماعی که در آن‌ها تولید و گردش کالا وجود دارد، صدق می‌کند.

پول نقش پول عام و جهانی را نیز ایفا می‌کند. در بازار جهانی همان‌گونه که مارکس خاطر نشان می‌سازد، پول از لباس محلی خود به در می‌آید و نه به صورت سکه، بلکه در شکل اصلی خود، یعنی شمش زر و سیم، ظاهر می‌گردد. در داد و ستدهای تجارتهی بین کشورها، در بازار جهانی طلا، وسیله جهانی خرید و پرداخت و شکل خارجی جهانی ثروت اجتماعی است.

این‌ها تمام وظایف پول هستند و ضمن آن‌که به شکل‌های گوناگون

کیفیت ذاتی پول را به عنوان معیار عام نشان می‌دهند، با یکدیگر وابستگی ذاتی دارند.

در شکل‌بندی‌های اجتماعی که بر اساس استثمار انسان به وسیله انسان استوارند (برده‌داری، زمینداری و سرمایه‌داری) پول دارای خصلتی طبقاتی است و به صورت یک وسیله استثمار به کار می‌رود.

طلا و پول کاغذی، تورم

پول کاغذی از اسکناس‌هایی که به وسیله دولت منتشر و در مواردی مانند واسطه گردش و وسیله پرداخت جانشین و نماینده طلا می‌باشد، تشکیل شده است. در عمل پول کاغذی خود به نفسه دارای هیچ‌گونه ارزشی نمی‌باشد و بنابراین نمی‌تواند مقیاس ارزش کالاها قرار گیرد.

پول کاغذی نخستین بار به سال ۱۶۹۰ در آمریکا منتشر شد.

در روسیه، پول کاغذی برای نخستین بار در سال ۱۷۶۹ پیدا شد. اگرچه تاکنون اسکناس‌های بسیاری منتشر شده است، اما این اسکناس‌ها هنوز هم فقط برای نمایش ارزش مقدار طلای لازم در گردش کالاها به کار می‌روند.

چنانچه پول کاغذی برابر مقدار طلای لازم برای تأمین گردش منتشر شود، قدرت خرید آن با قدرت خرید پول طلا برابر خواهد بود. ولی معمولاً دولت بورژوازی پول کاغذی اضافی منتشر می‌کند، زیرا به عنوان یک قانون، درآمدش کمتر از خرج آن است. این امر مخصوصاً در زمان جنگ‌ها، بحران‌ها و سایر حوادث نابهنگام، بیشتر به چشم می‌خورد و نتیجه این است که ارزش پول کاغذی کاهش می‌یابد. به مثال زیر توجه کنید:

فرض کنیم برای تأمین گردش کالاها، ۵۰۰۰ میلیون سکه طلا، هر یک به ارزش یک دلار مورد نیاز است. دولت ۵۰۰۰ میلیون دلار کاغذی در گردش قرار داده است، یعنی هر دلار کاغذی معرف یک سکه طلا

است. اکنون فرض کنید گردش کالاها به همان صورت باقی بماند، اما دولت ۵۰۰۰ میلیون دلار کاغذی دیگر منتشر سازد. اکنون هر دو دلار کاغذی معرف یک سکه طلا است، اما با این دو دلار، شخص فقط همان مقدار کالا می‌تواند بخرد، که قبلاً می‌توانست با یک دلار طلا بخرد. به این ترتیب ارزش پول کاغذی پایین آمده یعنی قدرت خرید آن کاهش یافته است. این روند، تورم نامیده می‌شود. تورم موجب افزایش قیمت کالاها می‌گردد. لیکن اگرمزدها و درآمدهای کارگران در کشورهای سرمایه‌داری احیاناً افزایشی هم حاصل کند، این افزایش به همان سرعتی نیست که قیمت‌ها بالا می‌روند. به این دلیل این کارگران‌اند که بیش از همه مصائب تورم را متحمل می‌شوند.

سپس مرحله‌ای می‌رسد که تورم منجر به تخریب عمیق اقتصاد کشور می‌گردد. برای اعاده وضع طبیعی گردش پول، روش‌های مختلفی موجود است. یکی از روش‌های اصلاح پول، تعویض بولی که دچار کاهش ارزش گردیده با مقدار کمتری از یک نوع پول تازه^۱ است.

ماهیت و روش‌های اجرایی رفورم‌های پولی به وسیله دولت بورژوازی در جهت تأمین منافع و مصالح طبقه حاکمه تعیین می‌شود. نتیجه رفورم‌های پولی که به دست بورژوازی انجام می‌گیرد پایین رفتن سطح زندگی مردم است.

پول اعتباری

در کشورهای سرمایه‌داری علاوه بر پول کاغذی، پول اعتباری نیز وجود دارد. پول اعتباری پیدایش خود را مدیون نقش پول به عنوان وسیله پرداخت است. ساده‌ترین شکل پول اعتباری سفته است.

سفته، شکل ثابت سندی است که بدهکار در آن، پرداخت مبلغ معینی

پول را، پس از مدت معینی متعهد می‌گردد. سفته کار پول را انجام می‌دهد زیرا در جریان خرید و فروش کالا از شخصی به شخص دیگر منتقل می‌شود.

در آغاز سفته تجار تی خصوصی، به عنوان پول اعتباری رواج یافت. این سفته سندی بود که به وسیله خریدار کالاهای مربوطه کشیده می‌شد. لیکن سفته خصوصی در دایره محدودی بین افراد در گردش بود، زیرا تنها نزد کسانی که شخص برات‌کش را می‌شناختند، معتبر بود. بعدها قبول و پرداخت نقدی پیش از موعد اوراق خصوصی، با تنزیل مبلغ آن‌ها، بیش از پیش در بانک‌ها رایج و متداول گردید. ولی بانک‌ها سفته‌های خود را که به نام حواله‌های بانکی معروف شد، جانشین این سفته‌ها ساختند. یک حواله بانکی، براتی است به عهده بانکار که به موجب آن، حامل می‌تواند هر وقت بخواهد از بانک مربوطه پول نقد دریافت دارد.

حواله‌های بانکی در هر موقع قابل مبادله با طلا یا سایر پول‌های فلزی می‌باشند. با چنین شرایطی حواله‌های بانکی با وضعی مشابه سکه‌های طلا در گردش قرار می‌گیرند و ارزش آن‌ها نمی‌تواند کاهش یابد.

با تکامل نظام سرمایه‌داری در مقدار طلای در گردش، کاهش نسبی پدید آمد و طلا به‌طور روزافزون به صورت سرمایه‌های احتیاطی در بانک‌های مرکزی که عهده‌دار انتشار اوراق بهادار هستند، انباشته شد.

رفته‌رفته حواله‌های بانکی و بعدها پول کاغذی نیز جای طلای در گردش را می‌گرفت. اگرچه در آغاز، به عنوان یک قانون کلی، حواله‌های بانکی قابل مبادله با طلا بودند، بعداً حواله‌های بانکی غیرقابل تبدیل انتشار یافت و این امر حواله‌های بانکی را تا حدود زیاد و قابل توجهی در ردیف پول کاغذی قرار داد.

۵. قانون ارزش، یک قانون اقتصادی تولید کالایی است

رقابت و هرج و مرج تولید

آن جا که مالکیت خصوصی حاکم است، تولید کالاها به طور خودجوش صورت می گیرد. هیچ نهاد اجتماعی برای آن که به تولیدکنندگان نشان دهد چه نوع کالا و به چه میزان باید تولید کنند، وجود ندارد و نمی تواند هم وجود داشته باشد. کارفرمایان خصوصی و کشاورزان، تولید خود را با پیشه‌وران یا مصرف‌کنندگان دیگر هماهنگ نمی سازند. آن چه حاکم است هرج و مرج یعنی نبودن طرح و برنامه‌ریزی و فقدان نظم در تولید است.

هرج و مرج تولید، با رقابت، با کشمکشی سخت و ناگوار بین تولیدکنندگان خصوصی کالا، بر سر شرایط سودآورتر تولید و فروش و بر سر حداکثر ممکن سود، تشدید می گردد.

رقابت و هرج و مرج تولید یک قانون تولید کالایی مبتنی بر مالکیت خصوصی است. هر تولیدکننده کالا اعم از دهقان، صنعتگر دستی یا سرمایه‌دار (البته سرمایه‌دار خود کالاها را تولید نمی کند ولی عمل و وضع او در بازار، مانند یک تولیدکننده کالا است) سعی دارد حداکثر ممکن سود را از فروش کالای خود به دست آورد. ولی قادر نیست دقیقاً پیش‌بینی کند که وضع تقاضا در مورد او چگونه است. تنها این را می داند که آن کالا قبلاً تقاضای زیادی داشته و می‌کوشد هر چه بیشتر می تواند، تولید کند. اما تولیدکنندگان دیگر کالا نیز به همین ترتیب عمل می کنند. در نتیجه هر یک با ریسک و به اتکاء شانس عمل می کند و اغلب اتفاق می افتد که از یک کالا بسیار بیش از آن چه مورد تقاضای جامعه است، تولید می شود.

پس در جامعه‌ای که مالکیت خصوصی حاکم است، چه چیزی تولید را تنظیم می کند:

در یک چنین جامعه‌ای تولید به وسیله قانون ارزش تنظیم می گردد.

قانون ارزش یک قانون اقتصادی تولید کالایی است که تحت اثر آن، مبادله کالاها، به نسبت مقدار کار اجتماعاً لازمی که در تولید آنها صرف شده است، انجام می شود. به سخن دیگر، مفهوم قانون ارزش این است که یک کالا با کالای دیگر، به تناسب ارزش خود مبادله می شود، یعنی کالاهای مبادله شده، دارای یک مقدار مساوی کار اجتماعاً لازم بوده و معادل یکدیگرند. در نتیجه، قیمتی که (یادآوری می کنیم که قیمت، بیان پولی ارزش است) برای یک کالا پرداخت می گردد، باید منطبق بر ارزش کالای مزبور باشد. اما در عمل قیمت‌های کالاها تحت تأثیر عرضه و تقاضا یا بیشتر یا کمتر از ارزش آنهاست. این واقعیت را همه می دانند که هر چه از کالایی کمتر در بازار موجود باشد و هر چه تقاضا بیش از عرضه باشد، قیمت بیشتر خواهد بود و بالعکس. حال، آیا با در نظر گرفتن این کیفیات، می توان منکر عمل قانون ارزش شد و می توان ادعا کرد قانون ارزش، جاری و مؤثر نیست؟ نه، تأثیر و عمل هر قانون پس از آزمایش تعداد زیادی از نمونه‌های عملی قابل درک است. اگر قیمت‌های مختلفی را که طی یک دوره طولانی برای هر کالا پرداخت شده‌اند مورد تحلیل قرار دهیم، در خواهیم یافت که نوسانات قیمت در بالا، یا پایین ارزش، چنان با یکدیگر خنثی می شوند که به طور متوسط قیمت‌ها بر ارزش منطبق اند.

علی‌رغم بی‌نظمی و هرج و مرج تولیدی که در جامعه کالایی مبتنی بر مالکیت خصوصی و وسایل تولید حاکم است، گاه‌گاهی یک حالت تعادل یا تناسب صحیح بین رشته‌های گوناگون تولید برقرار می شود. اقتصاد کالایی این توازن را مدیون قانون ارزش است که تنظیم‌کننده تولید بوده و به وسیله رقابت، در بازار عمل می کند. انگلس خاطر نشان می سازد که: «رقابت با به کار انداختن قانون ارزش تولید کالایی در جامعه تولیدکنندگانی که کالاها را مبادله می کنند، به این وسیله یگانه سازمان و ترتیب تولید اجتماعی را که در شرایط مزبور ممکن است،

فراهم می‌سازد. این تنها با کم یا زیاد ارزیابی شدن فرآورده‌هاست که به تولیدکنندگان انفرادی کالا بالاچار فهمانده می‌شود که جامعه به چه چیزهایی و به چه میزان نیازمند هست یا نیست.»

تأثیر قانون ارزش در تولید کالایی مبتنی بر مالکیت خصوصی وسایل تولید، به ترتیب زیر بروز می‌کند:

۱. قانون ارزش خودبه‌خود توزیع وسایل تولید و کار را بین رشته‌های گوناگون تولید، تنظیم می‌کند. تقسیم اجتماعی کار، نیازمند وجود رابطه نسبی و کمی معینی بین رشته‌های گوناگون تولید است. بدون یک چنین نسبتی، تولید صورت نخواهد گرفت. نوسانات قیمت و کاهش و افزایش بهره‌زایی تولید که از آن ناشی می‌شود، موجب می‌گردد که وسایل تولید و کار، زمانی به سوی رشته تولیدی خاصی جریان یافته و زمانی دیگر از آن رشته به خارج جریان یابند.

بیاید قطعه‌ای روشن و زیرکانه از کتاب «م. ایلین» را، تحت عنوان «سرگذشت طرح بزرگ» برای نشان دادن این مطلب، با هم مرور کنیم. نویسنده در این قسمت تصویر گویایی از چگونگی عمل قانون ارزش در تنظیم تولید کالا، به‌خصوص تولید سرمایه‌داری کالا، به دست می‌دهد.

ایلین می‌نویسد: «فرض کنیم که آقای فوکس مبلغی پول، فرضاً یک میلیون دلار به چنگ آورده است. وی می‌داند پول نباید راكد بخوابد. آقای فوکس روزنامه‌ها را می‌خواند، از رفقاییش مشورت می‌خواهد و مباشرینی می‌گیرد. این کارگزاران هشیار او از بام تا شام این طرف و آن طرف شهر می‌دوند و سؤالات زیرکانه و رندانه‌ای می‌کنند. می‌خواهند بفهمند آقای فوکس با پولش چه باید بکند. سرانجام زمینه جالبی برای سرمایه‌گذاری پیدا می‌شود. کلاه! کلاه بازار گرمی دارد، چون وضع زندگی مردم رو به بهبودی است. آقای فوکس دست به کار ساختن یک کارخانه کلاه‌دوزی می‌شود. همین فکر آقای فوکس و آقای کروکس و

آقای کنوکس را هم به طمع می‌اندازد. یک دفعه همه با هم به این فکر می‌افتند و همه شروع با ساختن کارخانه‌های کلاه‌دوزی می‌کنند. در عرض شش ماه مملکت صاحب چند تایی کارخانه کلاه‌دوزی تازه می‌شود که مغازه‌ها را از کلاه‌ها انباشته می‌کنند. انبارها هم از فشار کلاه دارد می‌ترکد. فریاد کلاه! کلاه! کلاه! تابلوهای تبلیغاتی، آگهی‌های روزنامه‌ها، و اعلانات بلند است: کارخانه‌ها سخت دایر و سرگرم کارند.

حالا وقت آن می‌رسد که آنچه آقای فوکس، آقای کنوکس و آقای کروکس پیش‌بینی نکرده‌اند، اتفاق افتد. مردم دیگر کلاه نمی‌خرند. آقای کنوکس قیمت‌ها را بیست درصد پایین می‌آورد. آقای کروکس روی دست او بلند شده و چهل درصد تخفیف می‌دهد و آقای فوکس هم فقط برای این‌که از شر کلاه‌ها راحت شود، آن‌ها را با ضرر می‌فروشد. اما باز هم فروش در حال کاهش است. سرانجام روزی می‌رسد که آقای فوکس کارخانه خود را تخته می‌کند. دو هزار کارگر، بیکار و به امید خدا رها می‌شوند. روز بعد آقای کنوکس هم همین کار را می‌کند. یک هفته بعد، تقریباً تمام کارخانجات کلاه‌دوزی به حال وقفه درمی‌آیند. هزاران کارگر بیکار می‌شوند. ماشین‌آلات نو را پوششی از زنگ می‌پوشانند. کارخانه‌ها قطعه‌قطعه به فروش می‌رسند. یکی دو سال می‌گذرد. کلاه‌هایی که از آقایان کنوکس، فوکس و کروکس خریده شده کهنه می‌شوند، مردم باز شروع به خرید کلاه می‌کنند. موجودی کلاه فروش‌ها، به ته می‌کشد. جعبه کلاه‌های گردگرفته از قفسه‌های بالا، پایین می‌آیند، کلاه دچار کمبود می‌شود، قیمت‌های کلاه بالا می‌رود، این بار آقای فوکسی در کار نیست. اما فرضاً آقای به نام دودل پیدا می‌شود که در کار تهیه کلاه ولخرجی می‌کند. تجار زرنگ و طماع دیگر، آقای بودل، آقای فودل و آقای نودل هم به همین فکر افتاده‌اند و داستان باز از سر گرفته می‌شود. ۱»

۲. قانون ارزش تولیدکنندگان مستقل و خصوصی کالا را به اقدام در جهت تکامل نیروهای مولد وادار می سازد. می دانیم که مقدار ارزش یک کالا به وسیله کار اجتماعاً لازمی که در تولید کالا صرف شده است، تعیین می گردد. تولیدکنندگانی که از تکنولوژی پیشرفته تری استفاده کرده و تولید آن‌ها سازمان یافته تر بوده و نظایر این‌ها، کالاهای خود را با هزینه‌ای کمتر از هزینه اجتماعاً لازم تهیه می کنند. لیکن کالای مزبور، به قیمت‌هایی که بنا بر مقدار کار اجتماعاً لازم تعیین شده است، به فروش می رسند. نتیجه این‌که این‌گونه تولیدکنندگان، به پولی اضافی دست یافته و صاحب ثروت می شوند. این امر بقیه تولیدکنندگان را وامی دارد که آنان نیز در کارگاه‌های خود، دست به اصلاحات فنی بزنند. به این طریق امور فنی پیشرفت حاصل کرده و نیروهای مولد جامعه تکامل می یابند.

۳. در شرایط معین، تأثیر قانون ارزش منجر به پیدایش و تکامل روابط سرمایه‌داری می شود. نوسانات خودبه‌خودی قیمت‌ها در اطراف ارزش حقیقی، موجب تشدید عدم تساوی اقتصادی و مبارزه بین تولیدکنندگان کالا می گردد. مبارزه رقابت‌آمیز سرانجام به ورشکستگی برخی از آن‌ها می انجامد در حالی که بقیه صاحب ثروت می شوند.

عمل قانون ارزش، به تجزیه طبقاتی و تشکیل طبقات جدید بین تولیدکنندگان کالا و تفکیک آنان به بورژوازی و طبقه‌ای که تنها به نیروی کار خود متکی است، منجر شده و موجب تراکم بخش روزافزونی از تولید اجتماعی در دست سرمایه‌داران و بی‌خانمان شدن بقیه می گردد.

خرافه کالای پرستی

قبلاً نشان دادیم که کار هر تولیدکننده کالا، در حالی که ماهیتاً اجتماعی است، به شکل کار خصوصی پدیدار می شود. طبیعت اجتماعی کار، مناسبات اجتماعی بین تولیدکنندگان کالا و وابستگی متقابل آن‌ها به

یکدیگر، تنها در بازار، هنگامی که کالاها مبادله می گردند، فاش و آشکار می شود. به نظر این‌طور می آید که این‌جا نه دیگر افراد انسان، بلکه کالاها هستند که با یکدیگر داخل در روابطی می شوند. در چنین شرایطی کالاها حامل و ناقل روابط اجتماعی افراد مردم هستند. چیزی که به وسیله یک تولیدکننده کالا ساخته شده، به محض این‌که به بازار رسید و با کالاهای دیگر داخل روابطی شد، دیگر از تبعیت صاحب خود، خارج می گردد. کالای مزبور از این پس، موجودیت مستقلی را آغاز می کند. موجودیتی بسیار دمدمی و متغیر. امروز ممکن است شخص در نتیجه فروش یک جفت کفش بیست دلار دریافت کند و فردا فقط پانزده دلار و روز بعد از آن معلوم شود که کفش ابداً فروش ندارد. معهداً بعداً باز موقعی خواهد رسید که مردم دنبال کفش بدوند و در ازای خرید کفش حاضر به پرداخت پول گزافی باشند.

این زندگی مستقل و کاملاً دستخوش تصادف کالا، در بازار، موجب می شود که مردم تصور کنند کالا دارای کیفیات خاصی است، در حالی که چنین خصوصیتی ذاتاً در کالا وجود ندارد.

در چنین جامعه‌ای هر جا عملاً روابط اجتماعی تولید وجود دارد، مردم فقط شاهد روابط بین اشیاء هستند. روابط آنان با یکدیگر در ورای روابط بین اشیاء پنهان است.

این قلب ماهیت روابط تولیدی را که برای یک اقتصاد کالایی مبتنی بر مالکیت خصوصی وسایل تولید، امری طبیعی به شمار می آید، مارکس خرافه کالای پرستی نامیده است.

با رشد و تکامل تولید کالایی، خرافه کالای پرستی هم تشدید و توسعه می یابد. وقتی پول پیدا شد، خرافه مزبور به کامل‌ترین شکل خود، یعنی خرافه پول پرستی، درآمد.

همه چیز با طلا قابل خرید است و این در نظر مردم به صورت یک خاصیت طبیعی و ذاتی پول و طلا جلوه می کند، در حالی که واقعاً این امر،

نتیجه‌ای از روابط اجتماعی معین، یعنی روابط اجتماعی تولید کالایی است.

بنیانگذار فلسفه علمی نخستین کسی بود که راز خرافه کالاپرستی را فاش ساخت. تنها زمانی که مالکیت خصوصی وسایل تولید منسوخ گردد، خرافه کالاپرستی نیز از میان خواهد رفت.

فصل سوم

سرمایه و ارزش اضافی مزدها در نظام سرمایه داری

در مرحله معینی از تکامل اجتماعی، تولید کالایی موجب پیدایش نظام سرمایه‌داری می‌گردد. منظور از نظام سرمایه‌داری چیست؟ در این مورد لنین تعریف بسیار ساده و روشنی به دست می‌دهد. او می‌نویسد: «سرمایه‌داری نام چنان نظام اجتماعی است که در آن، زمین، کارخانه‌ها، کارآفرینان، و غیره... متعلق به تعداد معدودی از ملاکین و سرمایه‌داران است، در حالی که توده مردم مالک هیچ چیز نیست، یا دارایی ناچیزی دارد، و مجبور است خود را به عنوان کارگر، مزدور سازد».

در نظام سرمایه‌داری، زحمتکشان از آزادی شخصی برخوردارند، ولی از وسایل تولید و بالتجیحه از اسباب معاش محروم‌اند. به این دلیل آن‌ها مجبورند برای سرمایه‌داران کار کنند.

بنابراین واقعاً چگونه، شرایطی که در آن شرایط، وسایل تولید در دست گروه معدودی از مردم جمع شد، به وجود آمد؟

۱. انباشت اولیه سرمایه

شرایط پیدایش نظام سرمایه‌داری

ایدئولوگ‌های بورژوازی، تاریخ پیدایش نظام سرمایه‌داری را تحریف کرده و در مقام توجیه توزیع غیرعادلانه ثروت در جوامع مزبور و این‌که چرا جامعه به فقیر و غنی تقسیم شده است، نظراتی ابراز می‌کنند که به افسانه بیشتر شبیه است. آنان ادعا می‌کنند که از زمان‌های بسیار دور، جهان، از افرادی که دارای خصلت‌های گوناگون بوده‌اند، تشکیل می‌شده است: برخی صنعتکار و صاحب عقل معاش، و بقیه تبیل و تن‌پرور. رفته رفته دسته اول، انواع ثروت را روی هم انباشته‌اند، در حالی که دسته دوم، همانی که همیشه بودند، یعنی فقیر و بی‌چیز، باقی مانده‌اند. توضیح و تشریح منشأ نظام سرمایه‌داری به این شکل، ارتباطی با واقعیات ندارد.

برای پیدایش نظام سرمایه‌داری، دو شرط اساسی مورد نیاز است: نخست، وجود افرادی که از آزادی شخصی برخوردار باشند ولی نه وسایل تولید داشته باشند و نه اسباب معاش، و بنابراین مجبور باشند نیروی کار خود را بفروشند، و دوم، تمرکز وسایل تولید و مقادیر کلان پول در دست برخی از افراد.

این دو شرط، در بطن نظام زمینداری، طی روند تجزیه طبقاتی و تشکیل طبقات تازه‌ای که بین تولیدکنندگان جزء کالا در جریان بود، فراهم آمد. استقرار شیوه تولید سرمایه‌داری، با اعمال خشن‌ترین شیوه‌های اجبار و تحمیل، که توسط زمینداران، بورژوازی نوخاسته و سازمان‌های اداری دولتی به عمل می‌آمد، تسریع گردید.

جدایی تولیدکننده از وسایل تولید. انباشتگی ثروت در دست عده‌ای معدود

در روندی که به نام انباشت اولیه شناخته می‌شود، جریان ایجاد شرایط لازم برای پیدایش نظام سرمایه‌داری مورد بحث است. فرزانه

بزرگ قرن نوزدهم می‌نویسد: «انباشتگی اولیه چیزی جز روند تاریخی جدا شدن تولیدکننده از وسایل تولید نیست».

این روند، ماقبل تاریخ نظام سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد. بهترین نمونه و بارزترین شکل انباشت اولیه سرمایه، در انگلستان، که اشراف ملاک، به زور زمین‌های عمومی را از دست دهقانان درآورده و حتی آنان را از خانه‌هایشان بیرون راندند، شکل گرفت. اشراف زمیندار، زمین‌هایی را که از دهقانان گرفته بودند به چراگاه‌های گوسفند تبدیل کرده یا به کشاورزان اجاره دادند. در آن زمان چون صنعت نساجی در حال رشد بود، پشم تقاضای بسیار زیادی داشت.

بورژوازی نوپا و در طلب قدرت، حتی تا حد تصاحب اموال دولتی و غارت اموال کلیسا هم پیش رفت. تعداد انبوهی از مردم که از وسایل معاش محروم شده بودند به صورت دوره‌گردان خانه به دوش، گدایان و راهزنان درآمدند. مقامات دولتی علیه کسانی که از زمین خود محروم شده و سعی داشتند اموال خود را حفظ کنند، قوانین ظالمانه‌ای منتشر ساختند. مثلاً در انگلستان، این قوانین به «قوانین خونین» معروف گردید. این مردم بی‌خانمان و غارت‌شده، با شکنجه و به ضرب شلاق و با داغ‌هایی که با آهن گذاخته به آن‌ها می‌زدند، برای کار به کارگاه‌های تولیدی سرمایه‌داری رانده می‌شدند.

با این اخراج اجباری دهقانان از زمین دو نتیجه به دست آمد: نخست، زمین به مالکیت خصوصی گروه نسبتاً معدودی از اشخاص درآمد.

دوم، خیل عظیمی از کارگران مزدور برای امور صنعتی تأمین گردید. به این ترتیب، نخستین شرط اساسی برای پیدایش سرمایه‌داری، یعنی وجود توده‌ای از مردم بی‌چیز، برخوردار از آزادی شخصی، ولی محروم از وسایل تولید و اسباب معاش، به وجود آمد.

مارکس، به روش‌های اساسی زیر، برای انباشت شدن ثروت کلانی که

در تشکیل کارگاه‌های تولیدی بزرگ سرمایه‌داری مورد نیاز بوده است، اشاره می‌کند:

۱. نظام استعماری - غارت و به بردگی کشیدن خلق‌های عقب مانده آمریکا، آسیا و آفریقا.
۲. نظام مالیاتی - ایجاد انحصارها و روش‌های دیگر برای تصاحب بخشی از مالیات‌های تحمیل شده به مردم.
۳. نظام حمایتی - حمایت دولت برای پیشرفت و تکامل صنایع سرمایه‌داری.
۴. شیوه‌های ستمگرانه استثمار.

به این ترتیب، انباشت اولیه، به پیدایش خیل عظیم کارگر که از وسایل تولید محروم بودند، و همچنین انباشته شدن ثروت بی‌کرانی در دست معدودی از افراد منجر شد.

۲. تبدیل پول به سرمایه

فرمول عمومی سرمایه

پول به خودی خود سرمایه به وجود نمی‌آورد. پول مدت درازی پیش از پیدایش سرمایه‌داری وجود داشته است ولی تنها در مرحله معینی از تکامل تولید کالایی، به سرمایه تبدیل شده است. پیش از سرمایه‌داری، گردش کالا، که می‌توان آن را با فرمول زیر نمایش داد، وجود داشته است:

(کالا - پول - کالا) C-M-C^۱

یعنی فروش یک کالا، به منظور خرید کالای دیگر صورت می‌گرفته است. لیکن گردش سرمایه با فرمول دیگری نمایش داده می‌شود به شرح زیر:

(پول - کالا - پول) M-C-M'

یعنی خرید به منظور فروش.

فرمول C-M-C، نماینده تولید کالایی ساده است. در این حالت، یک کالا در ازای کالای دیگر، به میانجی‌گری پول مبادله می‌گردد. در این حالت پول تنها به عنوان یک واسطه مبادله عمل می‌کند، این پول سرمایه نیست. هدف از مبادله کالا روشن است. مثلاً، یک پوتین دوز، پوتین‌هایی را که ساخته است، به منظور خرید نان، به فروش می‌رساند. مفهوم این امر آن است که یک ارزش مصرفی با ارزش مصرفی دیگری مبادله شده است.

لیکن فرمول M-C-M' خصلت کاملاً متفاوتی دارد. در این جا پول نقطه عزیمت است و به عنوان وسیله‌ای برای انجام یک خرید که این خرید به منظور فروش صورت گرفته است، به کار می‌رود، یعنی پول در این جا به عنوان سرمایه کار می‌کند. سرمایه‌دار با پول خود کالاهای معینی را، به منظور تبدیل مجدد آن‌ها به پول خریده است. در این مورد، نقطه عزیمت و نقطه خاتمه هر دو یک حالت دارند: سرمایه‌دار در آغاز کار پول داشت و در پایان نیز پول دارد.

اما اگر در پایان عمل، سرمایه‌دار همان مبلغ پولی را داشته باشد که از آغاز داشت، گردش سرمایه بی‌نتیجه خواهد بود. منظور از وجود سرمایه تماماً همین است که پس از این گردش، پولی بیشتر از آنچه در آغاز وجود داشت، به دست آید. هدف نهایی از کلیه فعالیت‌های سرمایه‌دار، استخراج سود است. به این دلیل، گردش پول در شرایط سرمایه‌داری از سوی مارکس، در فرمولی که آن را فرمول عمومی سرمایه نامیده است به ترتیب زیر نمایش داده می‌شود:

M-C-M'

که در آن M' نماینده پول اصلی است به اضافه افزایشی معین. نام برده این افزایش یا پول اضافه بر مبلغ اصلی را ارزش اضافی می‌نامند، و

1. Commodity-Money-Commodity

حرف «S» را برای نشان دادن آن به کار می‌برد.

سرمایه‌داران از پول نه به عنوان یک واسطه در گردش کالا، بلکه به عنوان یک وسیلهٔ تحویل سود و کسب ثروت استفاده می‌کنند.

این گردش پول در نظام سرمایه‌داری دور بی‌پایانی است که طی آن پول خاصیت افزایش‌پذیری پیدا می‌کند. ارزش خودافزا، یا ارزشی که ارزش اضافی همراه می‌آورد، سرمایه نامیده می‌شود.

پس بینیم این افزایش سرمایه چگونه صورت می‌گیرد؟ آیا ممکن است این افزایش در حوزهٔ گردش، حین انجام معاملات خرید و فروش صورت گرفته باشد؟ اگر چنین بیندیشیم، خطا کرده‌ایم. زیرا این معاملات (در حوزهٔ گردش) صرفاً نوعی مبادلهٔ مقادیر مساوی، یعنی مبادلهٔ ارزش‌هایی است که دارای مقدار مساوی‌اند. با این وجود، اگر کلیهٔ فروشندگان بتوانند کالاهای خود را فرضاً ده درصد بیش از ارزش آن‌ها به فروش رسانند، در موردی که آن‌ها خود خریدار باشند، مجبورند همان ده درصد را، به فروشندگان برگردانند. به این ترتیب، صاحبان کالا آن‌چه را که به عنوان فروشنده به دست می‌آورند، به عنوان خریدار از دست می‌دهند. در حالی که، عملاً واقعیت آن است که برای کلیهٔ سرمایه‌داران، یعنی برای تمامی طبقهٔ سرمایه‌دار، افزایش سرمایه به دست می‌آید.

به این ترتیب این سؤال پیش می‌آید که چگونه سرمایه‌دار، که کالاها را به ارزش خود می‌خرد و می‌فروشد، قادر به استخراج ارزش اضافی خواهد بود؟

فرمول عمومی سرمایه شامل دو عنصر است: پول و کالا. در نتیجه، افزایش ارزش، تنها با تغییراتی که در مورد پول یا در مورد کالاها ممکن است پیش آید، امکان‌پذیر می‌گردد. با این وجود، پرواضح است که پول به خودی خود نمی‌تواند ارزش خود را تغییر داده و افزایشی حاصل کند. مفهوم این امر آن است که سرچشمهٔ افزایش ارزش را باید در کالاها جست و جو کرد.

برای آن‌که پول به سرمایه تبدیل گردد، سرمایه‌دار باید کالایی را در بازار بیابد که وقتی به کار رفت، ارزشی بیشتر از آن‌چه خود در عمل دارد، به وجود آورد. این کالا، نیروی کار است.

نیروی کار به عنوان یک کالا ارزش و ارزش مصرفی آن

نیروی کار، نتیجهٔ تراکم و مجموع توانایی‌های جسمی و روانی انسان است که آن را در تولید ثروت به کار می‌برد. در هر جامعه، نیروی کار عنصر اساسی تولید است. ولی با این وجود فقط در نظام سرمایه‌داری یعنی وقتی که زحمتکشان از وسایل تولید و اسباب معاش بی‌بهره باشند، است که نیروی کار به صورت یک کالا درمی‌آید. در چنین شرایطی تنها چیزی که زحمتکشان می‌توانند به بازار عرضه کنند، نیروی کارشان است. نیروی کار، مانند هر کالای دیگر باید ارزش مصرفی و ارزشی داشته باشد و عملاً هم دارد. ارزش نیروی کار، مانند آن‌چه در مورد سایر کالاها دیدیم، از روی زمان کار اجتماعاً لازمی که برای تولید آن صرف شده است تعیین می‌شود. توانایی انسان به انجام کار را نیروی کار گویند. این نیروی کار، تنها تا زمانی که صاحب آن زنده باشد وجود دارد، و یک کارگر برای زنده بودن و برای دوام و بقا خود نیازمند مقدار معینی وسایل و اسباب معاش است. در نتیجه ارزش نیروی کار، با ارزش اسباب معاشی که کارگر برای گذران زندگی و بقاء خود، و توانایی کار خود به آن‌ها نیاز دارد، تعیین می‌شود.

کمیت و کیفیت اسباب ضروری معاش برای کارگر، در هر کشور به عوامل چندی بستگی دارد مانند: سطح رشد و توسعهٔ اقتصادی، شرایطی که تحت آن شرایط، طبقهٔ کارگر شکل گرفته است، طول زمانی که طی آن این طبقه در راه مصالح خود مبارزه کرده است، و میزان پیروزی این مبارزه.

ارزش نیروی کار متضمن ارزش آن دسته از نیازمندی‌های اجتماعی و

فرهنگی طبقه کارگر هم هست که در یک کشور معین و طی دوره تاریخی معینی رشد و تکامل یافته‌اند. مارکس خاطر نشان می‌سازد که: «بنابراین در تعیین ارزش نیروی کار، برخلاف سایر کالاها، یک عنصر تاریخی و اخلاقی نیز دخالت دارد».

نیروی کار به وسیله خانواده کارگر پیوسته تهیه و تأمین می‌گردد. به این دلیل ارزش نیروی کار بایستی شامل ارزش اسباب معاش لازم برای اعضای خانواده کارگر نیز باشد.

گذشته از همه این‌ها، کارگر متخصص و مجرب از مادر زاییده نمی‌شود. برای داشتن کاری که با مهارت و تخصص همراه باشد، باید هزینه‌ای صرف تعلیم کارگر شود. ارزش نیروی کار، شامل این هزینه نیز هست. به عبارت دیگر، ارزش نیروی کار، از روی ارزش مایحتاج حیاتی که برای تأمین نیروی جسمی کارگر در یک کشور معین و برای رفع نیازمندی‌های اجتماعی و فرهنگی او و خانواده‌اش و جهت کسب شرایط لازم برای انجام کار، مورد نیاز است تعیین می‌گردد. ارزش نیروی کار، که برحسب پول بیان شده باشد، قیمت نیروی کار است. در نظام سرمایه‌داری مزدها، قیمت نیروی کار هستند.

نیروی کار، به عنوان یک کالا دارای یک ارزش مصرفی نیز می‌باشد که عبارت است از قابلیت و استعداد کارگر مزدور در طی روند کار، برای ایجاد ارزشی، که از ارزش نیروی کارش بیشتر باشد. این خصوصیت نیروی کار است که سرچشمه ارزش اضافی یعنی آن چیزی است که مورد نظر سرمایه‌داران می‌باشد.

اکنون ببینیم ارزش اضافی، چگونه با مصرف نیروی کار به وجود می‌آید و چگونه سرمایه‌دار، خود را به ثروت و مکنت می‌رساند.^۱

۱. در بیان ارزش هر کالا گفته شد ارزش کالا برحسب کار اجتماعاً لازمی که برای تولید آن کالا صرف شده است، تعیین می‌شود. این قاعده در مورد این کالای خاص - یعنی

۳. تولید ارزش اضافی

استثمار سرمایه‌داری

کیفیات ویژه روند کار در نظام سرمایه‌داری

در روند کار که همیشه به شکل اجتماعی خاصی انجام می‌پذیرد، نیروی کار مصرف می‌شود. این شکل اجتماعی همان چیزی است که به عنوان روابط تولید شناخته می‌شود، و این روابط، بر شکل مالکیت و وسایل تولید مبتنی است.

→ نیروی کار - هم مصداق دارد کارگر برای آن‌که نیروی کار داشته باشد، باید تغذیه کند، پوشاک و مسکن و سایر ضروریات مبرم برای گذران زندگی و بقاء خود را داشته باشد. علاوه بر این‌ها، هرکس که کار و تولید می‌کند، حتی کارگر ساده و غیرمتخصص هم پیش از شروع فعالیت تولیدی خود، و علاوه بر آمادگی برای صرف نیروی جسمی و عصبی خود در روند تولید، باید برای انجام فعالیت تولیدی مورد نظر آموزشی هم دیده باشد. بنابراین هزینه این آموزش و کاری که صرف آن شده است نیز، یکی دیگر از اجزاء تشکیل دهنده ارزش کالای مورد بحث، یعنی نیروی کار است. این‌ها عناصر ضروری برای تولید نیروی کار در انسان است، و کاری که برای تولید این عناصر ضروری باید انجام شود، مبنای تعیین ارزش آن، یعنی مبنای تعیین ارزش نیروی کار است. اما این کالا وقتی تولید شد، یعنی وقتی انسان توانایی کار کردن حاصل کرد، این کالا ویژه، بنا به سرشت خود، دارای خصوصیتی است که کالاهای دیگر فاقد آنند. به عبارت دیگر سرشت ویژه این کالا و به تعبیری ارزش مصرفی آن، تحقق بخشیدن به روند تولید است؛ زیرا عنصر اصلی در روند تولید، کار است. از این رو این کالا بنا به سرشت ویژه و ارزش مصرفی خود، مولد است، یعنی محل مصرف و کاربرد خاص آن، روند تولید است. به همین دلیل در مورد این کالای خاص، این نکته مهم و ویژه وجود دارد که علاوه بر ارزش آن - که بر مبنای کار اجتماعاً لازم برای تولید آن تعیین می‌شود - یک ارزش دیگر هم وجود دارد و آن ارزشی است که این کالا، با دخالت خود در روند تولید و یا کار رفت مولد خود، آن را تولید می‌کند و این ارزش اخیراً یعنی ارزش تولید شده به وسیله نیروی کار در روند تولید، از ارزش خود نیروی کار به عنوان یک کالا، بیشتر است. تفاوت این دو ارزش، ارزش اضافی است. به عبارت دیگر انسان مولد است و وجود جسمی و روانی او، بیش از آن‌چه برای تجدید تولید نیروی کار خود باید مصرف کند، با فعالیت تولیدی خویش ارزش آفرینی می‌کند، اما به علت سازمان خاص تولید اجتماعی در نظام‌های استثماری - این تفاضل به وسیله خود تولیدکننده مستقیم آن، نصاب و مصرف نمی‌شود؛ بلکه در قالب سود، ثروت کسانی را هر روز انباشته‌تر می‌سازد که وسایل تولید را در مالکیت دارند و به تبع آن، فراورده تمام شده را هم با همه ارزشی که حامل آن است تصاحب و جامعه را روز به روز قطبی‌تر و فاصله و شکاف را روز به روز گسترده‌تر می‌سازند (ن.ز).

کیفیات خاص روند کار، به این امر بستگی دارد که چه کسی مالک وسایل تولید باشد. تحت شرایط سرمایه‌داری، وسایل تولید به سرمایه‌دار تعلق دارد، در حالی که کارگر از داشتن آنها محروم است. به این دلیل، کیفیات ویژه‌ی زیر در روند کار، مشخص‌کننده‌ی نظام سرمایه‌داری هستند:

اولاً، کارگر تحت نظارت سرمایه‌داری که کارش متعلق به او است، کار می‌کند. سرمایه‌دار تصمیم می‌گیرد که چه باید تولید شود، به چه میزان باید تولید شود و با چه روشی باید تولید شود.

ثانیاً، نه فقط کار کارگر متعلق به سرمایه‌دار است، بلکه فرآورده‌ی کار او نیز به سرمایه‌دار تعلق دارد.

این کیفیات ویژه‌ی روند کار در نظام سرمایه‌داری است که کار کارگر را به کاری سنگین، تحمیلی و اجباری تبدیل می‌کند.

روند افزایش ارزش، استثمار سرمایه‌داری

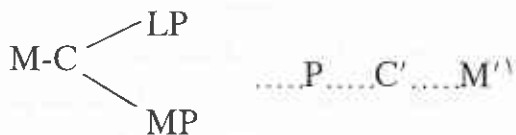
تولید سرمایه‌داری ترکیبی است از روند تولید ارزش مصرفی و روند افزایش ارزش.

در یک اقتصاد کالایی، ارزش مصرفی نمی‌تواند بدون تولید ارزش، تولید شود. وقتی کارگری کالایی می‌سازد، کار صرف آن کرده است. طبیعت کار، دوگانه و دوپهلوی است. از طرفی، کار مجسم است و موجب ایجاد ارزش مصرفی می‌گردد. از طرف دیگر، کار مجرد است و موجب ایجاد ارزش کالا می‌شود. برای سرمایه‌دار، تولید ارزش مصرفی تنها یک وسیله است برای نیل به هدف. این هدف که محرک و انگیزه‌ی اصلی تولید سرمایه‌داری است، تولید ارزش اضافی می‌باشد.

بینیم چگونه ارزش اضافی به وجود می‌آید.

سرمایه‌دار، هنگام آغاز کار خویش، آنچه را که در تولید مورد نیاز او است، یعنی ماشین‌آلات، اسباب و افزار ماشینی، مواد خام، سوخت و

نیروی کار را در بازار خریداری می‌کند. پس از آن تولید آغاز می‌شود: ماشین‌آلات و کار افزارها به کار می‌افتند، کارگران کار می‌کنند، سوخت مصرف می‌شود و مواد خام به فرآورده‌های تمام شده تبدیل می‌گردد. وقتی کالا آماده شد، سرمایه‌دار آن را در بازار به فروش می‌رساند و با پولی که به این ترتیب دریافت می‌کند مواد خام، ماشین‌آلات، نیروی کار و... بیشتری می‌خرد؛ به سخن دیگر، چرخه تکرار می‌شود، این چرخه را می‌توان به شکل زیر نمایش داد:



قیمت کالای تمام شده چیست؟

فرض کنیم که سرمایه‌داری صاحب یک کارخانه تهیه لباس است. وی برای تهیه لباس، ماشین‌های دوختنی و خیاطی، پارچه پشمی و لوازم دیگر (آسترو لایی، دگمه، نخ و غیره) و نیروی کار، می‌خرد. فرض کنید که برای تولید ۵۰۰ دست لباس، وی ۱۵۰۰ یارد پارچه پشمی از قرار هر یارد، ۳۰ دلار، مجموعاً به قیمت ۴۵۰۰۰ خریداری می‌کند. برای سایر لوازم، هر دست ۳۰ دلار یعنی مجموعاً ۱۵۰۰۰ دلار صرف می‌کند. تولید ۵۰۰ دست لباس، مقداری استهلاک ماشین‌آلات خیاطی و هزینه‌های دیگر (روشنایی، گرما و غیره) مجموعاً به مبلغ ۵۰۰۰ دلار، نیز به همراه دارد. هزینه کار مزدبگیر (۵۰۰ کارگر که هر یک روزانه ۵ دلار مزد دارند)، نیز بالغ بر ۲۵۰۰ دلار می‌شود.

1. LP = Labour Power نیروی کار

MP = Means of Production وسایل تولید

P = Production تولید

C = Commodity کالا

به این ترتیب سرمایه‌دار تمام عناصر اصلی و لازم تولید را تهیه کرده است. مجموع هزینه‌ای که او برای ۵۰۰ دست لباس صرف کرده است به فرار زیر می‌باشد.

ارزش پارچه پشمی	۴۵۰۰۰ دلار
ارزش لوازم و تجهیزات	۱۵۰۰۰ دلار
ارزش استهلاک و غیره	۵۰۰۰ دلار
ارزش نیرو کار	۲۵۰۰ دلار
مجموع	۶۷۵۰۰ دلار

ارزش یک دست لباس برابر $(۶۷۵۰۰ \div ۵۰۰)$ یعنی ۱۳۵ دلار است. اگر سرمایه‌دار در بازار متوجه شود که لباس‌های مشابه آنچه وی دارد، هر یک دست ۱۳۵ دلار به فروش می‌رسد، و بنابراین، او نیز باید لباس‌ها را به همین قیمت بفروشد، نتیجه این خواهد شد که سرمایه‌دار ۶۷۵۰۰ دلار برای تولید خرج کرده و پس از فروش کالاهای تولید شده، (۱۳۵×۵۰۰) یعنی همان مبلغ ۶۷۵۰۰ دلار را دریافت کرده است. هیچ‌گونه ارزش اضافی به وجود نیامده و در این جریان، پول به سرمایه تبدیل نشده بوده است.

پس ارزش اضافی چگونه به وجود می‌آید؟

نکته اساسی که اکنون باید مورد توجه قرار گیرد این است که کارگر معادل ارزش نیروی کار خود را نه در طول یک روزانه کامل کار^۱، بلکه در طی بخشی از روزانه کار، مثلاً در همان پنج ساعت اولیه کار روزانه‌اش باز تولید می‌کند. ولی سرمایه‌دار او را مجبور می‌سازد که در روز بیش‌تر از پنج ساعت کار کند. سرمایه‌دار ارزش نیروی کار را برحسب روز پرداخته است و مالک ارزش مصرفی تولید شده کالای مزبور در طول تمامی روزانه کار، می‌باشد. به همین دلیل، او کارگر را مجبور می‌کند که روزانه

هشت ساعت یا ده ساعت یا حتی بیشتر از آن کار کند. طولانی کردن مدت کار روزانه موجب می‌شود که کارگر ارزشی بیش از ارزش کالایی که تحت عنوان نیروی کار فروخته است، تولید کند.

فرض کنیم سرمایه‌دار کارگر را مجبور می‌کند به جای پنج ساعت در روز ده ساعت کار کند. طی ده ساعت کار، کارگران (که در مثال ما ۵۰۰ نفرند) وسایل تولید را دو برابر بیش از مورد قبیل به کار برده و حاصل کارشان دو برابر دفعه پیش، یعنی ۱۰۰۰ دست لباس خواهد بود.

اکنون بیایید در این مورد هزینه‌هایی را که سرمایه‌دار صرف کرده است بررسی کنیم:

ارزش پارچه پشمی	۹۰۰۰۰ دلار
ارزش سایر وسایل و تجهیزات	۳۰۰۰۰ دلار
ارزش استهلاک	۱۰۰۰۰ دلار
ارزش نیروی کار	۲۵۰۰ دلار
مجموع	۱۳۲۵۰۰ دلار

در یک روزانه کار ده ساعته، کارگران ۱۰۰۰ دست لباس تولید کرده‌اند. از فروش آن‌ها در بازار (هر دست ۱۳۵ دلار) معادل ۱۳۵۰۰۰ دلار عاید سرمایه‌دار می‌شود. او با ۱۳۲۵۰۰ دلار که سرمایه‌گذاری کرده ۱۳۵۰۰۰ دلار یافت داشته است. مبلغی که در بدو امر سرمایه‌گذاری شد، ۲۵۰۰ دلار افزایش یافته است. این ۲۵۰۰ دلار، ارزش اضافی است. در این جریان، پول به سرمایه تبدیل شده بوده است.

تحصیل ارزش اضافی با این واقعیت تبیین می‌شود که کارگران ساعاتی بیش از آنچه برای تولید ارزش نیروی کاری که فروخته‌اند لازم بوده، کار کرده‌اند. نتیجه این‌که، ارزش اضافی حاصل استثمار طبقه متکی به نیروی کار، به وسیله سرمایه‌داران است.

استثمار انسان به وسیله انسان، بدعت سرمایه‌داری نیست. این امر

۱ این اصطلاح، به معنای مجموعه ساعاتی که در هر روز یک کارگر باید کار کند به کار رفته است.

مدت‌ها پیش از این نظام وجود داشته است. در جوامع برده‌داری و زمینداری، کار بردگان و سرف‌ها آشکارا کار اجباری بود، و استثمار آنان پنهان یا استتار نمی‌شد.

لیکن در نظام سرمایه‌داری، امور به صورت دیگری جریان دارند. در این‌جا کارگر دیگر شخصاً وابسته نیست؛ او به یک سرمایه‌دار خاص و معین تعلق ندارد. بنابراین، سرمایه‌دار نمی‌تواند او را مجبور به کار کند. لیکن او نه وسایل تولید دارد (تا بتواند چیزی برای فروش تولید کند) و نه اسباب معاش، (تا بتواند خود را سیر کند) و مجبور است نیروی کار خود را (که تنها کالایی است که برای گذران خود می‌تواند آن را به فروش رساند) بفروشد. گرسنگی کارگر را وادار می‌سازد که برای سرمایه‌دار کار کند. به این دلیل است که نظام کار مزدوری یک نظام بردگی مزد است.

در نظام سرمایه‌داری، خصلت اجباری کار پنهان شده است. فرزانه بزرگ قرن نوزدهم، پس از افشای راز استثمار سرمایه‌داری، قانون اصلی اقتصادی شیوه تولید سرمایه‌داری را کشف کرد. او نوشت: «تولید ارزش اضافی، قانون مطلق این شیوه تولید است».

قانون ارزش اضافی به ما امکان می‌دهد که کلیه جریان‌ات و پدیده‌هایی را که در جامعه سرمایه‌داری رخ می‌دهد بازشناخته و تشریح کنیم. قانون مزبور، طبیعت استثماری این شیوه تولید را برملا می‌سازد. این قانون، مبین تشدید رقابت و هرج و مرج تولید سرمایه‌داری، فقر روزافزون زحمتکشان، بیکاری رو به افزایش و عمیق‌تر شدن و شدت گرفتن کلیه تضادهای نظام سرمایه‌داری است.

زمان کار لازم و زمان کار اضافی

در مؤسسات تولیدی سرمایه‌داری، مدت کار روزانه بدو بخش تقسیم می‌شود: زمان کار لازم و زمان کار اضافی، و متناسب با آن، کار کارگر نیز به دو بخش لازم و اضافی تقسیم می‌شود.

زمان کار لازم و کار لازم، آن قسمت از زمان کار و کار مصروفه کارگر هستند که برای تولید ارزش پرداخت شده بابت نیروی کار او، یعنی ارزش اسباب معاش مورد نیاز او، لازم‌اند. سرمایه‌دار در ازای زمان کار لازم، به شکل مزد به کارگران پرداخت می‌کند.

زمان کار اضافی و کار اضافی، آن قسمت از زمان کار و کار هستند که در تولید فراورده اضافی صرف می‌شوند. در نظام سرمایه‌داری، فراورده اضافی، شکل ارزش اضافی را که سرمایه‌دار برای خود تصاحب می‌کند، به خود می‌گیرد. نسبت کار اضافی یا زمان کار اضافی به کار لازم یا زمان کار لازم، درجه استثمار کارگر را نشان می‌دهد. در نتیجه، زمان کار اضافی و کار اضافی، مبین رابطه اجتماعی معینی است که نشان‌دهنده استثمار طبقه کارگر به وسیله صاحبان وسایل تولید است.

مالکیت سرمایه‌داری وسایل تولید و استثمار کار مزدوری، جامعه سرمایه‌داری را به دو طبقه متعارض تقسیم می‌کند.

ساختمان طبقاتی جامعه بورژوازی

مارکس و انگلس، ثابت کردند که جامعه تنها با پیدایش مالکیت خصوصی وسایل تولید، یعنی مالکیت خصوصی زمین، معادن موجود در دل خاک، کار افزارها و در یک کلمه با پیدایش مالکیت خصوصی آنچه که در تولید ثروت مورد نیاز مردم است، به طبقات تقسیم شده است. بخشی از جامعه که اقلیتی را شامل می‌شود، صاحب وسایل تولید است و به این علت قادر به استثمار بخش دیگر جامعه که از وسایل تولید محروم است، می‌شود.

لنین می‌گوید که طبقات در یک جامعه استثماری، گروه‌هایی از مردم‌اند که به علت روابط گوناگونشان نسبت به وسایل تولید، یکی از آنها می‌تواند کار دیگری را در اختیار خود بگیرد.

نخستین تقسیم طبقاتی جامعه، تقسیم جامعه به بردگان و برده‌داران

بود. با گذار از دوران برده‌داری و رسیدن به دوران زمینداری، این تقسیم جای خود را به تقسیم جامعه به طبقه اشراف زمیندار و طبقه سرف‌ها (زمین بردگان) داد.

وجه مشخصه جامعه بورژوازی، وجود دو طبقه اساسی متعارض، بورژوازی و طبقه کارگر است. بورژوازی طبقه‌ای است که مالک وسایل تولید می‌باشد و این وسایل را برای استثمار کارگران مزدبگیر به منظور استخراج ارزش اضافی، مورد استفاده قرار می‌دهد. طبقه دیگر را کارگران مزدبگیر محروم از وسایل تولید تشکیل می‌دهند که به دلیل همین محرومیت در معرض استثمار سرمایه‌داری قرار می‌گیرند. علاوه بر این دو طبقه، در نظام سرمایه‌داری، طبقات زمیندار و دهقان نیز به عنوان بقایای نظام زمینداری سابق وجود دارند.

با توسعه سرمایه‌داری، قدرت طبقه کارگر که به‌طور روزافزون از منافع و مصالح خویش آگاه می‌گردد، فزونی گرفته، رشد می‌یابد و برای مبارزه علیه بورژوازی متشکل می‌گردد.

در برخی جوامع، دولت بورژوازی پاسدار عدم تساوی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی موجود در نظام سرمایه‌داری است.

برخی از جامعه‌شناسان و حقوقدانان، دولت بورژوازی را وراء طبقات و فوق جامعه معرفی می‌کنند. لیکن در عمل، دولت بورژوازی سازمان سیاسی طبقه‌ای است که بر اقتصادیات تسلط دارد.

مأموریت اصلی دولت استثمارگر، این است که اکثریت استثمار شونده را تحت نظر و کنترل گرفته و آنان را در انقیاد طبقات حاکم نگاه دارد. در این‌گونه کشورها، دولت ممکن است شکل‌های مختلفی داشته باشد (پادشاهی یا جمهوری). همچنین ممکن است دارای رژیم‌های گوناگونی باشد از قبیل رژیم‌های دموکراسی بورژوازی یا فاشیستی یا استبدادی. ولی اساس کلیه این شکل‌ها یکی است. تمامی آن‌ها دیکتاتوری بورژوازی هستند، و هدف آن‌ها تحکیم و تأیید

و تقویت نظام استثمار کارمزدوری به وسیله سرمایه است.

۴. سرمایه و اجزای آن

سرمایه به عنوان یک رابطه اجتماعی تولید

اقتصاددانان سرمایه‌داری اعلام می‌کنند که هر گونه ابزار کار، از قطعات سنگ و چوب مورد استفاده انسان اولیه گرفته تا کارافزارهای فعلی، سرمایه است. اما عملاً، واقعیت این است که وسایل تولید به خودی خود سرمایه نیستند؛ این وسایل برای موجودیت هر جامعه واجب و ضروری هستند، و در این مفهوم، هیچ‌گونه ارتباطی با طبقات پیدا نمی‌کنند. وسایل تولید تنها وقتی سرمایه هستند که اموال خصوصی سرمایه‌داران باشند و برای استثمار طبقه کارگر به کار روند. سرمایه معینی پول یا وسایل تولید نیست، بلکه یک رابطه اجتماعی - تولیدی معین تاریخی است که در آن، ابزار و اسباب تولید و همچنین اسباب اصلی معاش، در مالکیت سرمایه‌دار است در حالی که طبقه کارگر، که نیروی مولد اصلی جامعه است، از وسایل تولید و اسباب معاش محروم می‌باشد، و بنابراین، این طبقه مجبور به فروش نیروی کار خود به سرمایه‌داران و تحمل فشار استثمار است. به سخن دیگر، سرمایه ارزشی است که با استثمار کارمزدبگیر ارزش اضافی تولید می‌کند.

برای روشن کردن مفهوم سرمایه و مکانیسم استثمار سرمایه‌داری، تقسیم سرمایه به دو بخش ثابت و متغیر، دارای کمال اهمیت است؛ زیرا این تقسیم‌بندی است که به ما امکان می‌دهد به این پرسش پاسخ دهیم که ارزش اضافی از کجا به وجود می‌آید؟

سرمایه ثابت و سرمایه متغیر

هنگامی که سرمایه‌دار تولید را آغاز می‌کند، بخشی از سرمایه خود را صرف ساختن محل کارخانه، خرید تجهیزات و ماشین‌آلات، سوخت،

مواد خام و لوازم کمکی می‌کند. مقدار و اندازه این بخش از سرمایه که صرف تهیه وسایل تولید شده است، طی روند کار تغییری نمی‌کند، تنها به تناسب میزان مصرف و کاربرد وسایل تولید، به کالاهای تازه تبدیل می‌گردد. مثلاً، ارزش مواد خام و لوازم کمکی و سوخت به طور کامل طی هر دور تولید، به فراورده جدید منتقل می‌شود. اگر ماشینی را در نظر بگیریم، که در روند تولید فرضاً ده سال دوام آورد و بتواند مورد استفاده قرار گیرد، در این صورت سالانه ده درصد از ارزش ماشین مزبور به کالای تازه ساخته منتقل می‌گردد، یعنی به کالای تازه ساز تبدیل می‌شود. آن بخش از سرمایه که صرف وسایل تولید (ماشین‌ها، افزارها و آلات ماشینی، مواد اولیه و غیره) شده و از لحاظ مقداری تغییر نمی‌کند، سرمایه ثابت نامیده می‌شود. برای نشان دادن سرمایه ثابت، حرف «C» را به کار می‌برند.

سرمایه دار، بخش دیگر سرمایه خود را صرف خرید نیروی کار می‌کند. در پایان روند تولید، وی ارزش تازه‌ای را که به وسیله کارگران در کارگاه تولیدی تولید شده است، به دست می‌آورد. این ارزش تازه بیش از ارزش نیروی کاری است که سرمایه دار به شکل مزد به کارگران پرداخته است. بخشی از سرمایه که برای خرید نیروی کار صرف شده و در روند کار در نتیجه تولید ارزش اضافی توسط کارگران افزایش می‌یابد، سرمایه متغیر نامیده می‌شود. برای نشان دادن سرمایه متغیر، حرف «V» را به کار می‌برند.

تقسیم سرمایه به دو بخش ثابت و متغیر آن، نخستین بار به وسیله مارکس صورت گرفت. وی به این ترتیب نشان داد که تنها سرمایه متغیر ارزش اضافی تولید می‌کند.

برخی اقتصاددانان سرمایه‌داری، تقسیم سرمایه را به دو جزء ثابت و متغیر آن قبول نمی‌کنند. آنان می‌گویند تا بر خصلت استثماری این نظام سرپوش گذارند. آن چه آنان قبول دارند، تقسیم دیگری از سرمایه است

که در عمل به وسیله سرمایه دار در محاسبات بازرگانی اش انجام می‌گیرد، یعنی تقسیم سرمایه به سرمایه راکد و سرمایه در گردش. این گونه تقسیم سرمایه در حالی که به تشریح مکانیسم تولید یاری می‌کند بر روی است شمار سرمایه‌داری سرپوش می‌گذارد.

سرمایه راکد و سرمایه در گردش

این که سرمایه تولیدی به چه طریق، یعنی یکباره یا به مرور و طی دفعات متعدد ارزش خود را به فراورده تمام شده منتقل سازد، مأخذ تقسیم‌بندی سرمایه به سرمایه‌های راکد و در گردش است.

منظور از سرمایه راکد، آن بخش سرمایه است که طی دوره‌های متوالی، همان طور که به تدریج کار می‌کند، کهنه و فرسوده می‌گردد و ارزش استهلاکی خود را به فراورده تمام شده منتقل می‌سازد (ساختمان، ماشین آلات، و افزارهای ماشینی). اما سرمایه در گردش، آن بخش سرمایه است که صرف خرید نیروی کار، مواد خام، لوازم کمکی، سوخت و غیره، می‌گردد که طی فقط یک دوره تولیدی تماماً به شکل پول حاصل از فروش کالا به سرمایه دار برمی‌گردد.

تقسیم سرمایه به راکد و در گردش، اختلاف اساسی بین وسایل تولید و نیروی کار را تماماً پنهان می‌سازد. در این جا نیروی کار تحت همان عنوانی درمی‌آید که مواد اولیه و لوازم کمکی و سوخت و غیره قرار دارند و در ردیف و همراه این عناصر، در مقابل سایر وسایل تولید قرار می‌گیرد. این تقسیم‌بندی بر نقش ویژه‌ای که نیروی کار در ایجاد ارزش اضافی دارد سرپوش گذارده و بنابراین است شمار سرمایه‌داری را استتار می‌کند.

این دو روش تقسیم سرمایه را می‌توان به شکل زیر نمایش داد:

تقسیم به اعتبار نحوه گردش سرمایه

تقسیم به اعتبار نقش سرمایه در روند استثمار

سرمایه ثابت	}	ساختمان و تأسیسات کارخانه،	}	سرمایه راکد
		تجهیزات، ماشین آلات		
سرمایه متغیر	}	مواد خام اولیه و مواد	}	سرمایه در گردش
		کمکی، سوخت		
		مزد کارگران		

مقدار و نسبت ارزش اضافی

ارزش اضافی، هم به طور مطلق و هم از نظر نسبی، مقدار و اندازه معینی دارد. کمیت مطلق ارزش اضافی، مقدار ارزش اضافی نامیده می شود. این مقدار ارزش اضافی به درجه شدت و ضعف استثمار و تعداد کارگرانی که استثمار می شوند بستگی دارد. میزان نسبی ارزش اضافی به وسیله نرخ ارزش اضافی یا درجه استثمار بیان می شود، با تقسیم سرمایه بدو جزء ثابت و متغیر، نه تنها سرشت استثمار سرمایه داری آشکار می شود، بلکه روش تعیین درجه استثمار را هم می توان نشان داد.

سرمایه ثابت (C) ارزش اضافی تولید نمی کند؛ بنابراین هنگام تعیین نرخ ارزش اضافی نباید آن را به حساب آورد. سرمایه متغیر (V) تولید ارزش اضافی می کند و به این دلیل برای تعیین میزان نسبی ارزش اضافی باید آن را نسبت به سرمایه متغیر ستجیده و تعیین نمود. با این کار، ما نرخ ارزش اضافی را که نمایشگر کامل و دقیق درجه استثمار نیروی کار است، به دست خواهیم آورد. اگر نرخ ارزش اضافی را با «S'» و ارزش اضافی را با «S» نشان دهیم، رابطه زیر را خواهیم داشت:

$$S' = \frac{S}{V} \times 100$$

رابطه بالا را تشریح می کنیم. فرض کنید سرمایه داری مبالغه زیر را (برحسب دلار) به تولید کالا اختصاص می دهد:

$$100000C + 20000V = 120000$$

اگر سرمایه دار مورد بحث کالاهایی را که به وسیله کارگران تولید شده است فرضاً به مبلغ ۱۴۰۰۰۰ دلار بفروشند. معنی این امر آن است که ۲۰۰۰۰ دلار ارزش اضافی دریافت می کند.

آیا در این مورد، نرخ ارزش اضافی چقدر است؟

$$S' = \frac{S}{V} \times 100 = \frac{20000}{20000} \times 100 = 100\%$$

مثال بالا نشان می دهد که در این مورد کار کارگر به دو قسمت مساوی کار لازم و کار اضافی تقسیم شده است، یعنی کارگر نصف ساعات روزانه کار را برای خود و نصف دیگر را بدون هیچ مزدی برای سرمایه دار، کار می کند. هر چه نسبت کار اضافی به کار لازم بیشتر باشد، نسبت استثمار هم بیشتر است.

همگام با توسعه و رشد سرمایه داری، نرخ ارزش اضافی هم بیشتر می شود. در ایالات متحده آمریکا، نرخ ارزش اضافی در صنایع معدن و صنایع غذایی، طبق آمارهای رسمی در سال ۱۸۸۹ برابر ۱۴۵٪، در ۱۹۱۹ برابر ۱۶۵٪، در ۱۹۲۹ برابر ۲۱۰٪، در ۱۹۳۹ برابر ۲۲۰٪، در ۱۹۴۷ برابر ۲۶۰٪، و در ۱۹۵۵ (فقط در صنایع تبدیلی و غذایی) برابر ۳۰۶٪ بوده است. ببینیم چگونه آیا نظام سرمایه داری بر درجه استثمار کار می افزاید؟

۵. راه های دوگانه افزایش درجه استثمار

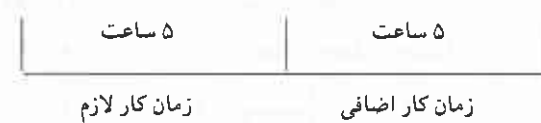
ارزش اضافی مطلق:

از آن چه پیش از این گفتیم، نتیجه می گیریم که در نظام سرمایه داری، روزانه کار به دو بخش تقسیم می شود.

۱. زمان کار لازم برای تولید آن مقدار کالا، که از نظر ارزش برابر با نیروی کاری است که کارگر فروخته است.

۲. زمان کار اضافی که طی آن، کارگر برای سرمایه‌دار کار کرده و ارزش اضافی به وجود می‌آورد.

برای مثال، یک روزانه کار ده ساعته را در نظر بگیریم که از این مدت پنج ساعت زمان کار لازم و پنج ساعت زمان کار اضافی باشد. این موضوع را به وسیله نموداری نمایش می‌دهیم:



در چنین صورتی نرخ ارزش اضافی برابر خواهد بود با:

$$s' = \frac{s}{v} = \frac{۵ \text{ ساعت زمان اضافی}}{۵ \text{ ساعت زمان لازم}} \times ۱۰۰\% = ۱۰۰\%$$

اگر زمان کار لازم ثابت بماند، با افزایش ساعات کار روزانه، زمان کار اضافی هم بیشتر خواهد شد. این امر به معنی افزایش نرخ ارزش اضافی یعنی افزایش درجه استثمار کارگر می‌باشد. فرض کنید روزانه کار از ده ساعت به دوازده ساعت افزایش یابد، زمان کار اضافی به جای پنج ساعت، هفت ساعت خواهد شد.

در این حالت، نرخ ارزش اضافی به: $\frac{۷}{۵} \times ۱۰۰\% = ۱۴۰\%$ می‌رسد. ارزش اضافی حاصل از افزایش ساعات کار روزانه را ارزش اضافی مطلق می‌نامند. از آنجا که عطش سرمایه‌دار برای ارزش اضافی هرگز پایان ندارد، وی می‌کوشد تا طول ساعات کار روزانه را تا حد نهایی و فوق‌العاده افزایش دهد.

اما آیا سرمایه‌دار تا چه حد می‌تواند ساعات کار روزانه را افزایش دهد؟ سرمایه‌داران اگر بتوانند، کارگر را مجبور خواهند ساخت در هر شبانه روز، بیست و چهار ساعت برای آن‌ها کار کند. اما این امر ممکن

نیست، زیرا یک انسان باید قسمت‌هایی از اوقات شبانه روز خود را صرف استراحت، خواب و تغذیه خود کند. این نیازمندی‌ها محدودیت‌های صرفاً فیزیکی و مادی روزانه کار را تعیین می‌کنند. ولی گذشته از محدودیت‌های مادی، محدودیت‌های معنوی و روحی نیز در این مورد وجود دارند، زیرا کارگر به عنوان یک عضو جامعه، برای ارضای نیازمندی‌های فرهنگی و اجتماعی خود نیز (مطالعه کتاب و روزنامه، رفتن به سینما، حضور در گردهمایی‌ها و غیره) احتیاج به وقت دارد. ولی از آنجا که محدودیت‌های مادی و معنوی روزانه کار، هر دو انعطاف‌پذیرند، در نظام سرمایه‌داری روزانه کار، ممکن است به هشت، ده یا دوازده ساعت و یا حتی بیشتر از این هم برسد.

در مراحل ابتدایی سرمایه‌داری، دولت‌ها در جهت حفظ منافع بورژوازی، قوانین مخصوصی برای طولانی‌تر کردن روزانه کار، یعنی افزایش ساعات کار در روز، تصویب و منتشر می‌ساختند. بعدها با رواج تولید ماشینی و رشد بیکاری، احتیاج به قوانینی که روزانه کار را طولانی‌تر کنند منتفی شد. سرمایه‌دار اکنون دیگر قادر بود با اعمال فشار اقتصادی کارگر را مجبور سازد که حداکثر ساعات ممکنه را کار کند.

آنگاه کارگران مبارزه سختی را به منظور کاهش ساعات کار روزانه آغاز کردند. این مبارزه در انگلستان زودتر از جاهای دیگر رشد و توسعه یافت. مبارزه مورد بحث به‌ویژه پس از کنگره بین‌الملل اول در ژنو و کنگره کار بالتیمور که در ۱۸۶۶ برگزار شد، شکل سرسخت‌تری را به خود گرفت و شعار درخواست هشت ساعت کار روزانه را مطرح ساخت. مبارزه کارگران در بیشتر کشورهای سرمایه‌داری، به تصویب قوانینی منجر شد که ساعات کار روزانه را محدود می‌ساخت. اکنون که دیگر ساعات کار روزانه از میزان معینی نمی‌توانست تجاوز کند و عطش سرمایه‌داران نیز برای به دست آوردن ارزش اضافی هر روز بیشتر می‌شد، مسئله را چگونه حل کردند؟

ارزش اضافی نسبی

دومین روش افزایش ارزش اضافی، کاستن زمان کار لازم، در حالتی است که طول روزانه کار ثابت باشد، به طوری که مقدار زمان کار اضافی، به آن وسیله، افزایش یابد. این امر چگونه صورت می‌گیرد؟ نخست یادآور می‌شویم که ارزش نیروی کار به وسیله مقدار کاری که باید در تولید اسباب معاش کارگر صرف شود، تعیین می‌گردد. اگر در بازده تولیدی کار، در صناعی که کالاهای مصرفی تولید می‌کنند، افزایشی حاصل شود، ارزش این کالاها کاهش می‌یابد. نتیجه این امر کاهش در ارزش نیروی کار و در نتیجه کاهش در زمان کار لازم خواهد بود، و این امر، افزایش زمان کار اضافی به حساب خواهد آمد.

فرض کنید یک روزانه کار ده ساعته به پنج ساعت زمان کار لازم و پنج ساعت زمان کار اضافی تقسیم شده باشد. حال فرض کنید در نتیجه افزایش بازده تولیدی کار، زمان کار لازم از پنج ساعت به سه ساعت کاهش یابد.

بنابراین، واضح است که زمان کار اضافی از پنج ساعت به هفت ساعت افزایش خواهد یافت. درجه استثمار (یا نرخ ارزش اضافی) با آنکه طول روزانه کار تغییری نیافته است، ترقی خواهد کرد. در چنین موردی روزانه کار را در حالت اولیه، یعنی پیش از افزایش بازده تولیدی کار، می‌توان به صورت زیر نشان داد:



و نرخ ارزش اضافی که به صورت درصد نمایش داده می‌شود، برابر خواهد بود با:

$$S' = \frac{5}{5} \times 100 = 100\%$$

که پس از افزایش بازده تولیدی کار به شکل زیر درمی‌آید



و نرخ ارزش اضافی برابر خواهد بود با:

$$S' = \frac{7}{3} \times 100 = 233\%$$

در مثال ما نرخ ارزش اضافی نه در نتیجه افزایش مطلق ساعات کار روزانه، بلکه در نتیجه تغییر نسبت بین زمان کار لازم و زمان کار اضافی، از صد در صد به دو صد و سی و سه درصد افزایش یافته است.

ارزش اضافی‌ای که از کاهش زمان کار لازم و افزایش متناسب زمان کار اضافی، در نتیجه افزایش بازده تولیدی کار به وجود می‌آید، ارزش اضافی نسبی نامیده می‌شود. افزون بر این، تحت بعضی شرایط، سرمایه‌داران ارزش اضافی فوق‌العاده نیز به دست می‌آورند.

ارزش اضافی فوق‌العاده

ارزش اضافی فوق‌العاده (یا مازاد) نوع دیگری از ارزش اضافی نسبی است. هر سرمایه‌داری، در فکر استخراج حداکثر ممکن سودی است که بتوان به دست آورد. به همین منظور او ماشین‌آلات و تکنولوژی جدیدتر را مورد استفاده قرار می‌دهد و به این ترتیب بازده تولیدی کار را بالا می‌برد. نتیجه مستقیم این کار، آن است که ارزش فردی فرآورده‌ای که در کارگاه تولیدی او ساخته می‌شود از ارزش متوسط کالاهای تولید شده در رشته صنعتی مربوطه، کمتر است. از آنجا که قیمت بازار یک کالا، با در نظر گرفتن شرایط متوسط حاکم بر تولید تعیین می‌شود، چنین

سرمایه‌داری، نرخ ارزش اضافی خود را، در مقایسه با نرخ معمولی آن، افزایش داده است.

ارزش اضافی فوق‌العاده، ما به التفات ارزش اجتماعی کالا است با ارزش فردی نازل‌تر آن، و دارای دو کیفیت خاص است. نخست آن‌که این‌گونه ارزش اضافی را منحصراً آن کارفرمایانی به دست می‌آورند، که نخستین کسانی باشند که ماشین‌آلات تازه با بازده تولیدی بیشتر را نصب و مورد بهره‌برداری قرار داده باشند. و دوم آن‌که سرمایه‌دار مورد بحث، ارزش اضافی فوق‌العاده را فقط موقتاً مدتی به دست خواهد آورد و دیر یا زود ماشین‌آلات جدید در کارگاه‌های تولیدی سرمایه‌داران دیگر نیز مورد استفاده قرار خواهند گرفت و کسی که برای نخستین بار تجهیزات جدید را به کار برده بود، این مزیت را از دست داده و از این پس، دیگر، ارزش اضافی فوق‌العاده تحصیل نخواهد کرد. با این وجود هنگامی که این نوع ارزش اضافی، در یک کارگاه تولیدی از بین رفت، در کارگاه تولیدی دیگری که ماشین‌آلات باز هم بهتر و تازه‌تری را به کار گیرد، به وجود می‌آید.

ارزش اضافی فوق‌العاده، نقش مهمی را در تکامل نظام سرمایه‌داری ایفا می‌کند. تلاش برای به دست آوردن این نوع ارزش اضافی، موجب تکامل خودبه‌خودی تکنولوژی می‌شود. از آن‌جا که هدف هر سرمایه‌دار، به دست آوردن ثروت بیشتر است، کوشش می‌کند تا ماشین‌آلات جدید و تکنولوژی تولیدی خود را مخفی نگاه دارد، و به این ترتیب، استفاده از آن‌ها را در سایر مؤسسات تولیدی به تأخیر اندازد. این امر، رقابت میان سرمایه‌داران را تشدید کرده و تضادهای بین آنان را حادت و شدت می‌بخشد. نتیجه نهایی این‌که، برخی مؤسسات سرمایه‌داری به ورشکستگی می‌افتد در حالی که بقیه ثروتمندتر می‌شوند.

به سخن دیگر تعقیب ارزش اضافی فوق‌العاده اگرچه در تکامل

نیروهای مولد مؤثر و سودمند است، از جهتی نیز ترقی نیروهای مولد را به تأخیر می‌اندازد.

مراحل سه‌گانه تکامل سرمایه‌داری در صنعت

سرچشمه ارزش اضافی نسبی، رشد بازده تولیدی کار است. بنابراین تحلیلی از این ارزش، سه مرحله تاریخی را در افزایش بازده تولیدی در نظام سرمایه‌داری آشکار می‌سازد. این سه مرحله عبارت‌اند از: تعاون ساده، تولید کارگاهی، و تولید ماشینی. نخستین و ابتدایی‌ترین شکل افزایش بازده تولیدی کار، تعاون ساده سرمایه‌داری بود. اساس تعاون ساده در این است که سرمایه‌دار در یک زمان (همزمان با هم) در کارگاهش تعداد نسبتاً زیادی کارگر را که همه آن‌ها یک نوع کار انجام می‌دهند به کار می‌گیرد.

وقتی کارگران بسیاری مشترکاً یک نوع و همه همان نوع کار را انجام دهند، سرمایه‌دار این فرصت را خواهد یافت که بازده تولیدی کار انفرادی کارگران را با یکدیگر مقایسه کرده و آن‌ها را وادارد سرعت کار را افزایش دهند، و نتیجه مستقیم این امر آن است که بازده تولیدی کار افزایش می‌یابد. مجموع بازده تولیدی پنج کارگر، که همزمان با یکدیگر به کار گرفته شده باشند، خیلی بیش از مجموع بازده تولیدی آن‌ها در شرایطی است که دور از یکدیگر کار کنند. این بازده جدید تولید، برای سرمایه‌دار هیچ هزینه‌ای در بر ندارد؛ زیرا او عیناً همان مبلغی را که قبلاً در ازای نیروی کار هر کارگر جداگانه می‌پرداخت، اکنون نیز می‌پردازد؛ اما حال که تولید بیشتر است، سود بیشتری به چنگ می‌آورد. علاوه بر این وقتی کار به وسیله تعداد زیادی کارگر که با هم هستند صورت گیرد سرمایه‌دار در مخارج محل و ساختمان، روشنایی، حرارت و غیره صرفه‌جویی می‌کند. همچنین به این طریق آشکار می‌شود که برخی افراد برای یک عمل مشخص بهترند و دیگران در رشته‌های دیگر برتری دارند. به این ترتیب

سرمایه‌دار این را بیشتر به صرفه و صلاح خود می‌یابد که کارگر را به کاری که بهتر انجام می‌دهد بگمارد. بدینسان، در کارگاه مورد بحث تقسیم کار رفته رفته به وجود می‌آید. واحدهای تولیدی سرمایه‌داری که مبتنی بر تقسیم کار و تکنیک دستی باشند «کارگاه»^۱ نامیده می‌شوند.

تقسیم کار در کارگاه، منجر به افزایش عظیم بازده تولیدی کارگردید. تولید سوزن خیاطی مثال روشنی را در این زمینه به دست می‌دهد. در قرن هیجدهم یک کارگاه که ده کارگر در آن کار می‌کردند روزانه ۴۸۰۰۰ سوزن یعنی در ازای هر یک کارگر ۴۸۰۰ سوزن تولید می‌کرد. در حالی که بدون تقسیم کار، یک کارگر می‌توانست روزانه تنها ۲۰ سوزن تولید کند. بازده تولیدی کار به این ترتیب ۲۴۰ برابر شد.

شرایط کار در کارگاه بسیار سخت و نامساعد بود. تکرار مداوم یک سلسله حرکات ساده، کارگر را از نظر جسمی و روانی فرسوده و فلج می‌کرد. ساعات کار روزانه وی به هیجده ساعت یا بیشتر می‌رسید و مرزها فوق‌العاده پایین بود.

کارگاه، شرایط لازم را برای انتقال به دوره تولید ماشینی به مقیاس وسیع به وجود آورد. این شرایط عبارت بودند از:

۱. ساده شدن عملیاتی که کارگر انجام می‌داد این امر را ممکن ساخت که ماشین جایگزین دست‌های کار شود.

۲. اجرای عملیات جداگانه منجر به تخصصی شدن کار افزارها گردید که در نتیجه ترقی و تبدیل کار افزارهای دستی را به ماشین‌های مختلف ممکن ساخت.

۳. کارگاه، تعدادی کارگران مجرب و ماهر برای صنایع ماشینی به وجود آورد. در این مفهوم کارگاه یک نقش تاریخی ایفا کرد.

کارگاه شکلی انتقالی بود که به ایجاد کارخانه منتهی گردید. نخست

آنچه که به عنوان ماشین کار^۱ معروف است به وجود آمد. این ماشین همان عملیاتی را که پیش از این به وسیله کارگر صورت می‌گرفت انجام می‌داد، ولی به حرکت انداختن یک چنین ماشینی از توانایی نیروی عضلانی یک کارگر خارج بود. آن‌گاه یک مکانیسم موتوری - یعنی ماشین بخار - اختراع شد. این ماشین برای به حرکت آوردن گروه متعددی از ماشین‌های کار، به کار می‌رفت. سرانجام کلیه این جریانات موجب پیدایش کارخانه سرمایه‌داری^۲ یعنی واحدهی گردید که یک سلسله ماشین‌های مربوط به یکدیگر را برای تولید کالاها مورد استفاده قرار می‌داد.

استفاده از ماشین‌ها و اصلاحاتی که در آن‌ها به عمل آمد، امکانات هر دم تازه‌تری را برای افزایش بازده تولیدی کار و ارزان‌تر ساختن کالاها به وجود می‌آورد. در نتیجه افزایش استفاده از ماشین‌ها توده‌های وسیعی از تولیدکنندگان جزء کالا به ورشکستگی و نابودی افتادند و کارگاه‌هایی که کار دستی در آن‌ها انجام می‌شد مجبور شدند کار خود را تخته کنند.

کارخانه سرمایه‌داری مشخص‌کننده مرحله جدیدی در به بردگی کشیدن کار، توسط سرمایه بود. در این جا کارگر نقش یک ضمیمه و زایده را نسبت به ماشین بازی می‌کند. استفاده کاپیتالیستی از ماشین‌ها به افزایش ساعات کار روزانه، به کار گرفتن زنان و کودکان در امر تولید و تشکیل ارتش بیکاران منجر شد، و شرایط کارگران را خراب‌تر کرد.

سرمایه‌دار همیشه ماشین‌آلات را مورد استفاده قرار نمی‌دهد. محدودیت‌هایی نیز در این استفاده از ماشین وجود دارند و محدودیت‌های مزبور ناشی از این واقعیت هستند که سرمایه‌دار تنها در موردی یک ماشین را مورد استفاده قرار می‌دهد که بهای آن از مزد کارگرانی که ماشین مزبور جای آنان را می‌گیرد کمتر باشد. به عبارت دیگر سرمایه‌دار

ماشین را فقط اگر به صرفه و سود او باشد به کار خواهد برد. بنابراین تولید ماشینی، کارهایی را که به وسیله دست صورت می‌گیرد از میان بر نمی‌دارد. کار دستی حتی در صنعتی‌ترین کشورهای سرمایه‌داری مانند ایالات متحده آمریکا و بریتانیا تا زمان حاضر هم وسیعاً مورد استفاده است.

گذار از کارگاه به کارخانه، استقرار نهایی وجه تولید سرمایه‌داری را نشان می‌داد.

تضاد اساسی نظام سرمایه‌داری

تولید ماشینی به مقیاس وسیع، شالوده‌ی یک روند خود به خودی اجتماعی شدن کار و تولید را فراهم کرد. دهکده‌های کوچکی که از ماشین‌های دستی استفاده می‌کردند، جای خود را به کارخانجات بزرگی دادند که هزاران کارگر در رشته‌های مختلف در آن‌ها مشغول به کار بودند. تقسیم کار توسعه بیشتری یافت. کلیه کارگاه‌های تولیدی، و کلیه رشته‌های صنعتی به یکدیگر مربوط و وابسته شدند. مثلاً کارخانه‌های مهندسی بدون فراورده‌های رشته‌های آهن و فولاد قادر به کار نبودند که این‌ها نیز به نوبه خود بدون ذغال سنگ نمی‌توانستند کار کنند. معادن ذغال سنگ به کارخانه‌های مهندسی و سایر کارخانه‌ها وابسته بودند. به این طریق تولید دارای یک خصلت اجتماعی تر شد.

در این حال کلیه مؤسسات تولیدی و زمین و ثروت‌های طبیعی آن، همچنان در مالکیت خصوصی باقی مانده بودند. فراورده‌های کار اجتماعی توسط سرمایه‌داران تصاحب می‌شد و این امر موجب تکامل یافتن تضادی بین خصلت اجتماعی کار و شکل خصوصی کاپیتالیستی تصاحب ثمرات تولید گردید. این تضاد اساسی نظام سرمایه‌داری است.

تضاد اساسی نظام سرمایه‌داری نمایشگر تضاد بین نیروهای مولد دائم‌التکامل و روابط تولیدی سرمایه‌داری است. هر چه اجتماعی شدن

تولید کامل‌تر می‌شود و رشد بیشتری می‌یابد، نظام سرمایه‌داری در توسعه بیشتر نیروهای مولد جامعه به ترمز سخت‌تری تبدیل می‌شود. برای برطرف ساختن این ترمز باید شکل مالکیت دگرگون شود. سرمایه‌داری با تکامل نیروهای مولد، در ترکیب جامعه تغییراتی را پدید می‌آورد و نیروهایی را به وجود می‌آورد که سرانجام همین شرایط جدید و همین نیروها موجب دگرگونی خود این نظام می‌شوند.

۶. مزد در نظام سرمایه‌داری

سرشت و ماهیت اصلی مزد

پیش از این ثابت کردیم که در نظام سرمایه‌داری نیروی کار مانند هر کالای دیگری دارای ارزش است. ارزش نیروی کار وقتی با پول بیان شده باشد، قیمت نیروی کار می‌باشد.

اقتصاددانان بورژوازی برای مخفی کردن واقعیت استثمار سرمایه‌داری ادعا می‌کنند که مزد قیمت کار است. آنان می‌گویند کارگر در یک کارخانه سرمایه‌داری کار کرده و کالاهای مختلفی تولید می‌کند و آن‌گاه در ازای کار خویش قیمت آن کار را، یعنی مزد دریافت می‌کند.

این ظاهر مزد، یعنی پرداخت در ازای کار انجام شده، ناشی از این واقعیت است که کارگر مزد خود را، در مقابل انجام مدت زمان معینی کار، دریافت می‌کند، و به‌طور کلی مزد یا به تناسب مدت زمان کار (ساعت، روز، هفته) یا به تناسب تعداد فراورده‌های تولید شده تعیین می‌گردد. اما عملاً مزد شکل بدلی یعنی شکل مخفی و استتار شده ارزش، یا، قیمت نیروی کار است.^۱

۱. اگر قرار بود مزد کارگر، ارزش کار انجام شده باشد، باید پس از انجام کار و به تناسب کمیت و کیفیت آن محاسبه و تعیین شود. در حالی که در عموم کشورهای سرمایه‌داری گرچه پرداخت دستمزد کارگران پس از انجام کار صورت می‌گیرد، اما محاسبه و تعیین مبانی این پرداخت پس از انجام کار صورت نمی‌گیرد، تا بتوان گفت

کار خود یک کالا نیست و به همین دلیل نه ارزش دارد و نه قیمت. برای آنکه بتوان کار را فروخت، باید پیش از فروش موجودیت داشته باشد. کسی نمی‌تواند چیزی را که وجود ندارد بفروشد. وقتی کفاشی

→ ارزش کار انجام شده است. بالعکس، نرخ و مبنای پرداخت دستمزد، معمولاً برحسب مدت زمان انجام کار (ساعت، روز، ماه و...) قبل از انجام کار، یعنی هنگام استخدام کارگر یا امضای قرارداد مشخص می‌شود، و این زمانی است که خود کار هنوز انجام نشده و واقعیت خارجی پیدا نکرده است تا بتوان ارزش آن را تعیین کرد. بنابراین دستمزد، ارزش کار نیست، بلکه ارزش نیروی کار (یعنی قابلیت کاری کارگر) است، بی‌آنکه مقدار کاری که طی زمان مزبور انجام خواهد شد از پیش مشخص شده یا مبنای محاسبه مزد فرار گرفته باشد.

در خرید و فروش سایر کالاها، ارزش یا قیمت کالا با توجه به کمیت و کیفیت خود آن کالا ضمن خرید و فروش تعیین و مبادله می‌شود. اما در رابطه کارگران با کارفرمایان هیچگاه کاری که کارگران انجام داده‌اند در هر مورد فردی و مشخص مبنای پرداخت دستمزد به آنان قرار نمی‌گیرد، بلکه همان‌طور که گفته شد نرخ یا مبنای این پرداخت، پیش از آنکه کاری در وجود آمده باشد، تعیین شده است. به عبارت دیگر دستمزد یک مقوله اجتماعی - تاریخی است که ضوابط پرداخت و میزان آن، نتیجه شرایط تاریخی از جمله سابقه اجتماعی طبقه کارگر و تشکل‌های آن و کم و کیف مبارزات آن برای احقاق حقوق خود و میزان موفقیت آن در این مبارزات، و بنابراین تابع یک سلسله متغیرهای عمومی و اجتماعی است که تنها متغیری که در میان آنها وجود ندارد، کمیت و کیفیت خود کار انجام شده در هر مورد مشخص است. به عنوان مثال کافی است سعی کنیم پاسخ این پرسش را بدهیم که چرا در همین شرایط فعلی در ایران، دستمزد پرداختی به یک کارگر ساختمانی افغان یا دستمزد پرداختی به کارگر ایرانی قرین او برای کار واحد، متفاوت است تا ملموس‌تر تأثیر عوامل اجتماعی و تاریخی را دریابیم، حال آنکه اگر دستمزد، ارزش کار انجام شده باشد، چون در این مثال کار انجام شده یکی است، بایستی دستمزد دو کارگر مورد مثال یکی باشد در حالی که عملاً شاهد هستیم در بیشتر کشورهای سرمایه‌داری حداقل دستمزد و سایر ضوابط مربوط به پرداخت دستمزدها به‌طور عام و کلی و به موجب قانون از پیش تعیین و مشخص شده است و اصولاً مقدار کار انجام شده در هر مورد خاص و مشخص قابل اندازه‌گیری نیست تا قیمت آن قابل محاسبه و پرداخت باشد. به این ترتیب با دقت در آنچه گفته شد به وضوح روشن می‌شود که برخلاف ادعای سرمایه‌داری، مزد کارگر در این نظام، ارزش کار او نیست بلکه قیمت نیروی کار است و آنچه به عنوان کالا به وسیله کارگر برای فروش یا نرخها و ضوابط از پیش تعیین شده به بازار سرمایه‌داری عرضه می‌شود نیروی کار است که به کالا تبدیل شده، نه کار؛ و مزد نیز بهای نیروی کار است نه بهای کار. بخشی از ماهیت استثماراری رابطه کار و سرمایه با همین تحریف پنهان و مسئله با خلط این دو مفهوم لوٹ می‌شود. (ن. ز)

پوتین‌هایی را که ساخته است به بازار می‌آورد، با افزارهای مزبور عملاً وجود دارند و به همین دلیل می‌توان آن‌ها را فروخت ولی وقتی سرمایه‌دار کارگر را مزدور می‌سازد، هنوز هیچ‌گونه کاری وجود ندارد. تنها توانایی کارگر به انجام کار، یعنی نیروی کار او وجود دارد. چیزی که کارگر به سرمایه‌دار می‌فروشد این نیروی کار است. وقتی سرمایه‌دار این خرید را صورت می‌دهد و در ازای آن پول می‌پردازد آن‌چه که بیش از همه مورد توجه اوست توانایی کارگر است برای انجام کار، برای ایجاد ارزش اضافی و نه خود کارگر.

از آنجا که مزد در نظام سرمایه‌داری صورت ظاهری پرداخت در ازای کار را به خود می‌گیرد، ناگزیر این تصور را به وجود می‌آورد که در ازای تمام کار انجام شده به‌طور کامل مزد پرداخت گردیده است. فرض کنید برای آنکه کارگری اسباب معاش خود و خانواده خود را تولید کند، برابر شش ساعت زمان کار اجتماعاً لازم باید کار کند. اگر هر یک دلار، مبین یک ساعت از این مدت باشد، ارزش نیروی کار معادل شش دلار است. سرمایه‌دار تمام ارزش نیروی کار یعنی شش دلار را می‌پردازد اما کارگر را مجبور می‌کند که دوازده ساعت کار کند. به این ترتیب در واقع نسبت مزبور به فقط ۵۰ سنت (نیم دلار) در ساعت می‌رسد. مزد، این واقعیت را پنهان می‌سازد که سرمایه‌دار در ازای نیمی از روزانه کار، نه برای تمام آن، به کارگر پرداخت کرده است. به این ترتیب مزد، کلیه آثار و نشانه‌های تقسیم زمان کار روزانه به زمان کار لازم و اضافی، تقسیم به کار پرداخت شده و پرداخت نشده را پنهان می‌کند. مزد چنین می‌نمایاند که برای تمام کاری که کارگر مزدبگیر صرف کرده است پرداخت به عمل آمده و به این شکل استثمار را در پرده ابهامی می‌پوشاند. آن‌چه نظام سرمایه‌داری را از کلیه جوامع استثماراری پیش از آن متمایز می‌سازد، همین است.

شکل‌های گوناگون فرد

در نظام سرمایه‌داری مزد شکل‌های گوناگونی پیدا می‌کند. زمان مزدی^۱، شکلی از مزد است که در آن پرداخت در ازای نیروی کار، بر اساس طول زمان کار (روز، هفته یا ماه...) صورت می‌گیرد.

برای آن‌که تصور درستی از «زمان مزد» در نظام سرمایه‌داری داشته باشیم باید آن را در رابطه‌ای که با طول روزانه کار دارد در نظر بگیریم. مثلاً سرمایه‌دار روزانه به یک کارگر ده دلار می‌پردازد و کارگر روزانه ده ساعت کار می‌کند. قیمت متوسط یک ساعت کار به این ترتیب یک دلار است. فرض کنید سرمایه‌دار طول زمان کار روزانه را از ده ساعت به دوازده ساعت افزایش دهد. در این حالت قیمت یک ساعت کار از یک دلار به ۸۳ سنت کاهش خواهد یافت. به این ترتیب روشن است که روش زمان مزدی، برای سرمایه‌دار وسیله‌ای برای تشدید استثمار است. علاوه بر روش «زمان مزدی» شکل دیگری از مزد نیز وجود دارد که روش کار مزدی می‌باشد.^۲

شکلی از مزد که در آن میزان عایدی کارگر به کمیت اشیاء یا قطعاتی بستگی دارد که وی در یک واحد معین زمان (یک ساعت یا یک روز) تولید می‌کند روش کار مزدی نامیده می‌شود (پرداخت به نسبت ثمرات کار).

پرداخت کارمزدی تغییر شکل یافته پرداخت زمان مزدی است. واقعیت این است که در تعیین میزان پرداختی برای هر قطعه، سرمایه‌دار اولاً زمان مزد روزانه کارگر و ثانیاً تعداد قطعاتی که قوی‌ترین و چابک‌دست‌ترین کارگران در طول یک روز تولید می‌کند را در نظر می‌گیرد.

اگر زمان مزد روزانه برابر ده دلار و تعداد قطعاتی که کارگر روزانه

تولید می‌کند ۲۰ عدد باشد، سرمایه‌دار برای هر قطعه ۵۰ سنت به کارگر می‌پردازد. به این ترتیب سرمایه‌دار اطمینان حاصل می‌کند که کارمزد از زمان مزد بیشتر نخواهد شد. سؤالی پیش می‌آید: اگر چنین است چرا سرمایه‌داران روش کارمزدی را معمول می‌سازند؟ زیرا برخی کیفیات در روش کار مزدی وجود دارد که گاهی این شیوه را برای سرمایه‌داران با صرفه‌تر و نافع‌تر از سایر شکل‌های مزد می‌سازد. مثلاً با کار مزد کیفیت کار در فراورده تمام شده بازرسی می‌شود. سرمایه‌دار در ازای فراورده‌هایی که از نظر کیفی ممتاز و متوسط هستند پرداخت می‌کند، لیکن برای فراورده‌هایی که از نظر کیفیت نامرغوب هستند چیزی نمی‌پردازد. این شکل مزد فشار و مشقت بیشتری به کارگر وارد ساخته و هر کارگری تلاش می‌کند برای دریافت پول بیشتر حاصل کار خود را افزایش دهد ولی به محض آن‌که کلیه کارگران بازده کار خود را بالا بردند، سرمایه‌دار میزان پرداختی برای هر قطعه را پایین می‌آورد؛ و این امر موجب ازدیاد سود او می‌گردد. به همین دلیل مارکس می‌گوید هر چه کارگر بیشتر کار کند مزد کمتری دریافت می‌کند.

سرمایه‌دار به تناسب اوضاع و احوال عینی و موجود خود، شکل‌های متفاوت پرداخت مزد را مورد استفاده قرار می‌دهد.

از نظر تاریخی زمان مزد، پیش از کارمزد پیدا شد. اولی در مراحل ابتدایی تکامل سرمایه‌داری، هنگامی که کارفرمایان موقعیت مناسبی برای افزایش ارزش اضافی از طریق طولانی کردن روزانه کار داشتند کاملاً رواج داشت. این شکل پرداخت، منافع و مزایای متعددی نصیب آنان ساخت، بعدها که طول زمان کار روزانه به وسیله قانون مشخص و محدود گردید، کارفرمایان نسبت‌هایی را که از روی تعداد قطعات ساخته شده به دست می‌آمد^۱ در پرداخت مزد وسیعاً مورد استفاده قرار دادند. در دوره

1. Time Wages

۲. Piece Wages که آن را «قطعه کاری» هم ترجمه کرده‌اند. (ن. ز.)

حاضر شاهد استفاده روزافزونی هستیم که از شکل‌های گوناگون سیستم پرداخت پاداش برحسب زمان^۱ به عمل می‌آید، به ترتیبی که در اواخر سال ۱۹۵۷ برابر هفتاد درصد کارگران صنعتی در ایالات متحده آمریکا انواع تغییر شکل یافته زمان مزد را دریافت می‌کرده‌اند.

علت این بازگشت از کارمزد به زمان مزد چیست؟ واقعیت این است که بسیاری از رشته‌های صنعت سرمایه‌داری معاصر، روش کار زنجیری^۲ با تسمه یا نوار نقاله‌ای را که با سرعت معینی حرکت می‌کند، مورد استفاده قرار داده‌اند. این بدان معناست که سرعت تولید به کارگر ارتباطی ندارد. بلکه به وسیله سرعت دائم‌التزاید نوار نقاله^۳ یا طبیعت خاص تکنولوژی تولید تعیین می‌گردد. این تشدید وحشتناک کار، هیچ‌گونه افزایش مزدی برای کارگران به همراه ندارد.

اغلب اوقات در یک کارگاه تولیدی واحد، شکل‌های پرداخت زمان مزد و کارمزد، هر دو مقارن با یکدیگر مورد استفاده واقع می‌شوند. در نظام سرمایه‌داری این هر دو شکل مزد تنها طرق گوناگونی برای تشدید استثمار کارگران هستند.

سرمایه‌داران که در پی ارزش اضافی افزون‌تر، در تلاش‌اند نظام‌های گوناگون توان‌فرسایی^۴ را نیز در سازمان تولید و پرداخت مزد به کار می‌برند. اساس این روش‌ها آن است که با جبر و فشار حداکثر ممکن کار را از کارگر در مدت زمان معینی بکشند. در پرداخت مزد ده‌ها شکل مختلف از سیستم‌های توان‌فرسایی وجود دارد.

یکی از نخستین روش‌های این نوع، تایلواریسم است که به نام یک مهندس امریکایی به اسم، ف. تایلوور که مبدع آن است نامگذاری شده

1. Time Rate Bonus 2. Flow system 3. Conveyor Belt

۴. Sweating، Sweating System به معنای از نفس انداختن یا عرق کسی را درآوردن است. برای Sweating System دنبال یک برگردان مناسب فارسی بودم. این اصطلاح را زنده‌یاد سعید سلطان‌پور پیشنهاد کرد. (ن. ز)

است. اساس تایلواریسم به قرار زیر است:

قوی‌ترین و چابک‌دست‌ترین کارگران کارگاه تولیدی را که به وسیله سرمایه‌دار دست‌چین شده‌اند، وادار می‌سازد که با حداکثر ممکن شدت، کار کنند. زمان هر حرکت جداگانه کارگر برحسب ثانیه و اجزای ثانیه اندازه‌گیری می‌شود. آنگاه داده‌های حاصل نزد هیئت فنی مخصوصی فرستاده می‌شود که هیئت مزبور پس از بررسی آن‌ها یک رژیم تولیدی و ضابطه زمانی برای تمام کارگران مؤسسه تولیدی مربوطه مقرر می‌کند. دو نوع نرخ یا ضابطه برای پرداخت وضع می‌گردد. نرخ بالاتر برای آن‌هایی که از عهده کار مزبور برمی‌آیند و نرخ بسیار پایین برای کسانی که نمی‌توانند از عهده آن برآیند. این نظام مزد، موجب افزایش حاد بازده تولیدی کار می‌شود، در حالی که صورت مزدها خیلی به ندرت افزایش می‌یابد به طوری که نسبت استثمار کار به طور خارق‌العاده‌ای بالا می‌رود. شکل دیگری از سیستم توان‌فرسایی، فوردریسم است. فوردریسم نیز همان هدف، یعنی استخراج بالاترین مقدار ممکن کار از کارگر را دارد. این شیوه با تسریع زنجیر یا نوار نقاله عملی می‌شود. برای مثال، در حالی که فرضاً پیش از این، سرعت نوار نقاله دقیقه‌ای سه متر بوده است، اکنون به چهار یا پنج متر تسریع می‌گردد. در این وضعیت کارگر خواه ناخواه مجبور است با شدت بیش‌تری کار کرده و انرژی زیادتری مصرف کند، لیکن مزد او در سطح قدیم باقی مانده و جبران انرژی مصرف شده را نمی‌کند. نتیجه این امر آن است که بسیاری از کارگران در چهل یا چهل و پنج سالگی سلامت خود را از دست می‌دهند و به وسیله کارفرما اخراج می‌شوند.

علاوه بر این ساده‌تر شدن عملیاتی که بر روی نوار نقاله باید انجام گیرد، به سرمایه‌داران امکان می‌دهد تا کارگران فاقد تخصص و تجربه را به کار گرفته، نرخ‌های پایین‌تری برای پرداخت به آن‌ها تعیین کرده و به این ترتیب سود بیشتری به چنگ آورند.

در این زمینه باید از طرح تسهیم سود^۱ نیز نام برد. در این مورد، سرمایه‌دار به کارگرانی که در قبال مزد برای کار اجیر می‌سازد، اطلاع می‌دهد که به آن‌ها کمتر از کارفرمایان دیگر پرداخت خواهد کرد، ولی در پایان هر سال، وقتی ترازنامه کار تنظیم و تهیه شد، آن‌هایی که خوب کار کرده باشند سهمی از سود دریافت خواهند کرد.

مزد اسمی و مزد واقعی

در مراحل نخستین تکامل سرمایه‌داری، مزد به ندرت به صورت پول به کارگران پرداخت می‌شد. سرمایه‌دار کارگران را در چنان موقعیتی قرار می‌داد که مجبور می‌شدند غذا و کالاهای مصرفی را به صورت اعتباری از فروشگاه کارخانه بگیرند. در پایان ماه یا فصل سرمایه‌دار، میزان عایدی کارگر و مقدار کالایی را که دریافت کرده بود محاسبه می‌کرد و با تفریق بدهی از عایدی، کارگر درمی‌یافت که یا ابداً پولی نمی‌تواند دریافت دارد یا مبلغ بسیار ناچیزی برایش مانده است.

در عصر حاضر پرداخت جنسی مخصوصاً در کشورهایی که از نظر اقتصادی توسعه نیافته‌اند متداول است. لیکن در کشورهای توسعه یافته سرمایه‌داری، در حال حاضر مزد پولی شکل رایج پرداخت است.

مزدی که میزان آن برحسب پول تعیین شده باشد مزد اسمی نامیده می‌شود. لیکن مزد اسمی نمی‌تواند سطح واقعی پرداختی را که کارگر دریافت می‌کند نشان دهد. برای تعیین این سطح پرداخت، مفهومی که به نام مزد واقعی معروف است به کار می‌رود. مزد واقعی مزدی را گویند که برحسب اسباب معیشت کارگر بیان شود. به‌طور خلاصه مزد واقعی نشان می‌دهد که چه اسباب معاش و چه مقدار از آن را یک کارگر

می‌تواند با پولی که به دست می‌آورد برای خود و خانواده‌اش خریداری کند.^۱

در تعیین مزد واقعی باید مقدار مزد اسمی، قیمت کالاهای مصرفی و خدمات، فشار مالیات‌ها، اجاره و هزینه ثابت عمومی را در نظر گرفت. هر چه سرمایه‌داری بیشتر تکامل می‌یابد مزد واقعی بیشتر میل به نقصان می‌کند.

کاهش مزد واقعی در نظام سرمایه‌داری معلول چند علت است. نخستین این علل افزایش قیمت‌ها است. مزد اسمی کارگر هم ممکن است اندکی افزایش یابد ولی اگر قیمت کالاها به نسبت بیشتری بالا رود در آن صورت کارگر قادر به خرید همان مقدار کالایی که قبلاً می‌خرید، نیست؛ یعنی مزد واقعی او کاهش یافته است. این درست همان چیزی است که در حال حاضر در کشورهای سرمایه‌داری در حال وقوع است. قیمت‌ها سریع‌تر از مزدها افزایش می‌یابند. مثلاً در فرانسه طی دوره بین سال‌های ۱۹۳۸ و ۱۹۵۴ قیمت کلیه انواع کالا بیش از ۳۲ برابر افزایش یافت در حالی که مزد پولی فقط ۲۱ برابر افزایش یافته است. نتیجه آن شد که در ۱۹۵۹ کارگران فرانسوی قادر به خرید همان مقدار کالایی که در سال ۱۹۳۸ تهیه می‌کردند، نبودند.

علت دیگر کاهش مزد واقعی کارگران، افزایش مالیات‌ها و هزینه‌های ثابت عمومی است (اجاره مسکن، گرمایش، روشنایی و سایر هزینه‌ها...). افزایش این پرداخت‌ها موجب کاهش قابل توجهی در مزد واقعی کارگر شده است. مثلاً در ایالات متحده آمریکا مالیات‌های اخذ شده از مردم در سال ۱۹۵۹ تقریباً ۱۲ برابر بیش از سال ۱۹۳۹ بوده است و در سال ۱۹۵۸ اجاره‌ها به ۲۵ تا ۳۰ درصد درآمدها بالغ می‌گردیده است. جرایم کار نیز میزان مزد واقعی را می‌کاهد.

۱. در سال‌های اخیر در ایران شکلی از مزد واقعی زیر عنوان «سبد خانوار» مورد بحث قرار داشته است.

این‌ها بعضی از علل کاهش مزد واقعی طبقه کارگر در کشورهای سرمایه‌داری می‌باشند.

در کشورهای سرمایه‌داری در مقابل کار مساوی مردان با زنان، پرداخت مساوی به عمل نمی‌آید. زنانی که همان کار مردان را انجام می‌دهند مزدی دریافت می‌کنند که به میزان قابل ملاحظه‌ای کمتر از مردان است.

مزد متوسطی که به کارگران زن پرداخت می‌شود در ایالات متحده آمریکا ۳۰ تا ۴۰ درصد، در فرانسه ۱۵ تا ۲۰ درصد و در ژاپن ۳۵ تا ۴۰ درصد کمتر از مزد متوسط مردان است. این مابه‌التفاوت مزد پرداختی مردان و زنان، سالیانه برای سرمایه‌داران ایالات متحده به‌تنهایی چندین میلیارد دلار سود اضافی به بار می‌آورد.

تبعیضات نژادی منبع دیگری است برای منافع کلان سرمایه‌داران. مثلاً در ایالات متحده آمریکا کارگران سیاه‌پوست در شرایطی بدتر از کارگران سفیدپوست قرار دارند. بیشتر این کارگران به مشکل‌ترین و دردناک‌ترین و خطرناک‌ترین کارها گمارده می‌شوند، پرداخت در ازای کار سیاهان بسیار کمتر از پرداخت در ازای کار سفیدپوستان است.

سطح مزد در کشورهای گوناگون سرمایه‌داری یکسان نیست. این امر دلایل بسیاری دارد. البته نادرست خواهد بود که تصور کنیم سرمایه‌داران برخی کشورها نسبت به کارگران، نیک‌سیرت‌تر از سرمایه‌داران کشورهای دیگرند. سرمایه‌داران همه‌جا می‌کوشند مزدها را به پایین‌ترین حد ممکن کاهش دهند، ولی در مقایسه مزدها در کشورهای مختلف باید شرایط تاریخی را که در آن شرایط طبقه کارگر تشکیل شده، سطح حوایج و نیازمندی‌های سنتی این طبقه، هزینه‌های لازم برای فراگرفتن یک شغل تخصصی، بازده تولیدی کار، مبارزات اجتماعی و سایر شرایط مشخص‌کننده کشور مربوطه را در نظر گرفت.

مثلاً در ایالات متحده آمریکا نظام سرمایه‌داری در زمانی تکامل یافت که نیروی کار در بازار کم بود و این واقعیت موجب شد مزدها بیشتر

باشد. طبقه کارگر بریتانیا، زودتر از سایر کشورها در اروپا تشکل یافت تا به مقاومت در برابر سرمایه‌داران برخیزد، به همین دلیل مزد کارگران در بریتانیا در حال حاضر بیش از مثلاً ایرلند است.

مبارزه طبقه کارگر به خاطر مزد بیشتر

سرمایه‌داران تلاش می‌کنند عایدی کارگران را کاهش داده و مزد را در حدی تثبیت کنند که فقط حداقل ممکن ضروریات زندگی را تکافو کند. بورژوازی در جنگ خود بر علیه طبقه کارگر، از پشتیبانی و کمک دولت، قانون، کلیسا، مطبوعات، رادیو، تلویزیون و غیره برخوردار است. سرمایه‌داران در اتحادیه‌های کارفرمایان نیز، با یکدیگر متحد می‌شوند تا جبهه واحدی علیه کارگران به وجود آورده باشند.

از سوی دیگر کارگران نیز در اتحادیه‌های صنفی خویش برای مقابله با حملات سرمایه و بهبود موقعیت اقتصادی خویش متحد می‌شوند. در ۱۹۶۰ مجموع اعضای اتحادیه‌های صنفی کارگران سراسر جهان در اطراف ۱۸۰ میلیون دور می‌زد.

از این رقم، بیش از ۱۰۰ میلیون کارگر، وابسته قدراسیون جهانی اتحادیه‌های صنفی بودند.

سطح مزدها در نتیجه یک مبارزه سخت بین کارگران و سرمایه‌داران تعیین و تثبیت شده است. هر جا که کارگران در اعتصابات خویش آشتی‌ناپذیری و قاطعیت نشان دهند، معمولاً سرمایه‌داران بالاجبار وادار به توجه به خواسته‌های آنان و افزایش مزدهایشان می‌شوند. مبارزه کارگران برای بهبود شرایط زندگی خویش در حال حاضر در مهم‌ترین کشورهای سرمایه‌داری یعنی ایالات متحده آمریکا، بریتانیا، فرانسه، ایتالیا، آلمان غربی و ژاپن^۱ دامنه بسیار وسیعی پیدا کرده است. تنها در

۱. و در سال‌های اخیر کره جنوبی... و برخی دیگر از کشورهای آسیا و امریکای لاتین به

سال ۱۹۶۴ در حدود ۶۰ میلیون نفر در جنبش اعتصابی شرکت داشتند. تاریخ برای همیشه جنبش‌های کارگران فرانسه، اعتصاب معدنچیان بلژیک، اعتصاب طولانی کارگران فولاد و مهندسی ایتالیا که شامل ۱۲۵۰۰۰۰ نفر می‌شد، اعتصاب کارگران مهندسی انگلیس، و نظایر آن‌ها را به یاد خواهد داشت. در حال حاضر مبارزه کارگران در کشورهای سرمایه‌داری به‌خاطر حقوق اقتصادی و اجتماعی خویش، بیش از پیش حدت و شدت می‌یابد.

این مبارزه اقتصادی واجد اهمیت عظیمی است. معه‌ذا ضمن تأیید این واقعیت باید دانست که تنها مبارزه اقتصادی قادر نیست کارگران را از بند استثمار برهاند.

فصل چهارم

انباشت سرمایه و خراب‌تر شدن شرایط کارگران

پیش از این فاش ساختیم که ارزش اضافی، به‌وسیله سرمایه تولید می‌شود ولی سرمایه هم به نوبه خود از ارزش اضافی به وجود می‌آید. این امر چگونه صورت می‌گیرد؟ برای پاسخ دادن به این پرسش باید بعضی مسائل مربوط به مکانیسم بازتولید سرمایه‌داری را بیاموزیم.

۱. انباشت سرمایه و ارتش بیکاران

بازتولید و انباشت سرمایه

وقتی از تولید صحبت می‌کنیم، منظور ما روند ایجاد ثروت‌های مادی است. در نظام سرمایه‌داری، معنای این امر آن است که سرمایه‌دار وسایل تولید و نیروی کار را در بازار می‌خرد و آنگاه ثروت‌های مادی در جریان تولید به‌وسیله افراد و در نتیجه تلفیق این عوامل با یکدیگر ایجاد می‌شود. به این ترتیب، روند تولید به اتمام می‌رسد. اما آیا منظور از این گفته آن است که از این پس دیگر نیازی به تولید ثروت مادی نیست؟ خیر، منظور

→ توسعه سرمایه‌داری دست یافته‌اند و در نتیجه همین تغییرات، مبارزه اعتصابی کارگران نیز در آن‌جا شدت یافته است.

این نیست جامعه نمی‌تواند تولید ثروت مادی را متوقف سازد، زیرا با این کار موجودیت خود را به خطر خواهد انداخت. پس تولید باید همواره ادامه یابد یعنی همین مراحل، بارها و بارها تکرار شوند. این روند دائماً نو شونده و تکراری تولید ثروت مادی را، بازتولید می‌نامند.

بازتولید در هر جامعه‌ای صورت می‌گیرد، لیکن نیروهای محرکه بازتولید، در یک جامعه با جامعه دیگر تفاوت دارند. در نظام سرمایه‌داری، این نیروی محرکه، تعقیب ارزش اضافی از جانب سرمایه‌داران است. در این جامعه، ثروت مادی نه برای ارضاء نیازمندی‌های زحمتکشان، بلکه به این منظور تولید و بازتولید می‌شود که سرمایه‌دار بتواند سودی به دست آورد.

ارزش اضافی‌ای که سرمایه‌دار تصاحب می‌کند، طی روند تولید سرمایه‌داری ایجاد می‌شود؛ ولی ما باید نه تنها تصاحب ارزش اضافی، بلکه چگونگی استفاده از آن، یعنی این موضوع را هم که ارزش اضافی مورد بحث صرف چه چیزی می‌شود نیز مورد توجه قرار دهیم. اگر سرمایه‌دار، تمامی ارزش اضافی خود را صرف احتیاجات شخصی خود کند، با آن‌چه بازتولید ساده می‌نامند روبه‌رو هستیم. فرض کنید سرمایه‌داری، سرمایه‌ای به مبلغ ۲۰۰۰۰۰ دلار به کار انداخته که از این رقم، ۱۶۰۰۰۰ دلار سرمایه ثابت و ۴۰۰۰۰ دلار سرمایه متغیر است. با نرخ ارزش اضافی صد در صد، کالاهای تولید شده، ارزشی برابر ۲۴۰۰۰۰ دلار خواهند داشت. البته فرض این است که تمامی سرمایه ثابت در ارزش فراورده وارد شده است.

$$160000c + 40000v + 40000s = 240000$$

این ۲۴۰۰۰۰ دلار، شامل ۲۰۰۰۰۰ دلار سرمایه‌ای است که بدواً به کار رفته به اضافه ۴۰۰۰۰ دلار ارزش اضافی که با کار کارگران طی روند تولید ایجاد شده است.

چون در بازتولید ساده، تمامی ارزش اضافی صرف نیازمندی‌های

شخصی سرمایه‌دار و خانواده او می‌شود، در سال بعد هم روند بازتولید، در همان مقیاس سال پیش تجدید خواهد شد. وضع در سال سوم، سال چهارم و... نیز به همین منوال خواهد بود. اگرچه در بازتولید ساده، تولید ثروت مادی، بدون هیچ‌گونه تغییری در حجم آن تکرار می‌شود، اگر تحلیلی از آن به عمل آید، به افشای سرچشمه زراندوزی سرمایه‌داران، کمک می‌کند.

طی روند تولید، سرمایه‌ای که بدواً به کار رفته، بازتولید می‌شود و ارزش اضافی که سرمایه‌دار آن را به مصرف نیازمندی‌های شخصی خود می‌رساند نیز ایجاد می‌شود.

اگر سرمایه‌دار ارزش اضافی را تصاحب نمی‌کرد، موقعی می‌رسید که او کلیه سرمایه در آغاز به کار رفته را، به مصرف احتیاجات شخصی خود رسانده باشد. در مثال ما، سرمایه‌دار سالیانه ۴۰۰۰۰ دلار مصرف می‌کند و از آن‌جا که سرمایه پیش‌گذارده در آغاز، برابر ۲۰۰۰۰۰ دلار است، بنابراین ظرف پنج سال چیزی از آن باقی نمی‌ماند. لیکن، چنین چیزی صورت نمی‌گیرد، زیرا عملاً مقدار پولی که سرمایه‌دار صرف احتیاجات خصوصی خود می‌کند ارزش اضافی‌ای است که با کار پرداخت نشده کارگران ایجاد شده است.

منشأ اولیه سرمایه به کار رفته هر چه باشد، به همین نتیجه می‌رسیم که این سرمایه، قبلاً در جریان بازتولید ساده، به موقع خود ارزشی بوده است که به وسیله کار کارگران ایجاد و بدون هیچ عوضی، توسط سرمایه‌دار، تصاحب شده است.

از این‌جا یک نکته مهم می‌توان نتیجه‌گیری کرد و آن این‌که وقتی در جریان تحولات اجتماعی، طبقه‌ای از طبقه دیگری سلب مالکیت کرده و اموال و کارخانجات آنان را مصادره می‌کند، تنها آن‌چه را که کار نسل‌های پیشین او ایجاد کرده است پس می‌گیرد.

فرض کرده بودیم سرمایه‌دار، تمامی ارزش اضافی را صرف حواجی

شخصی خود می‌کند، ولی آیا این وضع می‌تواند همیشه دوام یابد. در مرحله ابتدایی تکامل سرمایه‌داری، در اغلب موارد چنین بود که سرمایه‌دار فقط تعداد کمی کارگر را استثمار کرده و گاهی خود نیز کار می‌کرد. با گسترش مؤسسات تولیدی سرمایه‌داری، وضع تغییر کرد. آن‌گاه سرمایه‌دار استثمار صدها یا هزاران کارگر را آغاز کرد. فرض کنیم سرمایه‌داری ۱۰۰۰ کارگر را اجیر کرده و به آن‌ها سالیانه مزدی به ارزش دو میلیون دلار می‌پردازد. این کارگران (با نرخ ارزش اضافی ۱۰۰٪) سالیانه بالغ بر دو میلیون دلار ارزش اضافی برای او تولید می‌کنند. در این حال، کارفرما دیگر نه تمام ارزش اضافی، بلکه فقط بخشی از آن را به مصرف احتیاجات شخصی خویش می‌رساند. بخش دیگر آن برای توسعه تولید، تهیه ماشین‌آلات و مواد خام بیشتر و خرید نیروی کار بیشتر، به مصرف می‌رسد. در چنین حالتی، ما باز تولید فزاینده یا انباشت سرمایه را داریم.

بیاید روند تبدیل ارزش اضافی به سرمایه را مورد بررسی قرار دهیم. فرض کنید سرمایه‌دار، یک سرمایه ۱۰ میلیون دلاری دارد. از این رقم، ۸ میلیون دلار را به عنوان سرمایه ثابت و ۲ میلیون دلار را به عنوان سرمایه متغیر به کار می‌اندازد. نرخ ارزش اضافی هم ۱۰۰٪ باشد. پس از پایان روند تولید، به فرض آن‌که تمام سرمایه ثابت، در ارزش فرآورده داخل شده باشد، کالاهایی به ارزش ۱۲ میلیون دلار تولید خواهند شد:

$$(۸۰۰۰,۰۰۰c + ۲۰۰۰,۰۰۰v + ۲۰۰۰,۰۰۰s)$$

فرض کنید سرمایه‌دار، در خصوص ارزش اضافی دو میلیونی، به ترتیب زیر تصمیم بگیرد:

یک میلیون دلار برای توسعه تولید: یک میلیون دلار برای مصرف شخصی. در عین حال، بخشی از ارزش اضافی که صرف توسعه تولید می‌گردد، به همان نسبتی که سرمایه پیش‌گذارده اولیه تقسیم شده بود،

یعنی $(۱ \div ۴)$ ، $(۲۰۰۰,۰۰۰v + ۸۰۰۰,۰۰۰c)$ به سرمایه ثابت و متغیر تقسیم می‌گردد.

نتیجه این است که در سال دوم، مؤسسه تولیدی با سرمایه‌ای بالغ بر یازده میلیون دلار $(۲۲۰۰,۰۰۰v + ۸۸۰۰,۰۰۰c)$ به کار مشغول خواهد بود. اگر نرخ ارزش اضافی ۱۰۰٪ باشد، در سال دوم، کالاهایی به ارزش سیزده میلیون و دویست هزار دلار تولید خواهند شد:

$$(۸۸۰۰,۰۰۰c + ۲۲۰۰,۰۰۰v + ۲۲۰۰,۰۰۰s)$$

در سال دوم، افزایشی در حجم تولید و افزایشی نیز در مقدار ارزش اضافی حاصل شده است؛ زیرا، بخشی از ارزش اضافی که در سال نخست به دست آمده بود، به سرمایه تبدیل گردیده است. بنابراین، ارزش اضافی، سرچشمه انباشت سرمایه است. از طریق کاپیتالیزاسیون یعنی تبدیل ارزش اضافی به سرمایه، سرمایه‌دار به‌طور روزافزون به میزان سرمایه خویش می‌افزاید.

عطش سیری‌ناپذیر سرمایه‌دار برای کسب ارزش اضافی و اندوختن ثروت، او را به توسعه دائمی دامنه تولید خود می‌کشاند. از سوی دیگر، رقابت، هر سرمایه‌داری را از بیم ورشکستگی به بهبود تکنیک و افزایش تولید وادار می‌سازد. خودداری از پیشبرد تکنیک و افزایش تولید یعنی واماندن از دیگران، و آنان که از دیگران عقب بمانند، شکار رقبای خود بوده و به‌وسیله آنان، غارت می‌شوند.

اگر سرمایه‌داران دائماً در حال افزایش دامنه تولیدند، آیا معنی این سخن آن نیست که بخشی از ارزش اضافی را که به مصرف شخصی‌شان می‌رسد، کاهش می‌دهند؟ خیر، چنین نیست. همان‌گونه که ثروت طبقه سرمایه‌دار افزایش می‌یابد، مقدار ارزش اضافی‌ای که سرمایه‌داران برای ارضاء نیازهای شخصی خویش مصرف می‌کنند، نیز افزایش می‌یابد. برای مثال، امروزه در ایالات متحده آمریکا، میلیونرها، در حدود ۲۵٪ درآمدهای خود را صرف نیازهای شخصی می‌کنند. بعضی خانواده‌های

میلیونر، مانسیون‌های^۱ مجلل و متعدد، کشتی‌های تفریحی گرانبها، هواپیماهای شخصی و دوجین‌ها اتومبیل شخصی لوکس دارند. زیاده روی و ولخرجی میلیونرهای آمریکا، امروزه، با این واقعیت روشن می‌شود که در هر یک از میهمانی‌های بزرگی که در هر فصل، به وسیله یکی از شصت خانواده‌ای که ثروتمندترین خانواده‌های ایالات متحده هستند، در این کشور برپا می‌گردد، چنان پول هنگفتی خرج می‌شود که یک خانواده پنج نفری معمولی آمریکایی می‌تواند با آن پول، بدون هیچ‌گونه کمبودی در سراسر طول حیات خویش زندگی کند. تمام این مراتب، این واقعیت را نشان می‌دهند که انگل‌مآبی و ولخرجی طبقه سرمایه‌دار، پا به پای انباشت سرمایه، بیشتر می‌شود.

نمایندگان اقتصاد عامیانه بورژوازی، انباشت سرمایه را مرهون عقل معاش و فکر اقتصادی سرمایه‌داران می‌دانند که از باب دلسوزی در راه خیر و صلاح جامعه بنا به ادعا، در نیازمندی‌های خود صرفه‌جویی کرده و بر خود تنگ می‌گیرند.

هوچی‌ترین و پرمدع‌ترین حامی این نظریه، اقتصاددان انگلیسی قرن نوزدهم، «سینور» بود. وی رسماً اعلام کرد: «من به جای واژه سرمایه که آن را یکی از اسباب تولید می‌دانند، واژه امساک را به کار می‌برم».

در خصوص این «امساک»، فرزانه بزرگ قرن نوزدهم، از روی طنز خاطر نشان ساخت که، سرمایه‌دار وقتی در نیازمندی‌های خود صرفه‌جویی کرده و بر خویش سخت گرفته است، که به جای آن‌که خودش از موتورهای بخار، راه‌های آهن، کودهای شیمیایی و نظایر آن استفاده کند، این افزار کار را به کارگران «قرض بدهد». وی ضمن افشای واقعیت این معاذیر ناموجه، با تمسخر یادآور شد که به نظر می‌رسد محبت ساده‌انسانی ایجاب می‌کند که با محروم کردن سرمایه‌دار از حق

۱. مانسیون به عمارت‌های بزرگ و چند طبقه‌ای گفته می‌شود که هر یک شامل چند دستگاه جداگانه می‌باشد. (ن. ز.)

مالکیت وسایل تولید، او را از این «فداکاری‌های پرمشقت و دردناک» رها سازند.

در پایان قرن نوزدهم، نظریه سینور، به شکل دیگری به وسیله آلفرد مارشال اقتصاددان انگلیسی و توماس کارور، اقتصاددان آمریکایی که فقط واژه امساک را با لغات «امید به آینده» و «انتظار» عوض کرده بودند، از نو احیا شد.

هدف تمامی این نظریات، توجیه نظام سرمایه‌داری و استثمار سرمایه‌داری است. در واقع انباشت سرمایه و میزان انباشتگی آن، نه آن‌طور که نظریه پردازان بورژوازی می‌گفتند، به «امساک» سرمایه‌دار، بلکه به استثمار کارگران بستگی دارد. برای مثال سرمایه‌ای را با $(2000 + 8000)$ در نظر بگیرید. این سرمایه، با نرخ ارزش اضافی ۱۰٪ برابر ۲۰۰۰s، و با نرخ ارزش اضافی ۲۰٪ برابر ۴۰۰۰s به بار خواهد آورد. در نتیجه، هر چه نرخ استثمار بالاتر باشد، ارزش اضافی تولید شده بیشتر و میزان انباشت سرمایه هنگفت‌تر است. درجه استثمار نیروی کار هم با تطویل روزانه کار، بالا بردن شدت کار و کاهش مزدها به سطح پایین‌تر از ارزش نیروی کار و غیره، افزایش می‌یابد.

افزایش بازده تولیدی کار، عامل مهمی است که انباشت سرمایه را تسریع می‌کند. این امر، کالاها را ارزان‌تر کرده و برای سرمایه‌دار: الف. کاستن ارزش کالای نیروی کار، که موجب می‌شود با همان مقدار قبلی سرمایه متغیر، مقدار بیشتری کار زنده و بکر به حرکت انداخته شود تا بازده بیشتر، و در نتیجه ارزش اضافی بیشتری بتواند تولید شود.

ب. افزایش مصرف شخصی او، بدون کاهش بخشی از ارزش اضافی که برای تولید فزاینده لازم است، و

پ. افزایش سریع حجم تولید با استفاده از ماشین‌های ارزان‌تر، بدون

افزایش ارزش اضافی‌ای که به عنوان سرمایه باید به کار رود، را ممکن می‌سازد.

و سرانجام، مقدار انباشت سرمایه، تحت تأثیر حجم سرمایه به کار رفته اولیه است. هر چه مقدار سرمایه بیشتر باشد، در صورتی که نسبت تقسیم آن به c و v ، ثابت بماند، حجم سرمایه متغیر نیز بیشتر خواهد بود. بنابراین میزان انباشت سرمایه با ثابت بودن سایر شرایط، با حجم سرمایه‌ای که در آغاز به کار رفته، مستقیماً متناسب است.

این‌ها عوامل اساسی‌ای هستند که میزان انباشت سرمایه را تعیین می‌کنند.

چگونه انباشت سرمایه در وضع کارگران تأثیر می‌کند؟ برای پاسخ دادن به این پرسش، باید نخست تا اندازه‌ای با نظریه ترکیب ارگانیک سرمایه آشنا شویم.

ترکیب ارگانیک سرمایه

مارکس در نظریه ارزش اضافی خود، تقسیم سرمایه را به سرمایه ثابت و متغیر فاش کرده و به این ترتیب، منشأ حقیقی ارزش اضافی را آشکار ساخته و بعداً نظریه ترکیب ارگانیک سرمایه را به این قضیه اضافه کرده است.

ترکیب سرمایه را می‌توان از دو نظر مورد بررسی قرار داد: یکی از نظر ماهیت ذاتی (مادی) آن و دیگری از نظر ارزش.

ترکیب سرمایه از نظر ارزش، به وسیله نسبت تقسیم سرمایه به دو جزء ثابت و متغیر آن تعیین می‌شود.

سرمایه‌ای که در روند تولید به کار می‌افتد، برحسب شکل مادی خود، بین وسایل تولید و نیروی کار تقسیم می‌گردد. ترکیب سرمایه که بر مبنای رابطه بین حجم وسایل تولید به کار رفته، و مقدار کار لازم برای به کار انداختن آن‌ها، تعیین شده باشد، ترکیب فنی سرمایه نامیده می‌شود.

این نسبت، به کیفیت تجهیزات فنی مؤسسه تولیدی مورد نظر بستگی دارد.

ترکیب از نظر ارزش (ترکیب ارزشی) و ترکیب فنی سرمایه دقیقاً به یکدیگر وابسته‌اند. به طور کلی هر تغییری که در ترکیب فنی سرمایه صورت گیرد، تغییری را در ترکیب سرمایه از نظر ارزش، ایجاد می‌کند. بنابراین، رابطه بین سرمایه ثابت و متغیر یعنی ترکیب سرمایه از نظر ارزش را، تا آن‌جا که با ترکیب فنی سرمایه تعیین می‌شود و تغییرات آن را منعکس می‌سازد، ترکیب ارگانیک سرمایه می‌نامند.

به این ترتیب، ترکیب ارگانیک سرمایه، نسبت c به v می‌باشد. مثلاً اگر سرمایه‌ای از $(۲۰۰۷ + ۸۰۰c)$ تشکیل یابد، ترکیب ارگانیک سرمایه $(۴:۱)$ خواهد بود. ترکیب سرمایه از نظر ارزش را نباید با ترکیب ارگانیک اشتباه کرد. اولی می‌تواند دائماً با نوسانات قیمت بازار وسایل تولید و نیروی کار، تغییر کند؛ ولی ترکیب ارگانیک سرمایه، تنها در اثر تغییرات ترکیب فنی، تغییر می‌یابد. همگام با رشد و تکامل سرمایه‌داری و انباشت روزافزون سرمایه، در ترکیب ارگانیک سرمایه هم ترقی مداومی صورت می‌گیرد. مثلاً، در صنایع تبدیلی در ایالات متحده آمریکا، ترکیب ارگانیک سرمایه به ترتیب در ۱۸۸۹ برابر $۴/۵:۱$ ، در ۱۹۳۹ برابر $۶:۱$ ، و در ۱۹۵۵ برابر $۸:۱$ بوده است.

این رشد ترکیب ارگانیک، نشان‌دهنده این واقعیت است که هر چه تولید تکامل بیشتری می‌یابد، در مقدار مواد خام، ماشین‌ها، کارافزارها و سایر تجهیزات در مقایسه با مقدار نیروی کار مصرف شده در تولید، افزایش بیشتری حاصل می‌شود. مثلاً در حالی که ترکیب ارگانیک سرمایه بدو $۱:۱$ بوده است بعدها به $۲:۱$ و سپس، $۳:۱$ ، $۴:۱$ ، $۵:۱$ و به همین ترتیب تغییر می‌یابد. معنی این سخن آن است که نسبت سرمایه متغیر به مجموع سرمایه از $\frac{1}{3}$ به $\frac{1}{4}$ ، $\frac{1}{5}$ ، $\frac{1}{6}$ ، و غیره کاهش یافته است. ولی از آن‌جا که تقاضا برای کار نه از روی کل سرمایه بلکه نسبت به بخش متغیر

آن تعیین می‌گردد، مفهوم تنزل نسبی سرمایه متغیر آن است که نسبتی که کارگران به آن نسبت به سوی تولید رانده می‌شوند، کم و کم‌تر شده و از نسبت انباشت سرمایه عقب می‌ماند.

نتیجه آن است که بخش دائم‌التزایدی از کارگران هیچ‌گونه کاری پیدا نخواهد کرد. آنان نسبت به احتیاجات انباشت سرمایه‌داری زاید، و بی‌کار می‌شوند. یک اصطلاح «جمیت اضافی» یا «جمعیت اضافی نسبی» تشکیل می‌شود، یعنی به این ترتیب مسئله بیکاری به وجود می‌آید.

وجود مداوم جمعیت اضافی نسبی، بیانی است از قانون کاپیتالیستی جمعیت. مفهوم اساسی این قانون، آن است که هر چه ارزش اضافی ایجاد شده، بیشتر باشد، انباشت سرمایه بیشتر و ترکیب ارگانیک آن بالاتر است. ولی هر چه انباشت سرمایه بیشتر و ترکیب ارگانیک آن بالاتر باشد، میزان نیروی کاری که به روند تولید جذب می‌شود، کمتر است.

ارتش ذخیره صنعتی و شکل‌های مختلف آن

در کشورهای سرمایه‌داری، کارگرانی که از روند تولید بیرون رانده می‌شوند، ارتش کارگران ذخیره را تشکیل می‌دهند.

علت اصلی تشکیل یک ارتش ذخیره، بالا رفتن ترکیب ارگانیک سرمایه است. ولی غیر از این، عوامل دیگری هم وجود دارند که رشد بیکاری را تشدید و تسریع می‌کنند. این عوامل عبارت‌اند از:

الف. ساعات کار بیشتر و شدت کار بالاتر - سرمایه‌داران از وجود ارتش بیکار بهره‌برداری کرده و آنان را که سرگرم کارند و اداری می‌سازند که کار دو یا سه کارگر را انجام دهند و این امر، ارتش ذخیره صنعتی را به سوی افزایش سوق می‌دهد.

ب. استفاده گسترده از کار زنان و کودکان - ابداعات فنی و ساده شدن عملیات کار، استفاده از زنان و خردسالانی را که به آن‌ها کمتر پرداخت

می‌شود، در تولید ممکن ساخته و کارگران مرد بالغ را که قبلاً مشغول کار بودند، بیرون می‌رانند.

پ. ورشکستگی و نابودی تولیدکنندگان جزء - هر چه سرمایه بیشتر انباشته می‌شود، این روند اهمیت بیشتری می‌یابد. دهقانان و صنعتگرانی که مجبور به ترک فعالیت تولیدی شده‌اند، به این شکل، صفوف بیکاران را متورم می‌سازند.

وجود یک ارتش ذخیره کار در صنعت، به عنوان وسیله‌ای برای اعمال فشار منظم و سیستماتیک بر کارگران شاغل، اهمیت اساسی دارد. این ارتش ذخیره برای سرمایه‌داران امکان پایین آوردن مزدها را، با تهدید به اخراج و بالا بردن شدت کار، یعنی با تشدید استثمار کارگران، فراهم می‌سازد. علت توجه و علاقه سرمایه‌داران به وجود و حفظ درجه معینی از بیکاری، همین است.

جمعیت اضافی نسبی یعنی مسئله بیکاری، در کشورهای سرمایه‌داری شکل‌های مختلفی دارد. این پدیده دارای سه شکل اصلی است: روان، پنهان، و راکد. ببینیم هر یک از این سه چیست؟

جمعیت اضافی روان به توده‌ای از کارگران اطلاق می‌شود که گاهی در تولید جذب و زمانی دیگر به خارج از تولید رانده می‌شوند، به طوری که عموماً همیشه تعدادی بیکار وجود دارد. این کارگران، با گسترش تولید، با شروع کار مؤسسات تولیدی جدید، در تولید جذب می‌شوند و وقتی تولید کمتر شود، ماشین‌های تازه‌ای مورد استفاده قرار گیرند، مؤسسات تولیدی تعطیل شوند و غیره، آن‌ها از روند تولید بیرون رانده می‌شوند. این شکل بیکاری، رایج‌ترین نوع بیکاری در شهرها و مراکز صنعتی است.

جمعیت اضافی پنهان یا جمعیت اضافی فلاحتی، به مازاد ثابت کارگرانی اطلاق می‌گردد که در کشاورزی یافت می‌شوند. این مازاد از آن‌جا به وجود می‌آید که دهقانان جزء با قطعات کوچک و فقیرانه زمین

خود، بدون تأمین فردا، با بخور و نمیری که دارند، زندگی می‌کنند و برای فروش نیروی کار خود، اگر خریداری داشته باشد، همیشه آماده‌اند. در همین اثنا یک روند تجزیه طبقاتی و تشکیل طبقات تازه، در میان دهقانان صورت می‌گیرد: تجزیه این دهقانان به توانگر و بی‌چیز؛ و به این ترتیب طبقه‌ای نیز در کشاورزی با تعدادی کلان از زحمتکشانی که فقط به نیروی کار خویش متکی هستند و به عنوان کارگر کشاورزی برای بورژوازی روستایی کار می‌کنند، تشکیل می‌یابد. لیکن مزارع سرمایه‌داری که هر روز مقدار بیشتری از زمین را در دست خود متمرکز می‌سازند، به‌طور روزافزونی از ماشین استفاده می‌کنند، به‌طوری که کاهش مطلق در تعداد کارگران شاغل در کشاورزی به وجود می‌آید. از بیم گرسنگی، کارگران کشاورزی به شهرها و مراکز صنعتی روی آورده و در آنجا به خیل بیکاران اضافه می‌شوند.

شکل راكد جمعیت اضافی نسبی در موردی است که توده‌ای از کارگرانی که دارای هیچگونه کار منظم و مرتبی نیستند وجود داشته باشند. (افرادی که در صنایع بومی اشتغال دارند، فعله‌هایی که هر وقت کار برسد و هر کاری که پیدا شود، انجام می‌دهند و... غیره). سطح زندگی این کارگران به‌طور قابل ملاحظه‌ای پایین از سطح متوسط زندگی طبقه کارگر به‌طور کلی، قرار دارد.

علاوه بر این سه شکل اصلی، یک لایه باز هم پایین‌تر هم مشمول جمعیت اضافی نسبی می‌باشد. اینان شامل خانه‌بدوشان بی‌خانمان، مجرمین و محکومین، گدایان و نظایر آنان هستند.

همچنان‌که نظام سرمایه‌داری رشد و تکامل می‌یابد، جمعیت اضافی نسبی افزایش حاصل می‌کند. بیکاری در نظام سرمایه‌داری واقعیت انکارناپذیری است. بنابراین توجیه منشأ و علت وجود بیکاری و وظیفه‌ای است که در برابر اقتصاددانان بورژوازی قرار می‌گیرد.

نظریه مالتوس، نظریه‌ای که از بدینی به نوع انسان سرچشمه می‌گیرد اکثریت اقتصاددانان سرمایه‌داری سعی دارند وانمود سازند که بیکاری و فقر از قوانین ابدی طبیعت ناشی می‌شوند. در بین این اقتصاددانان مردی هم بود که با ارتجاعی‌ترین نظریه در سال ۱۷۹۸ ظهور کرد. وی یک کشیش انگلیسی به اسم مالتوس بود.

فرضیه اصلی مالتوس این بود که از همان آغاز جامعه بشری، جمعیت با تصاعد هندسی (۱، ۲، ۴، ۸، و غیره) افزایش یافته است، در حالی که وسایل و اسباب معاش به علت محدودیت منابع طبیعی با تصاعد عددی افزایش یافته‌اند (۱، ۲، ۳، ۴، و غیره). به نظر مالتوس، این نسبت نشان‌دهنده آن بود که توده‌های وسیع مردم جهان «زاید» هستند. آن‌ها نه غذا خواهند یافت و نه کار. این نتیجه از محاسبات جعلی آماری استخراج شده بود.^۱ علی‌رغم پوچی و بی‌پایگی نظریه مالتوس، بورژوازی آن را با

۱. «... این نوشته در نخستین شکل خود چیزی جز برداشت و رونویس از آثار دوفو، سرجیمس استوارت، تاون سند، فرانکلین، والاس، و دیگران نیست که مانند دبستانیان و آخوندان، طوطی‌وار بازگو شده است، و حتی محتوی یک جمله نیست که خود اندیشیده باشد. سر و صدای بزرگی که این اثر مناظره‌آمیز برپا نمود، تنها ناشی از منافع گروهی بود. انقلاب فرانسه، مدافعین پرشوری در کشور پادشاهی انگلستان یافته بود»

«اصل جمعیت»، که تدریجاً طی سده هیجدهم آماده شده بود و سپس در میان بحران اجتماعی بزرگی، با طبل و شپور به مثابه تریاق حتمی‌التأثیری علیه آموزش‌کنندگانه و دیگران اعلام می‌گردید، از طرف محافل متنفذ انگلستان با شادی تمام پذیرفته شد و به منزله خاموش‌کننده بزرگی تلقی گردید که هرگونه خواهش و رؤیای پیشرفت انسانی را نابود می‌ساخت. مالتوس که خود از موفقیت خویش دچار شگفتی شده بود، بعداً در عدد برآمد که مصالح سطحی جمع‌آوری شده طرح قدیمی خود را برتر کند و مطالب تازه‌ای که هیچ یک کشف مالتوس نبود بلکه فقط حجت الحاقی داشت، به آن بیفزاید. ضمناً متذکر شویم که مالتوس یا آن‌که خود کشیش کلیسای سلطنتی پادشاهی انگلستان بود، رهبانیت اختیار کرد؛ زیرا این یکی از شرایط عضویت در دانشگاه پروتستان کمبریج است که در آئین‌نامه آن گفته می‌شود «متأهل بودن اعضای کالج را مجاز نمی‌دانیم و آن‌که زن بگیرد خود به خود از عضویت کالج خلع می‌گردد». این، به نحو مساعدی مالتوس را از آخوندهای پروتستان متمایز می‌سازد، که یوغ رهبانیت

آغوش باز پذیرا شد. زیرا این نظریه، برای کلیه مصائب و فجایع سرمایه‌داری، توجیهی به‌شمار می‌رفت. بیکاری را می‌شد نتیجه افزایش مطلق و فوق‌العاده سریع تعداد کارگران قلمداد کرد. فقر نتیجه ازدیاد مطلق شکم‌هایی است که باید تغذیه شوند و عدم کفایت وسایل معاش. به نظر مالتوس، کارگران، نه با دگرگونی در نظام اقتصادی-اجتماعی خود، بلکه با خودداری از ازدواج و یا طرق مصنوعی کاهش زاد و ولد می‌توانند خود را از قید بیکاری، فقر و گرسنگی برهانند. علاوه بر این، مالتوس

مذهب کاتولیک را رأساً به دور افکنده‌اند و اجرای امر به معروف «تزایدوا و تکثروا» را به حدی مأموریت توراتی خاص خویش تلقی نموده‌اند که در همه جا به درجه و افعاً نابرابرند. به تکثیر نسل می‌پردازند، در صورتی که در همان حال «اصل جمعیت» را در میان کارگران موعظه می‌کنند. این نکته حاصلت لمانست که خطرات متألهین پروتستان یا بهتر بگوییم کلیسا، گناه نخستین یعنی سبب آدم را که لایس اقتصادی به تن آن کرده و به صورت «اشتهای معجل» درآوردند، منحصر به خود ساخته و اکنون نیز در انحصار دارند. به استثنای راهب و نیز «اورتس» که نویسنده بدیع و هوشمندی است، اکثر آنان که جمعیت‌آموزی پیش گرفته‌اند، کشیشان پروتستانند. مثلاً بروکنر... و سپس ملا والاس، ملاتاون سند، ملامالتوس و شاگردش سرکشیش ت. چالمرز را می‌توان نام برد. از جوجه‌کشیش‌های رونویس کن این سلاله، دیگر سخنی نمی‌گوییم. در ابتدا فلاسفه‌ای مانند هابس، لاک، هیوم و مردان سیاست و تجارت از قبیل توماس موروس، تمپل، سولی، دوویت، نورث، لای، و اندرلینت و فرانکلین به علم اقتصاد اشتغال داشتند و پزشکانی مانند پتی، باربون، ماندویل، و کنه نیز از لحاظ تئوریک با موفقیت تمام، به آن می‌پرداختند و حتی در اواسط قرن هیجدهم قدسی ماب توکر، که برای زمان خود اقتصاددان قابل ملاحظه‌ای است، از این‌که به مسائل مربوطه به «بت طلا و پول و ثروت» پرداخته است، طلب بخشایش می‌کند. بعدها است که دوران مداخله کشیشان پروتستان با «اصل جمعیت» فرا می‌رسد پتی، آن‌چنان که گویا این افراد پیشه‌تاه را پیش‌بینی می‌کرده است، در حالی که خود جمعیت را به مثابه پایه ثروت تلقی می‌کند، و مانند آدم اسمیت دشمن سرخت کشیشان است. می‌گوید: «آن‌جا که روحانیون بیشتر ریاضت می‌کشند، دین شکوفاتر است، همچنان‌که حقوق در آن‌جا شکوفنده‌تر است که وکلای مدافع گرسنگی می‌خورند» و لذا وی به کشیشان پروتستان توصیه می‌کند که اگر هم نمی‌خواهند دستور پولوس قدیس را به کار بندند و با رهبانیت «لفس‌کشی» نمایند لااقل بیش از آنچه عواید موجود کلیسای اسکان جذب دارد، کشیش تولید نکنند. یعنی اگر فرضاً در انگلستان و ایالت گال، فقط ۱۲۰۰۰ درآمد وجود دارد، تخم و ترکیه کشیش را به ۲۴۰۰۰ فقر رساندن کمال بی‌احتیاطی است...

مصائب و بدبختی‌هایی نظیر جنگ‌ها و بیماری‌های مسری را هم برای بشر خیر و رحمت می‌داند که سرانجام جمعیت اضافی را از میان برده و تعداد افراد نژاد انسان را با وسایل موجود معاش، متناسب می‌سازند. مردم ترقی‌خواه کلیه کشورها، در همان زمان بر علیه دکترین مالتوس علم مخالفت برافراشتند. از میان مخالفین این مکتب فکری که از نفرت به نوع انسان سرچشمه می‌گیرد، باید چرنیشفسکی و پیسارف، دموکرات‌های انقلابی روس را نام برد.

ادعای جعلی مالتوس، توسط مارکس در نظریه انباشت سرمایه‌ی وی، کاملاً بر ملا شده است. با این وجود، مالتوزیانسم هنوز در جهان سرمایه‌داری مورد حمایت است و مخصوصاً در ایالات متحده آمریکا، رواج و رونق دارد. فی‌المثل، در کتاب راه بقا^۱ که در ایالات متحده آمریکا به وسیله ویلیام وگت انتشار یافته، ادعا شده است که زمین‌گنجایش بیش از ۵۰۰ تا ۹۰۰ میلیون انسان را ندارد و بقیه همه زاید هستند و باید از شر آن‌ها راحت شد. در کتاب دیگری تحت عنوان: قدرت زاد و ولد انسانی، مشکل عصر جدید^۲ نوشته روبرت کوک^۳ رشد جمعیت، به عنوان تهدید وحشتناکی برای ادامه موجودیت انسان معرفی شده است.

علت واقعی و عملی بیکاری و فقر و گرسنگی در نظام سرمایه‌داری، به وسیله اندیشمندان پیشرو قرن نوزدهم به‌طور علمی آشکار شده است. این، شیوه تولید سرمایه‌داری و عطش انباشت سرمایه‌داری است که موجب بیکاری و گرسنگی زحمتکشان می‌گردد. برای رهایی از شر این رنج‌ها باید نظام ناسالمی را که این ابتلائات را به وجود آورده است، دگرگون کرد. تحولات اجتماعی اقتصادی قرن بیستم در بسیاری از کشورها، شاهد زنده و عینی این موضوع است.

1. Road to survival 2. Human Fertifity: The Modern Dilemma
3. Robert Cook

۲. قانون عمومی انباشت سرمایه‌داری

مفهوم اساسی قانون عمومی انباشت سرمایه‌داری

خراب‌تر شدن وضع کارگران و رشد بیکاری، ناشی از تأثیر و عمل قوانین طبیعی نیست، بلکه به وسیله قوانین تولید سرمایه‌داری قابل تبیین و بررسی می‌باشد. «هر قدر ثروت اجتماعی، سرمایه به کار افتاده و وسعت و انرژی رشد این سرمایه، بزرگتر و بنابراین کمیت مطلق طبقه کارگر و بازده تولیدی کار آن‌ها بیشتر باشد، ارتش ذخیره صنعتی هم بزرگتر است... لیکن هر قدر این ارتش ذخیره نسبت به ارتش فعال کار، بزرگتر باشد، همان قدر جمعیت اضافی قوام یافته و یکپارچه شده که فقر و تهیدستی‌اش با کار او نسبت مستقیم دارد، بزرگتر است. هر قدر دامنه لایه‌های «لازاروس لائتر»^۱ طبقه کارگر و ارتش ذخیره صنعتی وسیع‌تر باشد، مستمندسازی رسمی و علنی بیشتر است. این قانون عمومی و مطلق انباشت سرمایه‌داری است.»

قانون عمومی انباشت سرمایه‌داری بیان‌کننده این معنا است که انباشت سرمایه، رشد ثروت را در یک قطب یعنی در دست طبقه سرمایه‌دار، و رشد بیکاری و عدم تأمین طبقه کارگر را در قطب دیگر موجب می‌شود. قانون عمومی انباشت سرمایه‌داری، بیان ذاتی و عینی عمل قانون اصلی اقتصادی سرمایه‌داری، یعنی قانون ارزش اضافی است. این تعقیب ارزش اضافی است که منجر به انباشت ثروت، زندگی تجملی و لوکس، انگل مآبی و زیاده‌روی از جانب بورژوازی می‌شود. هر چه انباشت سرمایه توسط سرمایه‌داران بیشتر باشد، ارتش بیکاران وسیع‌تر شده و درجه استثمار کارگران شاغل بالاتر بوده و وضعیت مادی آنان بدتر

۱. Lazarus-Layers پایین‌ترین لایه‌های اجتماع: فرزندان، بیکاران، گدایان و مردم بیخانمانی که هر وقت هر کاری برسد می‌کنند، یا با پس‌مانده غذای دیگران، خود را سیر می‌کنند.

و خراب‌تر می‌شود. بنابراین، انباشت سرمایه و رو به خرابی گذاردن وضع طبقه کارگر، دو جنبه جدایی‌ناپذیر جامعه سرمایه‌داری هستند.

پسرفت مطلق و پسرفت نسبی وضع کارگران

با رشد و تکامل نظام سرمایه‌داری، یک روند مستمندسازی نسبی طبقه کارگر به وجود می‌آید، یعنی همان‌گونه که ثروت اجتماعی افزایش می‌یابد، سهم کارگران از ارزشی که دائماً در جامعه در حال تجدید تولید است (یعنی سهم آن‌ها از درآمد ملی) کمتر می‌شود، در حالی که سهم سرمایه‌داران افزایش می‌یابد.

کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته، ایالات متحده آمریکا، بریتانیا، فرانسه و نظایر آن نمونه‌های برجسته مستمندسازی نسبی و رو به افزایش کارگران را نشان می‌دهند. در سال ۱۸۹۰ سهم زحمتکشان آمریکا از درآمد ملی ۵۶ درصد بود، در ۱۹۲۳ این رقم به ۵۴ درصد رسید و امروزه کمتر از ۵۰ درصد است.

ولی در حالی که سهم کارگران از درآمد ملی در حال نزول است، سهم سرمایه‌داران پیوسته رو به افزایش می‌رود. در ایالات متحده طبقات سرمایه‌دار، بیش از نصف درآمد ملی را تصاحب می‌کنند، اگرچه آنان تقریباً از یک‌دهم جمعیت این کشور تجاوز نمی‌کنند.

مستمندسازی نسبی کارگران در تغییر نسبت مزد به سود که به زیان کارگران و به سود سرمایه‌داران است منعکس می‌باشد.

قانون عمومی انباشت سرمایه‌داری، گرایشی به سوی پسرفت مطلق وضعیت مادی کارگران، و مستمندسازی مطلق را موجب می‌گردد.

سرنوشت کارگر در نظام سرمایه‌داری این است که بدون هیچ‌گونه ضمانت و اعتمادی به آنچه پیش خواهد آمد، زندگی کند. انباشت سرمایه به‌طور دائم کارگر را به مزدور تبدیل کرده، او را به بازار کار رانده و از او یک موضوع استثمار می‌سازد. این انباشت سرمایه از طرفی بخش

وسیع‌تری از کارگران را به کار فوق‌العاده شاق و استثمار وحشیانه و حیوانی محکوم کرده، و از سوی دیگر یک ارتش عظیم از بیکاران به وجود می‌آورد.

مستمندسازی مطلق یعنی پسرفت شرایط زندگی و شرایط کار کارگران. چنان‌که مزد واقعی کاهش می‌یابد، هزینه زندگی بالا می‌رود، ارتش بیکار در شهر و حومه وسیع‌تر می‌شود، شدت کار افزایش می‌یابد، شرایط مسکن بدتر می‌شود و... غیره. اکنون بیاید چندتایی از این عوامل را بررسی کنیم.

در کشورهای سرمایه‌داری، هزینه زندگی روبه افزایش است. مثلاً اگر شاخص هزینه زندگی در سال‌های ۱۹۴۷-۴۹ در ایالات متحده آمریکا ۱۰۰ فرض شود، در ۱۹۵۰ شاخص مزبور ۱۰۳، در ۱۹۵۵ به ۱۱۵، و در ۱۹۶۰ به ۱۲۶/۴ رسیده است. نتیجه می‌گیریم که هزینه زندگی در ایالات متحده آمریکا بین سال‌های ۱۹۴۷ و ۱۹۶۱ برابر ۲۶/۴ درصد بالا رفته است. اگر شاخص هزینه زندگی سال ۱۹۳۸ بریتانیا را ۱۰۰ فرض کنیم در ۱۹۵۰ شاخص مزبور به ۱۸۵ و در ۱۹۵۵ به ۲۴۶ رسیده است. بنابراین هزینه زندگی در بریتانیا در ۱۹۵۵ دو برابر و نیم سال ۱۹۳۸ بوده است. هزینه زندگی از ۱۹۵۵ به بعد نیز دائماً بالا رفته است. اگر شاخص هزینه زندگی در سال ۱۹۵۶ برابر ۱۰۰ فرض شود در سال ۱۹۵۸ این رقم برابر ۱۰۹ و در سال ۱۹۶۰ برابر ۱۱۰/۷ بوده است.

یکی از عوامل مهم تعیین‌کننده گرایشی که در نظام سرمایه‌داری به سوی مستمندسازی مطلق طبقه کارگر وجود دارد، رشد بیکاری است. بیکاری توده‌ای در کشورهای سرمایه‌داری به صورت دائمی و مزمن درآمده است. غیر از کسانی که به کلی بیکارند، میلیون‌ها نفر جزئاً بیکار وجود دارند که فقط قسمتی از هفته یا قسمتی از روز را کار دارند و بقیه را بیکارند. در ایالات متحده آمریکا، پس از جنگ جهانی دوم، تعداد سالانه کسانی که به کلی بیکار بودند، به ۲ تا ۳ میلیون نفر می‌رسید، ولی در سال

۱۹۶۲ این رقم به بیش از ۴ میلیون نفر رسید. در ایتالیا، در سال ۱۹۶۴ تعداد بیکاران به ۱/۲ میلیون نفر می‌رسید.

معنی بیکاری فقط محرومیت و تیره روزی آن‌هایی که کار ندارند نیست. این امر وضع تمام طبقه کارگر را بدتر می‌کند: زیرا سرمایه‌داران از پدیده مزبور برای پایین آوردن مزد کسانی که به کار مشغول‌اند هم استفاده می‌کنند.

یکی از قرائن پایین آمدن سطح زندگی کارگران، بالا رفتن دائمی شدت کار در کارگاه‌های تولیدی سرمایه‌داری است. تشدید مفرط کار توأم با فقدان مقررات لازم برای ایمنی، منجر به بروز توده‌گیر و دامنه‌دار سوانح صنعتی می‌شود. مثلاً، در ایالات متحده آمریکا، در هر سه دقیقه یک کارگر ضمن کار کشته یا ناقص‌العضو می‌شود و در هر ۱۱ ثانیه یک کارگر به نوعی زخمی می‌گردد. طبق داده‌های دفتر آمارهای کار ایالات متحده^۱، بین سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰ در حدود ۲۲ میلیون کارگر آمریکایی یعنی به‌طور متوسط سالیانه ۲ میلیون نفر قربانی این حوادث شده‌اند.

وقتی مسئله گرایش به سوی مستمندسازی مطلق را مورد بررسی قرار می‌دهیم، باید وضع زحمتکشان مستعمرات و کشورهای وابسته و نیمه مستعمره، جایی که امپریالیسم میراثی از فقر و مرگ و میر بی‌شمار، و نیز خرابی و مستمندسازی بین توده اصلی دهقانان و کارگران دستی به جا گذارده است را نیز، در تمام کشورهای سرمایه‌داری همواره در نظر داشته و به حساب آوریم.

این‌ها به‌طور خلاصه، معدودی از عواملی هستند که سبب مستمندسازی مطلق زحمتکشان در کشورهای سرمایه‌داری می‌شوند. مستمندسازی مطلق را نباید یک کاهش عمومی دائمی سال به سال و روز به روز سطح زندگی کارگران تصور کرد. سطح زندگی زحمتکشان در

1. U. S. Bureau of Labour Statistics

یک یا چند کشور ممکن است مقارن با یک کاهش عمومی سطح زندگی در اقتصاد سرمایه‌داری جهانی، بالا رود. وقتی موقعیت کارگران را در کشورهای سرمایه‌داری برآورد می‌کنیم، باید به خاطر داشته باشیم که سطح بهزیستی مادی طبقه کارگر در هر لحظه واحد، به وسیله رابطه نیروهای طبقاتی بین سرمایه‌داران و کارگران تعیین می‌شود. در سر تا سر تاریخ سرمایه‌داری، کارگران مبارزه آشتی‌ناپذیری را به خاطر بهبود شرایط زندگی خود انجام داده و پیش می‌برده‌اند. این مبارزه، عاملی است که علیه تنزل سطح زندگی کارگران تأثیر می‌کند.

جنبش اعتصابی در جهان سرمایه‌داری، سال به سال گسترش بیشتری می‌یابد. این جنبش، به خصوص در ایالات متحده آمریکا، دامنه وسیعی یافته است. مقایسه‌ای بین ده سال پیش از جنگ (۴۰-۱۹۳۱) و ده سال پس از جنگ (۵۵-۱۹۴۶) نشان می‌دهد که تعداد اعتصابات در ایالات متحده آمریکا از ۲۲۰۲۱ مورد، به ۴۳۱۵۹ مورد افزایش یافته و تعداد کارگرانی که در این اعتصابات شرکت داشته‌اند از ۹/۵ میلیون به ۲۶/۵ میلیون نفر رسیده است، در حالی که مجموع روزانه‌های کار که طی اعتصاب تلف شده از ۱۴۵ میلیون به ۴۳۴ میلیون افزایش یافته است. در سال ۱۹۶۲ در ایالات متحده آمریکا، بیش از ۳۵۰۰ اعتصاب صورت گرفت که تقریباً ۱/۵ میلیون نفر کارگر در آن شرکت داشتند. اعتصابات هر روز طولانی‌تر و آشتی‌ناپذیرتر از روز پیش می‌شوند.

در سراسر جهان سرمایه‌داری، تعداد کارگران و سایر شاغلینی که در جنبش اعتصابی شرکت داشته‌اند، از سال ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۴ از ۵۴ میلیون نفر به ۶۰ میلیون نفر افزایش یافته است. فعالیت‌های سیاسی طبقه کارگر نیز به طور دایمی و پیوسته افزایش می‌یابد. در حالی که در سال ۱۹۵۸ تقریباً ۴۳ درصد مجموع اعتصاب‌کنندگان تمام کشورهای سرمایه‌داری، در اعتصابات سیاسی شرکت داشتند، در سال ۱۹۶۲ سه چهارم آنان به اعتصابات سیاسی پیوستند.

اقتصاددانان بورژوازی و سوسیالیست‌های راست، نهایت تلاش خود را برای حفظ آبروی سرمایه‌داری به کار می‌برند و ضمن کوشش برای رد نظریه «پسرفت نسبی و مطلق وضع طبقه کارگر» در نظام کار مزدوری، نظریه‌های بسیار طرح کرده‌اند.

حق به جانب‌نماترین نظریه‌ای که در سال‌های اخیر در این باره تبلیغ شده است، تئوری «سرمایه‌داری مردم» می‌باشد که در حال حاضر، نظریه رسمی امپریالیسم برای فریب مردم است. مثلاً در ایالات متحده آمریکا آژانس اطلاعاتی دولتی مخصوصی مأمور تبلیغ این نظریه است و یکی از مقامات رسمی این آژانس اظهار داشته است: این، مطلب بسیار مهمی است که اصطلاح «سرمایه‌داری مردم» به این منظور وضع شده است که نشان دهد بین سرمایه‌داری امروز آمریکا و سرمایه‌داری صد سال پیش اروپا که اندیشمندان قرن نوزدهم آن را مورد بررسی قرار داده‌اند، تفاوت وجود دارد.

هواداران این نظریه اعلام می‌کنند که در نظام سرمایه‌داری، مزد کارگر چنان سریع افزایش می‌یابد که اختلافات طبقاتی بین کارگران و سرمایه‌داران پیوسته رو به کاهش است و سرانجام از میان خواهد رفت. کارگران با مزد خویش اتومبیل، خانه و سهام می‌خرند، پول‌های خود را در صندوق‌های پس‌انداز ذخیره می‌کنند و در بسیاری از مؤسسات تولیدی از سود کارگاه سهمی می‌برند. آنان ادعا می‌کنند که «سرمایه‌داری مردم»، «انقلابی در درآمدها» به وجود می‌آورد که موجب محدودتر شدن و کاهش یافتن اختلافاتی می‌شود که در نحوه زندگی توانگر و بی‌چیز وجود دارد، ضمن آنکه ثروت مادی به تساوی بین اعضای جامعه توزیع می‌گردد. نتیجتاً تعارض طبقاتی رفته‌رفته جای خود را به تساوی می‌دهد، در حالی که نظریات دیگری که در مورد روابط طبقات در جامعه سرمایه‌داری ابراز شده، ظاهراً غیرضروری است زیرا هر کارگری به شرط آن‌که صنعتگر و صرفه‌جو

باشد، خود می‌تواند به یک سرمایه‌دار تبدیل شود.

لیکن در عمل واقعیات انکارناپذیری وجود دارند که نشان می‌دهند نظریه «سرمایه‌داری مردم» ماهیتی جعلی و بی‌اساس دارد و اصولاً قابل اعتنا نیست.

بهترین گواه این مدعا، رشد و توسعه مبارزه اعتصابی زحمتکشان است. گرایش تاریخی انباشت سرمایه‌داری

بنیانگذاران سوسیالیسم علمی پس از تحلیل دقیق و کامل انباشت سرمایه، گرایش تاریخی انباشت سرمایه‌داری را نشان دادند.

نقطه عزیمت برای پیدایش مالکیت سرمایه‌داری، مالکیت خصوصی تولیدکنندگان جزء کالا بوده است.

تولید کالا به مقیاس جزء در دوره زمینداری آغاز به فروپاشی کرد و عناصر سرمایه‌داری را به وجود آورد ولی این روند فروپاشی خیلی کند بود. این روند با سلب مالکیت اجباری از تولیدکنندگان جزء کالا در دوره انباشت ابتدایی سرمایه تسریع شد. نتیجه این سلب مالکیت آن شد که مالکیت سرمایه‌داری شکل مسلط و معمول مالکیت گردید.

روابط بورژوازی تولید که به این ترتیب به وجود آمد و بر اساس مالکیت خصوصی بزرگ مقیاس و وسایل تولید مبتنی بود، تکامل سریع نیروهای مولد را جلو انداخت: ترقیات فنی حاصل شد و کار صدها و هزارها کارگر در کنار یکدیگر جمع شد و تولید یک خصلت اجتماعی به خود گرفت.

این خصلت اجتماعی تولید تحت تأثیر قوانین اقتصادی‌ای که ذاتاً در نظام سرمایه‌داری وجود دارند استحکام بیشتری یافت. قانون اصلی اقتصادی نظام سرمایه‌داری یعنی قانون ارزش اضافی، استثمار دم افزون طبقه کارگر را به وجود آورد که انباشت دائم‌التشدید سرمایه را به دنبال خود داشت. روند انباشت سرمایه‌داری هم به نوبه خود ترکیب ارگانیک سرمایه را بالا برده و تولید در مقیاس وسیع را نتیجه می‌شود.

این روند اجتماعی شدن تولید پا به پای کاهش دایمی تعداد کلان سرمایه‌داران پیش می‌رود ولی آنان کمیت هر دم بیشتری از سرمایه اجتماعی را تحت کنترل خویش گرفته و ثمرات کار جمعی میلیون‌ها نفر از زحمتکشان را تصاحب می‌کنند.

هر چه سرمایه‌داری رشد و تکامل بیشتری می‌یابد، خصلت اجتماعی روند تولید با شکل خصوصی سرمایه‌داری مالکیت بیشتر تعارض و تضاد پیدا می‌کند. مالکیت خصوصی در راه تکامل فراتر نیروهای مولد به مانعی تبدیل می‌شود.

اجتماعی شدن کار به وسیله سرمایه پیش‌نیازهای عینی لازم برای تحول را فراهم می‌آورد، لیکن عمل قوانین بطنی نظام سرمایه‌داری از سوی دیگر پیش‌نیازهای ذهنی این تحول را فراهم می‌سازد. با رشد سرمایه و افزایش مقیاس و حجم تولید، کارگران از نظر تعداد دایماً افزایش می‌یابند و خود را از طریق مکانیسم تولید سرمایه‌داری متحد می‌سازند، سازماندهی می‌کنند و برای روزی آماده می‌سازند که باید تولید را در جامعه سوسیالیستی نوین اداره کنند. از طرفی طی روند انباشت سرمایه‌داری، بیکاری گسترش می‌یابد و وضعیت مادی طبقه کارگر خراب‌تر می‌شود و مبارزه آن شدت می‌یابد. طبقه کارگر بیش و بیشتر درمی‌یابد که تنها راه رهایی او از فقر و گرسنگی و استثمار، و به دست آوردن حقوق خویش، راهی است که به الغاء نظام سرمایه‌داری منجر شود.

به این ترتیب سرمایه‌داری خود پیش‌شرط‌های عینی و ذهنی لازم برای الغاء خویش را فراهم و آماده می‌سازد. نکته اصلی در گرایش تاریخی انباشت سرمایه‌داری همین است. آماده شدن همه شرایط لازم برای سلب مالکیت از دارایی‌های خصوصی سرمایه‌داری، سرنگونی نظام سرمایه‌داری و پیروزی سوسیالیسم.

فصل پنجم

تبدیل ارزش اضافی به سود و توزیع آن بین گروه‌های مختلف استثمارگر

۱. شکل‌های خاص سرمایه

در فصول گذشته روابط بین کارگران و سرمایه‌داران صنعتی را بررسی کردیم. قبلاً این واقعیت را یادآور شدیم که گروه‌های دیگری از سرمایه‌داران نیز وجود دارند. این گروه‌ها عبارتند از بورژوازی تجاری، بانکداران، سرمایه‌داران کشاورزی و زمینداران بزرگ. این‌ها همگی در استثمار طبقه کارگر سهیم‌اند و ارزش اضافی تولید شده به وسیله کارگران را میان خود تقسیم می‌کنند.

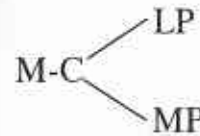
علت تقسیم بورژوازی به گروه‌های خاص را باید در شرایط عملی تولید سرمایه‌داری جست و جو کرد.

گردش دورانی سرمایه

سرمایه در یک حالت گردش دائمی است. توقف یا کند شدن گردش

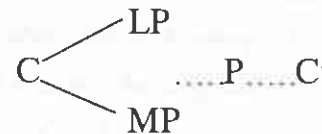
سرمایه یعنی کاملاً از دست رفتن یا کم شدن ارزش اضافی حاصله سرمایه دار.

سرمایه در جریان گردش خود از مراحل چندی می‌گذرد و شکل‌های گوناگونی پیدا می‌کند. سرمایه در مرحله اول خود در حوزه گردش، به صورت پول عمل می‌کند. سرمایه دار، در تدارک برای روند تولید سرمایه‌داری، با این پول وسایل تولید و نیروی کار خریداری می‌کند. گردش سرمایه در این مرحله را می‌توان با فرمول زیر نشان داد:



به این ترتیب سرمایه در اولین مرحله خود از شکل پولی به شکل سرمایه مولد درمی‌آید.

در مرحله دوم خود، سرمایه در حوزه تولید، عمل می‌کند. در این مرحله کار مزدوری، با وسایل تولید ترکیب می‌شود. کار کارگران، کالاهاى تازه‌ای به وجود می‌آورد که دارای ارزش تازه‌ای منجمله ارزش اضافی است. گردش سرمایه در این مرحله به ترتیب زیر است:



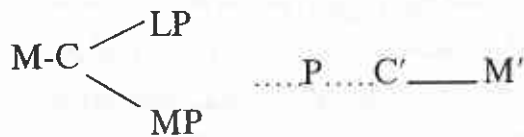
به این ترتیب در مرحله دوم سرمایه از شکل مولد خود به صورت کالا سرمایه (سرمایه به صورت کالا) درمی‌آید.

در مرحله سوم، سرمایه مجدداً در حوزه گردش عمل می‌کند. در این مرحله کالاهایی که تولید شده‌اند به فروش می‌روند و کالا سرمایه، به

سرمایه پولی تبدیل می‌شود. گردش سرمایه در این مرحله را هم می‌توان به شکل زیر نشان داد:



به این ترتیب سرمایه گردش خود را به شکل پولی آغاز کرده و پس از یک دوره، دوباره به شکل پولی درمی‌آید ولی سرمایه‌دار پولی بیش از آنچه در آغاز به گردش انداخته بود به دست می‌آورد. گردش سرمایه را به طور خلاصه می‌توان به شکل زیر نشان داد:^۱



این گردش سرمایه یعنی تغییرات پی در پی آن از شکلی به شکل دیگر، و گذشتن آن از این سه مرحله، مدار سرمایه نامیده می‌شود. مدار سرمایه شامل دو مرحله گردش و یک مرحله تولید می‌شود. نتیجه این‌که بازتولید سرمایه‌داری از وحدت روند گردش و روند تولید به وجود می‌آید. لیکن اگرچه این دو صورت با یکدیگر وحدت می‌یابند، تولید عامل تعیین‌کننده است زیرا طی این مرحله است که ارزش اضافی ایجاد می‌شود.

تشکیل شکل‌های مختلف سرمایه و گروه‌های مختلف سرمایه‌دار

شکل‌های سه‌گانه سرمایه یعنی سرمایه پولی، سرمایه مولد و کالا سرمایه با مراحل سه‌گانه مدار سرمایه صنعتی متناسب‌اند. همچنان‌که سرمایه‌داری رشد و تکامل می‌یابد هر یک از شکل‌های سرمایه با وضوح

1. M = Money C = Commodity LP = Labour Power MP = Means of Production

بیشتری از شکل‌های دیگر جدا و مشخص می‌گردد. سرمایه تجاری و سرمایه استقرایی از سرمایه‌ای که در تولید به کار رفته است جدا شده و از این پس اولی صرفاً در حوزه تجارت و دومی فقط در حوزه اعتبارات عمل می‌کند. این شکل‌های جداگانه سرمایه با گروه‌های مختلف بورژوازی یعنی صاحبان صنایع، بازرگانان و بانکداران تطبیق می‌کند.

نقش سرمایه‌داران صنعتی عبارت از تصاحب مستقیم کار اضافی طبقه کارگر یعنی ارزش اضافی است. نقش بازرگانان تبدیل کالا سرمایه به سرمایه پولی و نقش صاحبان سرمایه استقرایی متمرکز و جابه‌جا کردن سرمایه‌ای است که به شکل پولی موجود است.

هر گروه از سرمایه‌داران از ارزش اضافی‌ای که طبقه کارگر تولید کرده است برای خود سهمی برمی‌دارند.^۱

علاوه بر این گروه‌های سرمایه‌دار، دسته دیگری هم در بین طبقه استثمارگر وجود دارند که زمینداران می‌باشند. این گروه جای خاصی را در جامعه سرمایه‌داری اشغال می‌کنند، زیرا مالک یکی از مهم‌ترین وسایل تولید، یعنی زمین هستند. این‌ها نیز سهمی برای خویش از مجموع ارزش اضافی دریافت می‌دارند.

تفکیک اجزاء مختلف سرمایه جامعه به سرمایه‌های مستقل از یکدیگر، یعنی سرمایه صنعتی، سرمایه تجاری و سرمایه استقرایی و وجود زمینداران بزرگ، رقابت سخت و خشنی بین استثمارگران گوناگون برای تصاحب ارزش اضافی به وجود می‌آورد. ارزش اضافی تصاحب شده به وسیله هر سرمایه‌دار شکل سود را به خود می‌گیرد. سرمایه‌داران صنعتی سود صنعتی، بازرگانان سود بازرگانی، و بانکداران بهره وام به دست

۱. علاوه بر گروه‌های یاد شده بالا، در کشاورزی نیز سرمایه‌دارانی فعالیت دارند، ولی نیازی نیست که این سرمایه‌داران را هم به صورت گروه جداگانه‌ای طبقه‌بندی کنیم، زیرا علی‌الاصول این دسته از سرمایه‌داران به هیچ وجه با سرمایه‌داران صنعتی تفاوتی ندارند.

می‌آورند. زمینداران بزرگ نیز رانت ارضی به دست می‌آورند.

۲. سود متوسط و قیمت تولید:^۱

قیمت تمام شده و سود، نرخ سود

ارزش کالایی که در یک کارگاه تولیدی سرمایه‌داری تولید می‌گردد به سه بخش تقسیم می‌شود.

(۱) c - ارزش سرمایه ثابت (بخشی از ارزش که مربوط به ماشین آلات و تأسیسات است و ارزش مواد خام، سوخت و غیره)

(۲) v - ارزش سرمایه متغیر

(۳) s - ارزش اضافی

از این سه قسمت، سرمایه‌دار فقط دو قسمت اولی را پرداخته است و این دو قسمت، قیمت تمام شده^۲ او را تشکیل می‌دهند. بنابراین قیمت تمام شده سرمایه‌داری شامل مجموع مخارجی است که به صورت سرمایه ثابت و متغیر صرف شده است، یعنی: (c + v).

وقتی سرمایه‌دار کالایی را که در کارخانه‌اش تولید شده است می‌فروشد، ارزش اضافی به صورت مازاد بر قیمت تمام شده سرمایه‌داری ظاهر می‌شود. سرمایه‌دار برای تعیین میزان سودزایی کارگاه تولیدی خویش این مبلغ اضافی را در برابر سرمایه مصرف شده یا به کار رفته یعنی در مقابل قیمت تمام شده خویش قرار می‌دهد. ارزش اضافی با توجه به نسبت آن به مجموع سرمایه، شکل سود را به خود می‌گیرد. سود ارزش اضافی است که نسبت به مجموع مقداری که در تولید، سرمایه‌گذاری شده است در نظر گرفته شود و به صورت مازادی که به وسیله سرمایه مزبور تولید شده، ظاهر می‌گردد. اما عملاً واقعیت این است که سود ارزش اضافی است و فقط به وسیله بخش متغیر سرمایه

تولید شده است. به همین دلیل سود را شکل تغییر یافته ارزش اضافی می نامند.

سطح سودزایی یک کارگاه تولیدی سرمایه داری با نرخ سود اندازه گیری می شود. نرخ سود، نسبتی است به صورت درصد که مقدار ارزش اضافی را به مجموع سرمایه به کار رفته نشان می دهد. مثلاً اگر سرمایه به کار رفته $(C + V)$ برابر دوست هزار دلار باشد $(40000V + 160000C)$ و مقدار ارزش اضافی (S) طی یکسال بالغ بر ۴۰۰۰۰ دلار گردد، نرخ سود برابر خواهد بود با:

$$P' = \frac{S}{C+V} \times 100 = \frac{40000}{200000} \times 100 = 20\%$$

بین نرخ ارزش اضافی و نرخ سود باید تفاوت قایل شد. در هر کارگاه تولیدی نرخ سود همیشه کمتر از نرخ ارزش اضافی است. در مثال مورد بحث نرخ ارزش اضافی برابر خواهد بود با:

$$S' = \frac{S}{V} \times 100 = \frac{40000}{40000} \times 100 = 100\%$$

نرخ سود، نیروی محرکه تولید سرمایه داری است. نقش نرخ سود در نظام سرمایه داری به وسیله ت. ج. دانتینگ، که یک رهبر اتحادیه صنفی و نویسنده سیاسی نیمه قرن نوزدهم است، به طور خلاصه چنین بیان شده است:

«۱۰ درصد این نرخ کاربرد آن را همه جا تأمین می کند، ۲۰ درصد آن تولید شور و اشتیاق، ۵۰ درصد آن ایجاد تهور مثبت نموده و ۱۰۰ درصد آن امکان می دهد که تمام قوانین انسانی زیر پا گذارده شوند، و چون به ۳۰۰ درصد برسد، آنگاه هیچ جنایتی نیست که آن را انجام ندهند و هیچ خطری نیست که آن را پذیرا نشوند حتی اگر موجب آن گردد که مرتکب، به دار آویخته شود.»

این توصیف کاملاً با عمل سرمایه داران امروزی مطابقت دارد. زر و

زور میلیاردرهای امریکایی: مورگان راکفلر، دیوین و غیره با پشت پا زدن به کلیه حقوق و قوانین انسانی ایجاد و حفظ شده است.

تشکیل نرخ متوسط سود و قیمت تولید

اقتصاد سرمایه داری از تعداد زیادی واحدهای تولیدی مختلف که انواع کالاها را تولید می کنند تشکیل می شود. واحدهای تولیدی که فرآورده های مشابهی دارند، همگی تحت شرایط یکسانی کار نمی کنند. این واحدها از نظر حجم تولید، سطح تجهیزات فنی و سازمان تولید با یکدیگر تفاوت دارند. در نتیجه ارزش انفرادی کالاهای تولید شده کارگاه های مختلف یکی نیست. لیکن رقابت در یک رشته صنعتی منجر به این امر می شود که قیمت کالاها نه از روی هزینه خاص کاری که برای تولید در هر یک از این واحدها صرف شده و نه به وسیله ارزش خاص هر یک از آنها بلکه به وسیله ارزش بازار (اجتماعی) این کالاها تعیین می شود.

از آنجایی که قیمت کالاها براساس ارزش بازار آنها تعیین می شود، کارگاه هایی که سطح تکنولوژی و بازده تولیدی کار در آنها بالاتر است موقعیت مطلوب تری دارند. این گونه کارگاه ها، سود اضافی یا فوق سود^۱ دریافت می دارند. ولی تحت شرایط رقابت آزاد این وضعیت نمی تواند مدت زیادی دوام یابد. سود بیشتر همه را تطمیع می کند. سرمایه دارانی که مالک کارگاه های تولیدی هستند که سطح تکنیک آنها زیاد بالا نیست سعی می کنند سطح تکنولوژی خود را بالا برند. آنان اصلاحات فنی به عمل آورده، بازده تولیدی را افزایش داده و کار کارگران را تشدید می کنند. به این کیفیت، ارزش کالاهای تولیدی این گونه کارگاه ها تا حد ارزش کالاهای کارگاه های اخیرالذکر پایین خواهد آمد و از این پس،

همین ارزش است که ارزش بازار یا ارزش اجتماعی به حساب می‌آید. کارگاه‌هایی که قبلاً فوق سود دریافت می‌داشتند از این پس آن را نخواهند داشت، لیکن اصلاحات فنی جدید باز هم شرایطی برای این کارگاه‌ها یا کارگاه‌های دیگر به وجود خواهد آورد تا بتوانند فوق سود به دست آورند.

در جامعه سرمایه‌داری، علاوه بر رقابت درون یک رشته، رقابت بین رشته‌های مختلف یعنی بین سرمایه‌دارانی که سرمایه‌های خود را در رشته‌های گوناگون صنعت به کار انداخته‌اند نیز وجود دارد. این نوع رقابت موجب می‌شود که نرخ سود در رشته‌های مختلف صنعت برابر شود؛ یا به عبارت دیگر مقادیر مساوی سرمایه مقادیر مساوی سود به دست آورند.

بینیم مساوی شدن نرخ سود بین سرمایه‌داران چگونه صورت می‌گیرد. فرض کنید سه رشته صنعتی در جامعه‌ای داشته باشیم: چرم‌سازی، نساجی و مهندسی؛ و در این هر سه رشته یک مقدار یکسان سرمایه‌گذاری شده باشد. لیکن ترکیب ارگانیک سرمایه در این سه رشته تفاوت می‌کند. مقدار سرمایه به کار افتاده در هر یک از این رشته‌ها برابر ۱۰۰ واحد (فرضاً میلیون دلار) است. سرمایه صنعت چرم‌سازی شامل ۷۰ واحد سرمایه ثابت و ۳۰ واحد سرمایه متغیر، سرمایه صنعت نساجی شامل ۸۰ واحد سرمایه ثابت و ۲۰ واحد سرمایه متغیر و سرمایه صنایع مهندسی شامل ۹۰ واحد سرمایه ثابت و ۱۰ واحد سرمایه متغیر است. فرض کنید نرخ ارزش اضافی در هر سه رشته مساوی یکدیگر یعنی ۱۰۰٪ باشد. بنابراین در صنعت چرم‌سازی ۳۰ واحد، در نساجی ۲۰ واحد و در مهندسی ۱۰ واحد ارزش اضافی تولید خواهد شد. ارزش کالاها در نخستین رشته صنعتی برابر ۱۳۰، در دومی برابر ۱۲۰ و در سومی معادل ۱۱۰ واحد، و در هر سه رشته روی هم رفته مساوی ۳۶۰ واحد خواهد بود.

اگر کالاها به ارزش خود فروش روند در صنعت چرم‌سازی نرخ سود ۳۰٪ در نساجی، ۲۰٪ و در مهندسی ۱۰٪ می‌باشد. این شکل توزیع سود، به نفع سرمایه‌دارانی خواهد بود که در صنعت چرم‌سازی سرمایه‌گذاری کرده‌اند، نه کسانی که پول خود را در مهندسی به کار انداخته‌اند. تعقیب سود بیشتر، این دسته اخیر را وامی‌دارد تا سرمایه خود را از مهندسی به چرم‌سازی منتقل کنند. در نتیجه جریان یافتن سرمایه اضافی به چرم‌سازی در این رشته کالاهایی بیش از آنچه مورد تقاضا است تولید خواهد شد. قیمت کالاهای چرمی پایین خواهد آمد و کاهش متناسبی مثلاً ۲۰٪ در نرخ سود را موجب خواهد شد.

در همین اثنا تولید مهندسی هم کاهش می‌یابد ولی تقاضا برای کالاهای این رشته در سطح سابق باقی می‌ماند. تغییر نسبت عرضه و تقاضا به سرمایه‌داران مهندسی امکان می‌دهد تا قیمت فرآورده‌های خود را بالا برند. به تبع این افزایش، نرخ سود نیز مثلاً از ۱۰٪ به ۲۰٪ افزایش خواهد یافت.

به این شکل جریان یافتن سرمایه از یک رشته صنعتی به رشته دیگر موجب پیدا شدن یک نرخ متوسط سود و هم‌سطح شدن نرخ‌های گوناگون سود می‌گردد. سود متوسط، سود مساوی سرمایه‌های هم‌حجم است که در رشته‌های گوناگون صنعتی سرمایه‌گذاری شده‌اند. با تشکیل نرخ متوسط سود، کالاها دیگر نه به ارزش خود $(c + v + s)$ بلکه به قیمتی که شامل قیمت تمام شده و سود متوسط است یعنی $(c + v + p)$ به فروش خواهند رفت. قیمتی که مساوی با قیمت تمام شده کالا به اضافه سود متوسط باشد قیمت تولید نامیده می‌شود.

مساوی شدن نرخ‌های گوناگون سود و تبدیل آن‌ها به یک نرخ متوسط و تشکیل قیمت تولید را می‌توان به وسیله جدول زیر نمایش داد:

انحراف قیمت تولید از ارزش	قیمت تولید	نرخ متوسط سود٪	ارزش کالا	نرخ سود٪	ارزش اضافی	نرخ ارزش اضافی٪	ترکیب ارگانیک سرمایه	رشته صنعتی
-۱۰	۱۲۰	۲۰	۱۳۰	۳۰	۳۰	۱۰۰	۷۰c + ۳۰v	چرم‌سازی
	۱۲۰	۲۰	۱۲۰	۲۰	۲۰	۱۰۰	۸۰c + ۲۰v	نساجی
+۱۰	۱۲۰	۲۰	۱۱۰	۱۰	۱۰	۱۰۰	۹۰c + ۱۰v	مهندسی
-	۳۶۰	۲۰	۳۶۰	۲۰	۶۰	۱۰۰	۲۴۰c + ۶۰v	مجموع

همان‌گونه که جدول بالا نشان می‌دهد نرخ‌های مختلف سود، هم سطح شده و به یک نرخ متوسط تبدیل گردیده‌اند و قیمت‌های تولید از ارزش کالا انحراف حاصل کرده‌اند و در یک رشته صنعتی بالاتر از ارزش و در رشته دیگر پایین‌تر از ارزش تثبیت شده‌اند.

در صناعی که ترکیب ارگانیک سرمایه پایین است، (در مثال ما صنعت چرم‌سازی نماینده این‌گونه صنایع است) قیمت تولید کمتر از ارزش و سود کمتر از ارزش اضافی ایجاد شده است. در صناعی که ترکیب ارگانیک سرمایه متوسط باشد قیمت تولید با ارزش، و سود با ارزش اضافی برابر می‌شود؛ و در صناعی که ترکیب ارگانیک سرمایه بالا باشد (مهندسی در مثال ما) قیمت تولید بیشتر از ارزش، و سود بیشتر از ارزش اضافی تولید شده است. این مقدار مازاد قیمت تولید بر ارزش، به‌وسیله کارگرانی تولید می‌شود که در صناعی با ترکیب نازل ارگانیک سرمایه کار می‌کنند، لیکن به‌وسیله سرمایه‌داران صناعی که ترکیب ارگانیک سرمایه آن‌ها بالاتر است، تصاحب می‌گردد.

بنابراین کارگران نه فقط به‌وسیله سرمایه‌دارانی که آن‌ها را استخدام می‌کنند، بلکه به‌وسیله طبقه سرمایه‌دار، به عنوان مجموعه‌ای واحد، استثمار می‌شوند.

همه طبقه سرمایه‌دار از بالا بردن نسبت استثمار کارگران بهره

می‌برند، زیرا این امر موجب افزایش نرخ متوسط سود می‌گردد. به همین دلیل است که سرمایه‌داران در جامعه جبهه واحدی علیه کارگران به وجود می‌آورند.

ضمناً در آن سوی این کشمکش نیز، وضع به همین منوال است؛ زیرا، مبارزه بر علیه هر فرد سرمایه‌دار به‌طور منفرد و جداگانه، نمی‌تواند تغییری در موقعیت کارگران به وجود آورد.

اهمیت سیاسی بی‌حد نظریه سود متوسط در همین نتیجه‌ای است که از آن گرفته می‌شود. همان‌طور که دیده‌ایم در نظام سرمایه‌داری کالاها نه معادل ارزش خود بلکه به قیمت تولیدشان فروخته می‌شوند. لیکن معنی این امر آن نیست که قانون ارزش بر این موارد حاکم نباشد. قیمت تولید وجهی دیگر از ارزش است. برخی سرمایه‌داران کالاهای خویش را به قیمت‌های بیش از ارزش آن‌ها می‌فروشند و بقیه با قیمت‌های کمتر از ارزش آن‌ها، لیکن تمام سرمایه‌داران در مجموع، ارزش کالاهای خویش را به‌طور کامل دریافت می‌دارند و سود مجموع طبقه سرمایه‌دار با مجموع مقدار ارزش اضافی تولید شده در جامعه برابر است. در مقیاس تمامی جامعه، مجموعه قیمت‌های تولید با مجموعه ارزش‌های کالاها و مقدار سود با مقدار ارزش اضافی مساوی می‌گردد. به این طریق قانون ارزش از طریق قیمت‌های تولید عمل می‌کند.

گرایش نزولی نرخ سود

هرچه سرمایه‌داری بیشتر تکامل یابد، ترکیب ارگانیک سرمایه بالاتر می‌رود، یعنی حجم مواد خام، ماشین‌آلات و تجهیزات در کارگاه‌های تولیدی افزایش می‌یابد و در همین اثنا تعداد کارگران هم افزایش می‌یابد، اما نه به همان سرعت. بنابراین سرمایه متغیر کندتر از سرمایه ثابت رشد می‌کند. اما هر چه ترکیب ارگانیک سرمایه بالاتر باشد نرخ سود پایین‌تر است ولی معنی این گفته آن نیست که مجموع مقدار سود نیز کاهش یابد.

مثالی می‌زنیم: سرمایه‌جامعه‌ای که بالغ بر ۱۰۰۰۰۰۰ میلیون دلار از (۳۰۷ + ۷۰۰) تشکیل یافته است طی بیست سال دو برابر می‌شود یعنی به ۲۰۰۰۰۰۰ میلیون دلار بالغ می‌گردد. ترکیب ارگانیک سرمایه‌مزبور بالا رفته و به (۴۰۷ + ۱۶۰۰) می‌رسد. با نسبت ارزش اضافی ۱۰۰٪ مقدار سود در مورد اول برابر با ۳۰۰۰۰۰ میلیون دلار و در مورد دوم ۴۰۰۰۰۰ میلیون دلار می‌شود. در همین مدت نرخ سود از ۳۰٪ به ۲۰٪ کاهش یافته است. کاهش نرخ سود امری است اجتناب‌ناپذیر، همان‌طور که افزایش ترکیب ارگانیک نیز اجتناب‌ناپذیر است. معهذاً عوامل چندی وجود دارند که در جهت عکس این امر تأثیر می‌کنند.

عامل اصلی که با تنزل نرخ سود مقابله می‌کند، افزایش درجه‌ استعمار کارگران است. به مثال قبلی خود بازگردیم؛ فرض کنید در مورد دوم درجه‌ استعمار افزایش یافته و به ۲۰۰٪ رسیده باشد. در این حالت سود برابر ۸۰۰۰۰۰ میلیون دلار خواهد بود در حالی که نرخ سود $\frac{800000}{1600 + 400} \times 100 = 40\%$ می‌باشد و بنابراین تشدید استعمار کارگران موجب افزایش نرخ سود خواهد شد.

عوامل دیگری هم وجود دارند که با تنزل نرخ سود مقابله می‌کنند. از این قبیل‌اند: تنزل دادن مردها به سطح پایین‌تر از ارزش نیروی کار و صرفه‌جویی در سرمایه ثابت، با کاستن از هزینه‌های مربوط به بهداشت و وسایل زندگی کارگران و غیره.

با این حال تمامی این عوامل هم قادر به جلوگیری از تنزل نرخ سود نبوده، بلکه فقط موجب تخفیف و تعدیل آن شده و خصلت یک‌گرایش را به آن می‌دهند. گرایش نرخ سود به تنزل، تضادهای سرمایه‌داری را فوق‌العاده تشدید می‌کند. تضاد بین کارگران و سرمایه‌داران حادث‌تر می‌شود زیرا بورژوازی که سعی می‌کند تنزل نرخ سود را کم‌تر کند، استعمار کارگران را شدت می‌دهد. تضادهای داخل اردوگاه سرمایه‌داری نیز شدیدتر می‌شود. سرمایه‌داران سرمایه

خود را به جانب صنایعی که نرخ سود بالاتری دارند می‌رانند. این امر، موجب رقابت وحشیانه و خشنی بین سرمایه‌داران شده و در آخرین وهله برخی را به ورشکستگی و افلاس و بقیه را به ثروت‌های انباشته می‌رساند. همچنین تضادهایی که بین نیروهای سرمایه‌داری وجود دارند هم تشدید و تسریع می‌شوند. سرمایه به دنبال نرخ سود بالاتر از کشورهای که از نظر صنعتی توسعه یافته‌اند به کشورهای از نظر اقتصادی توسعه نیافته که در آن‌ها نیروی کار ارزان‌تر و ترکیب ارگانیک سرمایه پایین‌تر است، صادر می‌گردد.

قانون‌گرایش نزولی نرخ سود ضمن تشدید تضادهای سرمایه‌داری به وضوح بر طبیعت گذرا و از نظر تاریخی محدود‌العمر شیوه تولید سرمایه‌داری دلالت دارد.

۳. سود بازرگانی

سرمایه صنعتی و سرمایه تجاری

ارزش اضافی در روند تولید با کار کارگران ایجاد می‌شود. این ارزش اضافی در وهله اول به وسیله سرمایه‌دار صنعتی که مالک کارگاه تولیدی است تصاحب می‌شود. از دست اوست که کلیه گروه‌های دیگر طبقه سرمایه‌دار منجمله صاحبان سرمایه بازرگانی ارزش اضافی دریافت می‌کنند. ولی چرا سرمایه‌دار صنعتی بخشی از ارزش اضافی خود را به بازرگان واگذار می‌کند؟ در جامعه سرمایه‌داری کالاها برای فروش تولید می‌شوند؛ پس این کافی نیست که کالا فقط تولید شود، بلکه باید به فروش هم برسد. به عنوان یک قانون کلی، سرمایه‌دار صنعتی کالای خویش را به بازرگان می‌فروشد تا به وسیله او به مصرف‌کننده فروخته شود.

وظیفه سرمایه‌دار تجاری تبدیل کالا سرمایه، به سرمایه پولی است. اگر سرمایه‌دار تجاری‌ای وجود نداشته باشد، سرمایه‌دار صنعتی برای دایر کردن تأسیسات تجاری، استخدام فروشنده و غیره به سرمایه‌ای

اضافی نیازمند خواهد بود. لیکن صاحب کارگاه صنعتی تمام این امور را به بازرگان وامی‌گذارد. در مقیاس جامعه، سرمایه تجاری نماینده سرمایه مازادی است که از سرمایه صنعتی جدا شده و به شکل سرمایه سرمایه‌داران تجاری که بخشی از سود را دریافت می‌کنند، در مقابل سرمایه صنعتی قرار می‌گیرد. سودی که به آن‌ها می‌رسد به سود بازرگانی معروف است.

سرچشمه سود بازرگانی

سود بازرگانی بخشی از ارزش اضافی است که کارخانه‌دار در ازای فروش کالاها پیش تسلیم بازرگان می‌کند. سرمایه‌دار صنعتی کالاها را خویشتن را به قیمتی نازل‌تر از قیمت تولید به بازرگان می‌فروشد. آن‌گاه بازرگان آن کالاها را به قیمت تولید به فروش می‌رساند و با تصاحب مابه‌التفاوت حاصل، او نیز مانند صاحبان صنایع سود متوسط سرمایه خویشتن را دریافت می‌کند. اگر سود بازرگان کمتر از سود متوسط باشد تجارت به صورت حرقه غیرسودمندی درمی‌آید و بازرگان سرمایه خود را به صنعت انتقال خواهد داد. صاحبان صنایع و بازرگانان هر دو سود متوسط دریافت می‌کنند. لیکن معنی این سخن آن نیست که آنان مقادیر مساوی سود به دست می‌آورند. طبیعتاً سرمایه‌دار که به‌طور قابل ملاحظه‌ای بیشتر از آنچه بازرگان برای فروش کالاها سرمایه صرف می‌کند، در تولید سرمایه‌گذاری کرده است، مقدار بیشتری سود دریافت می‌کند. ولی این هر دو در ازای حجم مساوی سرمایه صرف شده مقادیر مساوی سود به دست می‌آورند.

ارزش اضافی وقتی به شکل سود بازرگانی درمی‌آید باز هم بیشتر در پرده استتار پنهان می‌شود. سرمایه بازرگان در تولید شرکت ندارد و این تصور واهی را به وجود می‌آورد که سود از خود تجارت یعنی در روند گردش به دست آمده است.

هزینه‌های گردش

جریان به فروش رساندن کالاها، نیازمند هزینه معینی است. این همان مخارجی است که هزینه‌های گردش نامیده می‌شود. دو نوع هزینه گردش سرمایه‌داری وجود دارد. هزینه‌های خالص گردش مستقیماً به روند خرید و فروش کالاها بستگی دارند. این هزینه‌ها شامل مخارجی است که برای تبدیل کالاها به پول و تبدیل پول به کالا مصرف می‌شود. همچنین قسمت بزرگی از هزینه پرداختی برای کار کارمندان تجارتي، اداره دفاتر تجارتي، و آگهی‌های تبلیغاتی و هزینه‌هایی که برای رقابت و معاملات قماري لازم است را شامل می‌شوند. هزینه‌های خالص گردش هیچ‌گونه ارزشی به کالاها نمی‌افزایند و سرمایه‌داران این هزینه‌ها را از محل ارزش اضافی که از سرمایه‌داران صنعتی به دست می‌آورند، تأمین می‌کنند. هزینه‌های خالص، بخش به مراتب بزرگتر هزینه‌های گردش را که در تجارت سرمایه‌داری لازم است تشکیل می‌دهند.

یکی از هزینه‌های ناشی از توسعه روند تولید، و گسترش آن به حوزه گردش هزینه‌ای است که صرف عملیاتی می‌شود که برای جامعه جنبه اساسی داشته و ارتباطی به جنبه‌های خاص اقتصاد سرمایه‌داری ندارند. این عملیات عبارت‌اند از انبارداری، دستکاری‌های تکمیلی، حمل و نقل و بسته‌بندی کالاها. یک فراورده تنها وقتی قابل استفاده است که به مصرف‌کننده ارائه شود. کاری که ضمن دستکاری‌های تکمیلی کالا و بسته‌بندی و حمل و نقل آن انجام می‌گیرد. ارزش تازه‌ای به ارزش موجوده قبلی کالاها می‌افزاید و به همین دلیل هزینه‌های گردش به هیچ وجه تفاوتی با هزینه‌های تولیدی ندارند.

در نظام سرمایه‌داری هزینه‌های گردش و بیش از همه و پیش از همه هزینه‌های خالص گردش مخصوصاً ارقام مربوط به آگهی‌های تبلیغاتی دائماً افزایش می‌یابد. در ۱۹۶۱ مخارجی که در ایالات متحده صرف تبلیغات تجارتي شده بود به ۱۲۰۰۰ میلیون دلار یعنی بیش از دو برابر

سال ۱۹۵۰ بالغ گردیده است. افزایش هزینه‌های گردش یکی از نشانه‌های رشد پدیده‌های انگلی در جامعه بورژوازی است. هزینه‌های گردش در کشورهای سرمایه‌داری تقریباً به $\frac{1}{3}$ مجموع معاملات خرده‌فروشی بالغ گردیده و برای زحمتکشان تحمیل سنگینی به شمار می‌رود.

شکل‌های مختلف تجارت سرمایه‌داری، تجارت خارجی

امروزه در اقتصاد سرمایه‌داری دو شکل اصلی بازرگانی داخلی وجود دارد: عمده‌فروشی و خرده‌فروشی. بازرگانی عمده‌فروشی، بازرگانی بین سرمایه‌داران است (بین صاحبان صنایع بازرگانان). بازرگانی خرده‌فروشی، فروش مستقیم کالاها به عامه مردم است. در بازرگانی عمده‌فروشی بازار مبادله کالاها^۱ حائز اهمیت بسیار است. این، نوع خاصی از بازار است که در آن بازرگانی بر اساس نمونه‌گیری به عمل آمده و عرضه و تقاضای کالاها در آن به مقیاس تمام یک کشور و اغلب به مقیاس تمام جهان سرمایه‌داری تمرکز می‌یابد.

بازرگانی خارجی شامل صادرات و واردات می‌شود. روابط بین این دو (در قیمت‌ها) موازنه بازرگانی را تشکیل می‌دهد. موازنه بازرگانی ممکن است مثبت یا منفی باشد. اگر صادرات یک کشور بیش از واردات باشد موازنه بازرگانی مثبت و اگر واردات بیش از صادرات باشد موازنه بازرگانی، منفی است.

سرمایه‌داران با فروش کالاها در بازارهای خارجی به افزایش تولید و بدان وسیله به افزایش سود خویش قادر می‌شوند. بازرگانی با کشورهای بی‌توسعه نظیر اقتصادی توسعه نیافته‌اند برای سرمایه‌داران کشورهایی که به توسعه صنعتی رسیده‌اند مخصوصاً سودآورتر است. علت این امر آن

1. Commodity Exchange

است که فرآورده‌های کارخانه‌ای، با قیمت‌های نسبتاً بالا به آن کشورها فروخته می‌شود در حالی که مواد اولیه خام با قیمت‌های پایین‌تر، از همین کشورها به دست می‌آید. بازرگانی خارجی وسیله‌ای است که با آن کشورهای پیشرفته بورژوازی، کشورهای توسعه‌نیافته را در وابستگی اقتصادی خویش نگاه می‌دارند.

۴. سرمایه استقرایی - شرکت‌های سهامی

سرمایه استقرایی و بهره پول

این فقط سرمایه بازرگانی نیست که طی گردش سرمایه مجزا و مستقل می‌شود، بلکه سرمایه پولی نیز وقتی به شکل سرمایه استقرایی درمی‌آید از سرمایه اصلی جدا می‌شود. این سرمایه پولی اضافی از کجا به وجود می‌آید؟ اگر یک سرمایه‌دار صنعتی کالاهای تمام شده خود را فرضاً به‌طور ماهانه بفروشد ولی مواد خام اولیه را فقط هر شش ماه یک بار خریداری کند، به مدت پنج ماه مداوم پول اضافی موجود خواهد داشت. اگر سرمایه‌داری به منظور تعویض و نو کردن قسمت‌های فرسوده سرمایه را کد خویش، در حال اندوختن پول باشد، او نیز موقتاً مدتی مبالغی پول اضافی خواهد داشت. زیرا این مبالغ را فقط چند سال دیگر برای خرید ماشین‌آلات جدید به مصرف خواهد رساند.

به عکس، در موارد دیگری سرمایه‌دار ممکن است به پول احتیاج داشته باشد مثلاً وقتی موفق به فروش کالاهای تمام شده خود نشده است، ولی برای خرید فوری مواد خام به پول نیازمند است.

در نتیجه یک زمان واحد یک سرمایه‌دار سرمایه پولی اضافی موقت دارد، در حالی که سرمایه‌دار دیگری به چنین سرمایه‌ای نیازمند است. سرمایه‌داری که پول موجود دارد، این پول را به سرمایه‌داران دیگر قرض می‌دهد تا موقتاً آن را به مصرف برسانند. سرمایه استقرایی سرمایه‌ای

است پولی که برای مدت زمان معینی در مقابل پاداش^۱ معینی به قرض داده شود که پاداش یاد شده را بهره می نامند.

بهره بخشی از سود است که سرمایه‌دار صنعتی یا بزرگان در ازای دریافت وام به سرمایه‌دار قرض‌دهنده تسلیم می‌کند. سرمایه‌دار صنعتی یا بزرگان با پولی که به قرض گرفته است در تولید یا در تجارت سرمایه‌گذاری می‌کند. بنابراین وجه افتراق سرمایه استقرایی با سرمایه صنعتی و بازرگانی در این است که این سرمایه به وسیله سرمایه‌داری که صاحب آن است، به کار برده نمی‌شود. سرمایه‌دار صنعتی با به کار بردن سرمایه‌ای که به قرض گرفته است به اجیر کردن کارگران و استخراج ارزش اضافی می‌پردازد. نامبرده بخشی از این ارزش اضافی را به شکل بهره به سرمایه‌دار وام‌دهنده می‌پردازد. بنابراین بهره وام‌ها هم شکل دیگری از ارزش اضافی است.

به این مثال توجه کنید. یک سرمایه‌دار صنعتی وامی به مبلغ ۱۰۰۰۰۰ دلار دریافت داشته است. با نرخ متوسط سود ۲۰٪ مجموع سود حاصله از این سرمایه ۲۰۰۰۰ دلار خواهد بود. از این سود سرمایه‌دار صنعتی به سرمایه‌دار وام‌دهنده بهره می‌پردازد. اگر میزان ربح وام، یا نرخ بهره ۳٪^۲ باشد، برای یک سرمایه ۱۰۰۰۰۰ دلاری از ۲۰۰۰۰ دلار سود آن، ۳۰۰۰ دلار بهره باید پرداخت شود. باقیمانده سود یعنی ۱۷۰۰۰ دلار به وسیله سرمایه‌دار صنعتی تصاحب می‌شود. این قسمت سود به نام سود مؤسسه تولیدی^۳ نامیده می‌شود.

نسبت تقسیم سود متوسط بین بهره پول و سود مؤسسه تولیدی، به موازنه عرضه و تقاضای سرمایه استقرایی بستگی دارد. هر چه تقاضا برای سرمایه پولی بیشتر باشد، نرخ بهره نیز بیشتر است و بالعکس هر چه

1. Consideration

۲. نرخ بهره نسبت مقدار بهره است به مقدار سرمایه‌ای که به وام داده شده است.

3. Profit of enterprise

تقاضا برای سرمایه پولی کمتر باشد نرخ بهره هم پایین تر است. از آنجا که بهره فقط قسمتی از سود متوسط است نرخ بهره نمی‌تواند از نرخ متوسط سود بیشتر باشد.

هر چه سرمایه‌داری بیشتر رشد و تکامل یابد، نرخ بهره گرایش نزولی بیشتری از خود نشان خواهد داد. این امر دو دلیل دارد:

۱. نرخ متوسط سود میل به نزول می‌کند.
۲. حجم مجموع سرمایه استقرایی از تقاضایی که برای آن وجود دارد، سریع تر رشد می‌کند.

اعتبارات سرمایه‌داری، بانک‌ها و سود بانکی

گردش سرمایه استقرایی به صورت اعتبار انجام می‌گیرد. اعتبار سرمایه‌داری به دو شکل است. اعتبار تجاری و اعتبار بانکی.

اعتبار تجاری، اعتباری است که وقتی صاحبان صنایع و بازرگانان کالاها را به یکدیگر به صورت اعتباری می‌فروشند و گذار می‌شود. فروشنده سفته‌ای دریافت می‌دارد که خریدار را معتقد می‌سازد مبلغ پول را در تاریخ معینی به وی بپردازد.

اعتبار بانکی اعتباری است که به وسیله بانکداران به سرمایه‌دارانی که در صنعت یا تجارت کار می‌کنند و گذار می‌گردد. اعتبار بانکی از سرمایه پولی اضافی‌ای که در بانک‌ها سپرده شده تأمین می‌شود.

در نظام سرمایه‌داری، بانک یک بنگاه سرمایه‌داری است که وظیفه آن این است که به عنوان واسطه بین وام‌گیرندگان و وام‌دهندگان عمل کند. وظیفه بانک‌ها جمع‌آوری سرمایه غیر فعال اضافی و درآمدها است به این منظور که آن‌ها را در دسترس سرمایه‌دارانی که سرگرم فعالیت هستند و همچنین در دسترس دولت بورژوازی قرار دهد. علاوه بر این، بانکداران مستقیماً در مؤسسات صنعتی و بازرگانی سرمایه‌گذاری کرده و به این ترتیب خود در عین حال به سرمایه‌داران شاغل و مستقیم تبدیل می‌شوند.

عملیات یک بانک مانند سایر مؤسسات سرمایه‌داری در راه یک هدف یعنی به دست آوردن سود انجام می‌گیرد. منشأ سودی که بانک‌ها به دست می‌آورند ارزش اضافی‌ای است که در تولید به وجود می‌آید. سود بانکی عبارت است از مابه‌التفاوت بین بهره‌ی دریافتی وام‌هایی است که بانک داده است، و بهره‌ای که بانک برای سپرده‌ها می‌پردازد. سپرده‌ها منابع اضافی موقت پول هستند که به وسیله‌ی سرمایه‌داران، بازرگانان، زمینداران و سایر گروه‌های مردم در بانک‌ها به ودیعه‌ی گذارده می‌شوند. بانک برای سپرده‌ها، بهره‌ای کمتر از آنچه خود برای وام‌ها دریافت می‌کند، به صاحبان سپرده می‌پردازد و مابه‌التفاوت را تصاحب می‌کند. بانکدار مخارج بانکداری را از این مابه‌التفاوت تأمین می‌کند و باقیمانده سود او را تشکیل می‌دهد.

رقابت سرمایه‌داری خود به خود این سود را در سطح نرخ متوسط سود برای سرمایه‌ی خود بانک، تعدیل می‌کند. بخش بزرگی از سرمایه‌ی بانکی سرمایه‌ی «وام گرفته شده» است که از طریق سپرده‌ها به دست می‌آید.

بانک‌ها افزون بر این که به عنوان واسطه در عملیات اعتباری کار می‌کنند، حساب‌هایی را هم که سرمایه‌داران با یکدیگر دارند تصفیه کرده و همه‌ی انواع دلالتی را برای آن‌ها انجام می‌دهند. در نتیجه برای بسیاری از سرمایه‌داران، بانک حکم صندوق‌دار آنان را دارد.

در نظام سرمایه‌داری، بانک‌ها به عنوان دستگاه ویژه‌ای برای توزیع و جابه‌جا کردن خودبه‌خودی منابع پولی بین رشته‌های گوناگون اقتصاد کار می‌کنند. لیکن این منابع پولی نه در جهت مصالح جامعه بلکه در جهت مصالح و منافع سرمایه‌داران جابه‌جا و توزیع می‌شوند. اعتبار سرمایه‌داری با برقرار ساختن ارتباط نزدیک بین رشته‌های گوناگون اقتصاد موجب رشد بیشتر جریان اجتماعی شدن کار می‌شود. لیکن این اجتماعی شدن کار بر اساس مالکیت خصوصی وسایل تولید صورت

می‌گیرد. به دلیل همین خصلت، رشد اعتبار، تضادهای وجه تولید سرمایه‌داری را باز هم بیشتر حدت و شدت بخشیده و هرج و مرج تولید سرمایه‌داری را دامن می‌زند.

شرکت‌های سهامی

در آغاز پیدایش سرمایه‌داری، هر کارخانه، به وسیله‌ی مالک واحدی تأسیس می‌شد و به کار می‌افتاد. لیکن بعدها تأسیسات عظیمی از قبیل راه‌های آهن، باراندازها، و نظایر آن پدید آمد که نمی‌توانست با سرمایه‌ی فرد واحدی ایجاد و اداره شود. از این رو شرکت‌های سهامی در صنعت، راه‌آهن‌سازی و بانکداری تشکیل یافت. این شرکت‌ها در نیمه‌ی دوم سده‌ی نوزدهم توسعه و رواج یافت. شرکت سهامی نوعی بنگاه است که سرمایه‌ی آن با مشارکت اعضای شرکت، هر یک به نسبت مقدار سرمایه‌ای که گذارده‌اند تشکیل می‌شود.

سهام سندی است که به موجب آن دارنده مبلغ معینی پول در مؤسسه گذارده است. سهم به دارنده‌ی آن حق دریافت قسمتی از درآمد مؤسسه را می‌دهد. مبلغی که صاحب سهام دریافت می‌دارد سود سهام نامیده می‌شود. سهام در بازارهای مبادله‌ی سهام به قیمت‌های معینی که مظنه‌ی نامیده می‌شود، خرید و فروش می‌شود. بازار مبادله‌ی سهام یا بورس بازاری است برای اسناد بهادار، به خصوص سهام. در این جا است که سهام خرید و فروش شده و مظنه‌های آن تعیین می‌شود.

مظنه یا قیمت روز سهام به دو عامل بستگی دارد:

۱. نرخ بهره‌ای که بانک‌ها برای سپرده می‌پردازد.

۲. درآمد سالیانه هر سهم (سود سهام).

اگر یک سهم ۱۰۰ دلاری درآمد سالانه‌ای برابر ۱۰ دلار داشته باشد،

به مبلغی فروش خواهد رفت که اگر همان مبلغ در بانکی به عنوان سپرده گذارده شود، بتواند سالانه ۱۰ دلار به شکل بهره عاید صاحب آن سازد. فرض کنید که بانک سالیانه ۵ درصد بهره برای سپرده‌ها می‌پردازد. در این حالت سهم، به مبلغ ۲۰۰ دلار به فروش خواهد رفت، زیرا با سپردن این مبلغ به بانک، صاحب سهم سالانه ۱۰ دلار به شکل بهره، درآمد خواهد داشت.

برای اداره و سازمان دادن یک شرکت سهامی، در مجمع عمومی صاحبان سهام، برای انتخاب هیئت مدیره رأی‌گیری می‌شود و مقامات مسئول را تعیین می‌کنند. تعداد آراء در مجمع عمومی با تعداد سهام تعیین می‌شود، و از آنجا که عموماً اکثریت «برنده» سهام در دست تعداد کمی از سرمایه‌داران بزرگ است، نتیجتاً همین تعداد کم هستند که شرکت سهامی را تحت کنترل خود می‌گیرند. در عمل تجربه شده است که داشتن کمتر از نیمی از سهام برای به دست گرفتن کنترل کامل یک شرکت سهامی کافی است. وقتی کسی سهام کافی برای آن‌که به او امکان دهد مطابق میل خود عمل کند در یک شرکت سهامی داشت، می‌گویند او، سهام فائقه^۱ دارد. این اصطلاح ممکن است در مورد گروه‌هایی از افراد نیز به کار رود. سرمایه‌ای که به شکل اسناد موجود است (سهام، اوراق بهادار) و درآمدی عاید صاحب خود می‌سازد، سرمایه موهوم نامیده می‌شود، زیرا این اسناد خودبه‌خود ارزشی ندارند. اسناد یاد شده منحصراً به‌طور غیرمستقیم گردش سرمایه واقعی را نشان می‌دهند.

رواج و توسعه شرکت‌های سهامی به‌طور روزافزون سرمایه‌داران را تبدیل به دریافت‌کنندگان بهره و سود سهام می‌کند، در حالی که مدیریت تولید صنعتی به عهده رؤسای کارگزینی‌ها و مدیرانی که استخدام می‌شوند واگذار می‌شود. به این ترتیب انگل مآبی

مالکیت سرمایه‌داری بیش از پیش آشکار می‌گردد.

سهام به وسیله کلیه گروه‌های مختلف مردم نگهداری می‌شود. این امر به سود سرمایه‌داران است. هر چه خریداران سهام بیشتر باشند سرمایه‌ای که در دست قشر بالای سهامداران کنترل‌کننده شرکت سهامی قرار می‌گیرد، بیشتر است. این واقعیت که گروه‌هایی از زحمتکشان نیز خریدار سهام‌اند بهانه‌ای به دست ایدئولوگ‌های بورژوازی برای طرح نظریه «دموکراتیزه شدن سرمایه» داده است. این نظریه مدعی است که در نتیجه توسعه مؤسساتی که به شکل شرکت سهامی اداره می‌شوند، ماهیت سرمایه‌داری در حال دگرگونی است و هر فرد زحمت‌کشی که سهمی می‌خرد یکی از شرکای شرکت شده و می‌تواند در مدیریت آن شرکت جوید. اما در عمل واقعیت این است که شرکت‌های سهامی کاملاً به وسیله سرمایه‌داران بزرگ یعنی کسانی که تمام سود سرمایه سهامی یک شرکت را نیز به دست می‌آورند کنترل می‌شود. زحمتکشان که فقط بخش ناچیزی از سهام را دارند نمی‌توانند هیچگونه نقشی در اداره یک شرکت سهامی داشته باشند و عملاً هم ندارند.

تا این جا دیدیم که چگونه ارزش اضافی به سود تبدیل شده و چگونه صاحبان صنایع، بازرگانان و بانکداران آن را به چنگ می‌آورند. ولی در نظام سرمایه‌داری، طبقه استثمارگر دیگری هم وجود دارد که زمینداران بزرگ هستند. این‌ها نیز سهم خویش را از ارزش اضافی دریافت می‌کنند. آن‌چه اینان به دست می‌آورند شکل رانت اراضی سرمایه‌داری را به خود می‌گیرد.

۵. رانت زمین و روابط ارضی در نظام سرمایه‌داری

رانت ارضی سرمایه‌داری

رانت ارضی از کجا حاصل می‌شود، چه کسی آن را به وجود می‌آورد، و چگونه به دست زمیندار می‌رسد؟ برای پاسخگویی به این پرسش‌ها

وجود کشاورزی سرمایه‌داری را که با استثمار کار مزدوری اداره و حفظ می‌شود به عنوان نقطه عزیمت خویش اختیار می‌کنیم. همچنین فرض می‌کنیم که مالک زمین و سرمایه‌دار دو شخص متفاوت باشند.

مالک زمین خود به کشاورزی مبادرت نمی‌ورزد. او زمین را به سرمایه‌داری اجاره می‌دهد که تصمیم دارد در تولید کشاورزی سرمایه‌گذاری کند. سرمایه‌دار کارگران کشاورزی را که طی روند تولید، ارزش اضافی ایجاد می‌کنند اجیر می‌کند. این ارزش اضافی نخست به دست سرمایه‌دار مستأجر می‌رسد که آن را به دو بخش تقسیم می‌کند. قسمتی سود خود اوست که برابر سود متوسط مقدار سرمایه‌ای است که او سرمایه‌گذاری کرده است، و قسمت دیگر، که اضافه بر سود متوسط است و به وسیله مالک زمین تصاحب می‌شود. این دومین قسمت ارزش اضافی است که رانت ارضی را تشکیل می‌دهد. چرا و به چه سبب مالک زمین بخشی از ارزش اضافی تولید شده کارگرانی را که مزدبگیر سرمایه‌دار مستأجر بوده‌اند برای خود تصاحب می‌کند؟ فقط بر اساس این واقعیت که او مالک زمین است و بدون اجازه او هیچ‌کس حق زراعت در آن زمین را ندارد. به همین دلیل است که گفته‌اند رانت ارضی آن شکل اقتصادی‌ای است که از طریق آن مالکیت خصوصی زمین تحقق می‌پذیرد. اگر سرمایه‌دار، خود مالک زمین باشد، تمام ارزش اضافی تولید شده توسط کارگران کشاورزی را به خود اختصاص می‌دهد.

رانت ارضی سرمایه‌داری با رانت ارضی فئودالی تفاوت دارد. در نظام زمینداری همه شکل‌های گوناگون رانت (رانت کار، رانت جنسی و رانت پولی) مابین روابط تولیدی فئودالی بین دو طبقه اصلی اشراف زمیندار، و دهقانان زمین برده (سرف‌ها) بود. در نظام سرمایه‌داری رانت ارضی بیانگر روابطی است که سه طبقه را به یکدیگر ارتباط می‌دهد. زمینداران، مستأجرین سرمایه‌دار، و کارگران مزدبگیر کشاورزی در نظام زمینداری رانت ارضی تمام فرآورده

اضافی تولید شده توسط دهقانان را شامل می‌شد. اما در نظام سرمایه‌داری ارزش اضافی بین دو طبقه استثمارگر یعنی مستأجر سرمایه‌دار و مالک زمین توزیع می‌شود.

بین انواع دوگانه رانت باید تفاوت قایل شد: رانت فاضله^۱ و رانت مطلق. وجود این دو نوع رانت، مربوط به طبیعت دوگانه انحصاری است که در روابط ارضی وجود دارد: یکی انحصار زمین به عنوان موضوع فعالیت اقتصادی که موجب پیدایش رانت فاضله می‌گردد و دیگری انحصار مالکیت خصوصی زمین که رانت مطلق را به وجود می‌آورد.

رانت فاضله

در صنعت ارزش و قیمت تولید یک کالا، به وسیله شرایط متوسط تولید تعیین می‌شوند. در کشاورزی قیمت تولید فرآورده‌های کشاورزی نه با شرایط متوسط تولید بلکه از روی شرایط تولید در نامرغوب‌ترین زمین‌ها تعیین می‌شود. از آنجا که مساحت زمین محدود است سطحی از زمین که در اختیار انسان است، محدود می‌باشد، مستأجرانی که بهترین زمین‌ها یا زمین‌های متوسط را در اختیار داشته باشند نسبت به مستأجران زمین‌های نامرغوب در شرایط بهتری قرار دارند. این وضعیت انحصاری که موجب می‌شود، مستأجران قطعات متفاوتی از زمین را به عنوان موضوع فعالیت اقتصادی در اختیار داشته باشند، موجب پیدایش تفاوت در درآمدها می‌شود. رانت فاضله سود مازادی است اضافه بر سود متوسط که از مزارعی به دست می‌آید که تحت شرایط تولیدی مساعدتری کار می‌کنند. ولی این خود زمین نیست که منشأ رانت است. کاری که بر روی زمین مرغوب انجام می‌گیرد بازده تولیدی بیشتری دارد و سود اضافی به دست می‌دهد.

سه عامل، به دست آوردن رانت فاصله را ممکن می سازد:

۱. تفاوت حاصلخیزی خاک در قطعات مختلف زمین
۲. تفاوت محل قرار گرفتن قطعات زمین نسب به بازار
۳. تفاوت بازده تولیدی که از سرمایه اضافی ای که در زمین سرمایه گذاری شده است ناشی می شود.

رانت فاصله ای که مربوط به تفاوت در حاصلخیزی و محل قرار گرفتن زمین باشد همانی است که آن را رانت فاصله نوع اول (I) نامیده اند.

بینیم این نوع رانت فاصله چیست.

برای مثال سه قطعه زمین با مساحت های مساوی، لیکن از نظر حاصلخیزی متفاوت، را در نظر بگیرید. در هر یک از این زمین ها مستأجر ۱۰۰ دلار صرف اجیر کردن کارگران، خرید بذر و ماشین آلات و غیره می کند. اما از آن جا که قطعات مزبور از نظر حاصلخیزی با هم تفاوت دارند محصولی که به دست می آید در هر سه زمین یکسان نیست. از مزرعه اولی ۱۰ بوشل، از مزرعه دومی ۱۵ بوشل، از مزرعه سومی ۲۰ بوشل.

فرض کنید نرخ متوسط سود ۲۰٪ باشد. در این صورت قیمت تمام شده کلیه محصول (هزینه های تولید به اضافه سود متوسط) در هر یک از مزارع برابر ۱۲۰ دلار خواهد بود، ولی آیا قیمت تولید انفرادی یک بوشل از محصول چقدر است؟ در مزرعه اولی تولید یک بوشل محصول ۱۲ دلار ($120:10 = 12$) در مزرعه دوم ۸ دلار ($120:15 = 8$) و در مزرعه سوم ۶ دلار یعنی ($120:20 = 6$) هزینه برداشته است.

لیکن در بازار قیمت محصول در سطح قیمت کم حاصل ترین زمین یعنی هر بوشل ۱۲ دلار تثبیت می شود. اگر قیمت در سطح ۸ دلار تثبیت شده بود (یعنی در سطح زمین متوسط)، در این صورت مستأجر

سرمایه دار زمین نامرغوب تنها ۸۰ دلار به دست می آورد ($10 \times 8 = 80$) یعنی مخارجی را که صرف کرده بود در نیاورده و مطلقاً هیچ گونه سودی هم نمی داشت، و معنی این امر آن بود که مستأجرین زمین های نامرغوب باید کشاورزی را ترک می کردند. آنان نمی توانستند به مزارع نوع متوسط یا عالی انتقال یابند زیرا این مزارع به وسیله مستأجرین سرمایه دار دیگر اشغال شده بود و مقدار اراضی قابل کشت نیز محدود و معین است. انصراف از ادامه تولید در زمین های کم حاصل تر، در مجموع محصول به دست آمده تأثیر کرده و موجب کاهش آن می شد. در آن صورت قیمت های محصول شروع به افزایش کرده و وقتی به سطح هر بوشل ۱۲ دلار می رسیدند باز مجدداً در آن وضعیت زراعت در زمین کم حاصل تر مقرون به صرفه می گردید.

بنابراین مستأجر مزرعه اولی محصول خویش را ۱۲۰ دلار، مستأجر مزرعه دوم ۱۸۰ دلار، و مستأجر مزرعه سوم ۲۴۰ دلار خواهند فروخت. آن چه مازاد بر قیمت تولید است، - ۶۰ دلار برای مزرعه دوم، و ۱۲۰ دلار برای مزرعه سوم، رانت فاصله را تشکیل می دهند. برای آن که موضوع روشن تر شود این مثال را با جدول زیر نمایش می دهیم:

رانت فاصله (I)	قیمت اجتماعی تولید بر حسب دلار		قیمت انفرادی تولید بر حسب دلار		مقدار محصول بوشل	سود متوسط بر حسب دلار	هزینه سرمایه گذاری بر حسب دلار	نوع مزرعه
	یک بوشل	تولید کل	یک بوشل	تولید کل				
-	۱۲۰	۱۲	۱۲	۱۲۰	۱۰	۲۰	۱۰۰	I
۶۰	۱۸۰	۱۲	۸	۱۲۰	۱۵	۲۰	۱۰۰	II
۱۲۰	۲۲۰	۱۲	۶	۱۲۰	۲۰	۲۰	۱۰۰	III

نتیجه این که رانت فاصله مبلغی است که اضافه بر سود متوسط به دست آید. این رانت با کار کارگران کشاورزی به وجود می آید. کار کارگران

وقتی بر روی زمین‌هایی که از نظر حاصلخیزی با یکدیگر تفاوت دارند انجام گیرد، دارای بازده تولیدی متفاوت است؛ و به همین دلیل کار مورد بحث، مقادیر متفاوت ارزش اضافی تولید می‌کند.

منشأ رانت فاضله نوع اول (I) به محل قرار گرفتن مزارع نیز بستگی دارد. فاصله این مزارع از شهرها، رودهای بزرگ، سواحل دریا و راه‌های آهن در این مورد تأثیر دارد. مزارعی که به مراکز دارای بازار نزدیک‌ترند در کار و منابعی که باید صرف حمل و نقل محصول گردد، و مزارع دورتر ناگزیر از صرف آن هستند، به مقدار قابل ملاحظه‌ای صرفه‌جویی می‌کنند. این مزارع فراورده‌های خود را به همان قیمت فراورده‌هایی که در مزارع دوردست‌تر به دست آمده است می‌فروشند و بنابراین سود اضافی دریافت می‌دارند.

رانت فاضله در موقعی نیز که سرمایه اضافی در زمین سرمایه‌گذاری شده باشد (استفاده از کودهای شیمیایی، اصلاح و بهبود زمین، بهبود ماشین‌آلات و غیره) حاصل می‌شود. سود اضافی ناشی از کشت و کار علمی که کار و توجه و سرمایه‌گذاری، بیش از وسعت زمین در آن اثر داشته باشد به نام رانت فاضله نوع دوم (II) معروف است.

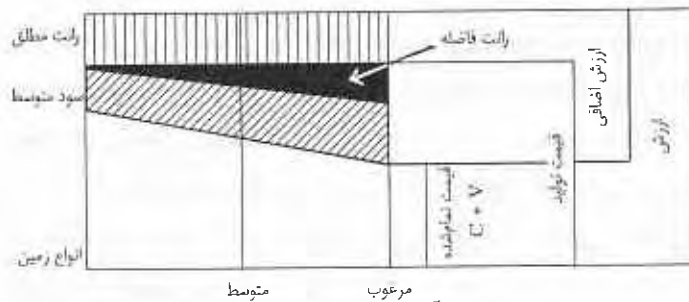
علاوه بر این رانت فاضله نوع اول و دوم مالک زمین رانت مطلق نیز دریافت می‌کند.

رانت مطلق، قیمت زمین

در نظام سرمایه‌داری زمین به شکل خصوصی تحت مالکیت مالکین فردی قرار دارد. بنابراین پیش از آن که سرمایه‌ای بتواند در کشاورزی به کار افتد باید بدو رضایت صاحب زمین به دست آید. انحصار مالکیت خصوصی زمین مانع جریان یافتن آزاد سرمایه از صنعت به کشاورزی می‌گردد. به این علت ترکیب ارگانیک سرمایه در کشاورزی پایین‌تر از صنعت است، یعنی با سرمایه‌گذاری مقادیر واحد، ارزش اضافی حاصله

در کشاورزی بیش از صنعت است. اگر جریان آزاد سرمایه از صنعت به کشاورزی وجود می‌داشت ارزش اضافی فوق‌العاده‌ای که در کشاورزی به واسطه ترکیب ارگانیک نازل‌تر سرمایه ایجاد می‌شود، بین صنعت و کشاورزی تقسیم می‌شد. لیکن مالکیت خصوصی زمین از توزیع مجدد این ارزش اضافی فوق‌العاده بین سرمایه‌داران جلوگیری می‌کند. زمینداران این ارزش اضافی فوق‌العاده را از سرمایه‌دارانی که در کشاورزی سرمایه‌گذاری می‌کنند دریافت می‌دارند.

رانت مطلق و رانت فاضله



سرمایه‌دار نمی‌تواند بدون آن‌که پولی به زمیندار، در ازای استفاده از زمین او پرداخت کرده باشد، به تولید کشاورزی سازمان دهد. خراجی که زمیندار بر مبنای حق مالکیت خصوصی خویش نسبت به زمین، دریافت می‌کند، همان چیزی است که رانت مطلق نامیده می‌شود.

مثال زیر را مورد توجه قرار دهید تا به چگونگی تشکیل رانت مطلق پی ببرید. اگر ترکیب ارگانیک سرمایه در صنعت (۴:۱) و مجموع سرمایه برابر $(۸۰۰ + ۲۰۷)$ باشد، با نرخ ارزش اضافی ۱۰۰٪، برابر ۲۰ دلار ارزش اضافی به دست خواهد آمد. ارزش مجموع تولید ۱۲۰ دلار است و ترکیب ارگانیک سرمایه در کشاورزی پایین‌تر از صنعت و مثلاً فرض کنید $(۶۰۰ + ۴۰۷)$ یعنی برابر (۱/۵:۱) می‌باشد. با نرخ ارزش اضافی ۱۰۰٪، مبلغ ۴۰ دلار ارزش اضافی تولید شده، و ارزش مجموع

تولید کشاورزی ۱۴۰ دلار خواهد بود. مستأجر سرمایه‌دار مانند سرمایه‌دار صنعتی سود متوسطی برابر ۲۰ دلار دریافت می‌کند. بنابراین قیمت تولید فرآورده کشاورزی (سود متوسط به اضافه هزینه‌های تولیدی) ۱۲۰ دلار (۱۰۰ + ۲۰) خواهد بود. در حالی که ارزشی که فرآورده با آن به فروش می‌رود برابر ۱۴۰ دلار می‌باشد. مابه‌التفاوت ارزش و قیمت تولید فرآورده کشاورزی (در مثال ما: $20 = 140 - 120$) رانت مطلق را تشکیل می‌دهد که به وسیله زمیندار تصاحب می‌شود. بنابراین رانت مطلق، مازاد ارزش فرآورده کشاورزی است نسبت به قیمت اجتماعی تولید.

نتیجه آن که انحصار مالکیت خصوصی زمین علت وجودی رانت مطلق است که برای هر قطعه زمین صرف نظر از حاصلخیزی یا موقعیت محل آن پرداخت می‌شود.

زمین یک موهبت طبیعی است و دارای هیچ نوع ارزشی نیست. لیکن در نظام سرمایه‌داری زمین خرید و فروش می‌شود یعنی به کالایی تبدیل می‌گردد بنابراین چه عاملی قیمت زمین را وقتی به فروش می‌رسد تعیین می‌کند؟

قیمت یک قطعه زمین به دو عامل بستگی دارد.

۱. درآمد سالیانه (رانت)ی که عاید می‌سازد

۲. نرخ بهره وام

اگر زمیندار سالیانه یک رانت ۱۰۰۰۰ دلاری از زمین خویش دریافت کند، بنابراین زمین را به آن مبلغ پولی خواهد فروخت که اگر آن پول را در بانکی بسپرد، سالیانه همان درآمد، یعنی ۱۰۰۰۰ دلار را عایدش می‌سازد. فرض کنیم بانک ۴٪ بهره برای سپرده‌ها می‌پردازد. زمیندار زمین خویش را ۲۵۰۰۰۰ دلار خواهد فروخت زیرا این مبلغ، پولی است که اگر در بانکی با نرخ بهره ۴٪ سپرده شود درآمدی برابر ۱۰۰۰۰ دلار برای او خواهد داشت. نتیجه این‌که، قیمت زمین، رانت کاپیتالیزه

است یعنی رانت تبدیل شده به سرمایه‌ای که آن سرمایه، درآمدی به شکل بهره عاید سازد. هر چه سرمایه‌داری بیشتر رشد و تکامل می‌یابد، قیمت زمین نیز به تبع افزایش رانت‌ها و کاهش نرخ بهره وام افزایش می‌یابد.

ویژگی‌های تکامل سرمایه‌داری در کشاورزی: در کشاورزی سرمایه‌داری طبق همان قوانین اقتصادی ناظر بر صنعت تکامل می‌یابد. در عین حال، سرمایه‌داری در کشاورزی از طرق گوناگونی تکامل می‌یابد که به اوضاع و احوال عینی تاریخی جامعه مربوطه بستگی دارند. دو مسیر تکاملی در کشاورزی بارزتر از بقیه بوده‌اند.

نخست بقاء وضعیت ارضی فئودالی و تبدیل آن از طریق تغییرات تدریجی به زراعت سرمایه‌داری بوده است. برای مثال در آلمان، روسیه تزاری و ایتالیا سرمایه‌داری در این مسیر تکامل یافت.

طریقه دوم محو وضعیت ارضی فئودالی به وسیله انقلاب بورژوازی، ضبط اراضی و فروش آن به دهقانان بوده است، و به این شکل مزارعی به وجود آمده که در آن‌ها تولید سرمایه‌داری به سرعت رشد و تکامل یافته است. در این مسیر است که سرمایه‌داری کشاورزی در ایالات متحده آمریکا تکامل حاصل کرده است.

ولی سرمایه‌داری از هر طریقی در کشاورزی تکامل یافته باشد، همیشه در آن یک روند تمرکز روزافزون مالکیت ارضی در دست بورژوازی بزرگ وجود داشته است و مالکیت جزء دهقانی و مالکیت اشراف زمیندار، جای خود را به مالکیت خصوصی بورژوازی داده‌اند. مثلاً در ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۵۴ برابر ۷۳/۴ درصد مزارع شامل ۱۹/۶ درصد مجموع سطح زمین‌ها می‌شد، در حالی که ۲۶/۶ درصد مزارع شامل ۸۰/۴ درصد کل زمین‌ها می‌گردید که از این رقم

۴۵/۹ درصد در دست وسیع‌ترین کنسرن^۱ های کشاورزی (۲/۷ درصد مجموع مزارع) قرار داشت.

همچنان‌که سرمایه‌داری در کشاورزی رشد و تکامل می‌یابد، تولید، تمرکز بیشتری می‌یابد. این امر، موجب می‌شود که مزارع کوچک دهقانی به وسیله تولید بزرگ مقیاس، از عرصه تولید بیرون رانده شوند، زیرا دومی مزایای قاطع متعددی نسبت به اولی دارد. مفهوم تولید بزرگ مقیاس آن است که می‌توان ماشین‌آلات کشاورزی را به بالاترین حد ممکن مورد استفاده قرار داد. در مزارع بزرگ، بازده تولیدی کار بالاتر است. یک مزیت مهم تولید بزرگ مقیاس، ایجاد تخصص در این یا آن رشته خاص مانند کشت زمین یا پرورش دام‌های اهلی است همراه با بالا رفتن قابلیت فروش تجاری در بازار که در نتیجه این امر به دست می‌آید. تولید جزء وقتی با رقابت تولید بزرگ مقیاس روبه‌رو گردید ورشکست می‌شود.

این واقعیت غیرقابل انکاری است که در صنعت، تولید بزرگ مقیاس همیشه بر تولید جزء، مسلط است. حتی مدافعین سرمایه‌داری ناچارند این واقعیت را در صنعت بپذیرند. ولی کشاورزی را به عنوان یک وضعیت سردرگم و مبهم زندگی برکت خیز روستایی معرفی می‌کنند و نظریه کاذب «ثبات زراعت دهقانی جزء» را بیش می‌کشند. اما در واقع مزرعه جزء، به هیچ وجه ثبات ندارد و فقط به این سبب به موجودیت خود ادامه می‌دهد که دهقان و خانواده‌اش علی‌رغم فقر و محرومیت باورناکردنی خود، کار بسیار شاق و زیادی انجام می‌دهند.

سرمایه‌داری آنتی‌تزی بین شهر و روستا را شدیدتر و عمیق‌تر می‌سازد. شالوده اقتصادی این آنتی‌تزی، استثمار دهقانان به وسیله بورژوازی روستایی و تهیدست شدن اکثریت دهقانان در جریان رشد صنعت،

۱. کنسرن شکلی از انحصارات سرمایه‌داری است که در فصل هفتم این کتاب در مورد آن‌ها توضیح داده شده است.

تجارت و سیستم‌های اعتباری و مالیاتی است. روستا هم از نظر اقتصادی، هم از نظر سیاسی و هم از نظر فرهنگی به‌طور روزافزون از شهر عقب‌تر می‌افتد.

شرایط سخت زندگی دهقانان ضرورت الغاء نظام یاد شده را در برابر آنان قرار می‌دهد. به همین جهت منافع اکثریت دهقانان با منافع کارگران مطابقت دارد. شالوده اقتصادی اتحاد کارگران و دهقانان همین است.

ملی کردن زمین و ائت ارضی

مالکیت خصوصی زمین علت عمده این واقعیت است که کشاورزی از صنعت عقب می‌ماند. همان‌گونه که قبلاً یادآور شدیم مالکیت خصوصی زمین مانع جریان آزاد سرمایه از صنعت به کشاورزی می‌شود، یعنی مستأجر سرمایه‌دار را از سرمایه‌گذاری اضافی در کشاورزی (کودهای شیمیایی، پروژه‌های آبیاری و غیره) منصرف می‌سازد. مالکیت خصوصی زمین منشأ رانت مطلق است که انگل‌گونه به وسیله مالکین زمین تصاحب می‌گردد. این امر نشانه آن است که مالکیت خصوصی زمین در راه تکامل نیروهای مولد سرمایه‌داری مانعی است. بنابراین محو مالکیت خصوصی زمین به صورت ضرورتی درمی‌آید. یک راه برای برآوردن این ضرورت، ملی کردن زمین است یعنی این‌که زمین تحت مالکیت دولت درآید.

در اوان دوران سرمایه‌داری برخی از نمایندگان طبقه بورژوازی مشتاقانه خواهان ملی شدن زمین‌ها بودند. آنان محو مالکیت ارضی خصوصی (در آن روزگار زمین علی‌الاصول تحت مالکیت اشراف فئودال بود) و قرار دادن زمین تحت کنترل دولت بورژوازی را پیشنهاد می‌کردند. نتیجه یک چنین اقدامی تحت شرایط سرمایه‌داری چه می‌توانست باشد؟ وقتی دولت کنترل زمین را به دست داشته باشد رانت مطلق دیگر وجود

نخواهد داشت، زیرا رانت مزبور از مالکیت خصوصی زمین ناشی می‌شود.

ولی علی‌رغم این واقعیت که ملی کردن زمین به دست دولت بورژوازی تکامل نظام سرمایه‌داری و نیروهای مولد آن را تسریع خواهد کرد بورژوازی قادر به انجام این امر نیست. زیرا:

اولاً محو مالکیت خصوصی زمین به‌طور کلی پایه‌های مالکیت خصوصی، منجمله مالکیت خصوصی سرمایه‌داری را متزلزل خواهد ساخت.

ثانیاً در جریان رشد و تکامل سرمایه‌داری، بورژوازی خود نیز آغاز به تصاحب زمین کرد به‌طوری که منافع بورژوازی و زمینداران به‌طور روزافزونی در هم آمیخته شد.

مالکیت خصوصی زمین را در دورانی که سرمایه‌داری رشد و تکامل یافته است، فقط آن نیروی اجتماعی می‌تواند ملغی کند که به‌طور کلی و بنیادی خواهان الغای مالکیت خصوصی باشد و در آن صورت نیز، این امر، راه تکامل بیشتر سرمایه‌داری را نخواهد گشود.

تا این‌جا شکل‌های خاصی را که ارزش اضافی، ضمن گردش سرمایه اتخاذ می‌کند بررسی کرده و نشان دادیم که منشأ درآمدهای گروه‌های مختلف بورژوازی، کار کارگران مزدبگیر است که ارزش اضافی به وجود می‌آورد. شکل‌های خاصی که ارزش اضافی به خود می‌گیرد، گاهی ماهیت آن را از نظر دور ساخته و به این ترتیب تضادهای جامعه سرمایه‌داری را پنهان می‌کند یا به آن ظاهر آبرومندی می‌دهند. لیکن مارکس و انگلس، با تحلیل روندهای تولید ارزش اضافی و توزیع آن، انباشت سرمایه و انباشت فقر یعنی مستمندسازی زحمتکشان، تضادهای یاد شده را از کلیه زوایای ممکن مورد بررسی قرار داده‌اند.

فصل ششم

باز تولید سرمایه اجتماعی و بحران‌های اقتصادی

اقتصاد سرمایه‌داری از تعداد بسیاری مؤسسات مستقل و جداگانه تشکیل می‌یابد. هر سرمایه‌داری کالاهایی را تولید می‌کند که در همان لحظه حداکثر سود را عاید وی سازد. به همین سبب تولید، آمیخته با هرج و مرج و بدون هیچ‌گونه طرح و برنامه‌ای پیش می‌رود و رشد می‌کند. هرج و مرج تولید در جامعه سرمایه‌داری، مشکلاتی در امر فروش کالاها تولید می‌کند و منجر به بحران‌های اقتصادی اضافه تولید می‌شود.

بحران‌های اقتصادی مصائب توصیف‌ناپذیری برای زحمتکشان به بار می‌آورند و تضادهای سرمایه‌داری را بسیار حادتر می‌سازند. هر یک از این بحران‌ها اخطار شدید و تکان‌دهنده‌ای است که سرمایه‌داری را از آینده و سرنوشت آن آگاه می‌سازد.

در این فصل می‌خواهیم مکانیسم بازتولید کاپیتالیستی سرمایه اجتماعی به صورت یک کل واحد را بررسی کنیم.

۱. بازتولید سرمایه اجتماعی

سرمایه انفرادی و سرمایه اجتماعی

در نظام سرمایه‌داری تولید اجتماعی یک مجموعه یکپارچه و واحد نیست. تولید اجتماعی بین مؤسسات سرمایه‌داری انفرادی تقسیم و بخش شده است.

هر یک از این مؤسسات تحت مالکیت خصوصی این یا آن سرمایه‌دار قرار داشته و ضمن رابطه با مؤسسات دیگر، به عنوان یک واحد تولیدی مستقل عمل می‌کند. در عین حال و در همین ضمن، بازتولید در هر کارگاه تولیدی جداگانه به بازتولید کارگاه‌های دیگر وابستگی دارد. به این ترتیب تولید در یک کارخانه اتومبیل به تولید دیگر سرمایه‌داران که به ساختن انواع ماشین‌آلات، افزارها، فرآورده‌های تکمیلی، سوخت و کالاهای مصرفی کارگران و غیره اشتغال دارند، بستگی دارد. عمل سرمایه‌داران مستقل، و در نتیجه گردش سرمایه‌های جداگانه، در جریان تولید با یکدیگر تماس و رابطه حاصل می‌کنند.

مجموع سرمایه‌های جداگانه (انفرادی) با در نظر گرفتن وابستگی و ارتباط متقابل که با یکدیگر دارند، همان چیزی است که به عنوان یک کل واحد سرمایه اجتماعی نامیده می‌شود.

طی این در هم آمیختگی گردش سرمایه‌های مستقل و جداگانه - که در عین حال اجزای سرمایه کل جامعه هستند - است که بازتولید سرمایه‌داری انجام می‌گیرد. برای آنکه بازتولید صورت گیرد، تمامی سرمایه‌داران جامعه و نه فقط هر سرمایه‌دار مستقل، باید بتوانند در بازار، کالاهایی را که تولید کرده‌اند بفروشند و کالاهایی را که خود احتیاج دارند، خریداری کنند.

برای آنکه چگونگی انجام بازتولید سرمایه اجتماعی کل روشن شود، باید ترکیب تولید اجتماعی ناخالص را مورد بررسی قرار دهیم.

تولید اجتماعی ناخالص

حجم کل ثروت مادی (ماشین‌آلات، افزارهای ماشینی، سوخت، خوراک، پوشاک و غیره) که طی مدت زمان معینی - مثلاً یک سال - در جامعه تولید شده باشد، تولید اجتماعی ناخالص را تشکیل می‌دهد. از نظر ارزش، تولید اجتماعی ناخالص تقسیم می‌شود به:

۱. ارزشی که جایگزین سرمایه ثابت به کار رفته می‌شود، یعنی ارزشی که فرسایش معمولی تجهیزات را جبران و ترمیم می‌کند به اضافه ارزش مواد خام و مواد تکمیلی مصرف شده و غیره،
۲. ارزشی که جایگزین سرمایه متغیر می‌گردد، یعنی ارزش نیروی کار،
۳. ارزش اضافی.

به سخن دیگر، ارزش تولید اجتماعی ناخالص برابر است با $C + v + s$ (سرمایه ثابت + سرمایه متغیر + ارزش اضافی)

هر جزء جداگانه تولید اجتماعی ناخالص، در جریان بازتولید، نقشی متفاوت با اجزای دیگر را بازی می‌کند: سرمایه ثابت باید به تدارک آن چه در روند تولید لازم است، ادامه دهد. سرمایه متغیر به مزدی تبدیل می‌شود که کارگران آن را برای رفع نیازمندی‌های خویش یعنی برای بازتولید نیروی کار، مصرف می‌کنند. ارزش اضافی در بازتولید ساده تماماً به وسیله سرمایه‌داران به مصارف شخصی آنها می‌رسد. در بازتولید فزاینده بخشی از این ارزش اضافی به وسیله سرمایه‌داران مصرف می‌شود و بخش باقیمانده که علی‌الاصول بخش بزرگ‌تر آن است، برای خرید وسایل تولیدی اضافی و اجیر ساختن کار اضافی مصرف می‌شود.

در تجزیه و تحلیل بازتولید و گردش سرمایه اجتماعی کل، شکل و ترکیب مادی تولید اجتماعی ناخالص دارای اهمیت بسیار است.

تولید اجتماعی ناخالص، از نظر شکل مادی آن، از وسایل تولید و کالاهای مصرفی تشکیل می‌یابد. مجموعه تولید اجتماعی به تبع شکل مادی مزبور به دو بخش بزرگ تقسیم می‌گردد: بخش یک (I) تولید

وسایل تولید و بخش دو (II) تولید کالاهای مصرفی. این دو بخش تولید اجتماعی ناخالص که دارای شکل‌های مادی متفاوت‌اند، در جریان بازتولید نقش‌های متفاوتی را ایفا می‌کنند. به این معنا که وسایل تولید، موجبات تولید بیشتر را فراهم می‌کنند و کالاهای مصرفی موجبات رفع نیازمندی‌های شخصی را فراهم می‌سازند.

مفهوم مسئله تحقق‌پذیری گردش

بازتولید سرمایه اجتماعی مستلزم آن است که هر سرمایه انفرادی جداگانه و در نتیجه سرمایه اجتماعی کل، دائماً گردش خود را به‌طور کامل انجام دهد، یعنی از شکل پولی به شکل تولیدی، از شکل تولیدی به شکل کالایی، و از شکل کالایی دوباره به شکل پولی و... به همین ترتیب، درآید. این گردش تنها در صورتی که کلیه سرمایه‌داران - و هر یک از آنها به‌طور جداگانه - بتوانند فرآورده خود را تحقق‌پذیر سازند، یعنی بتوانند آن را بفروشند، صورت می‌گیرد و معنای تحقق‌پذیری گردش، یا قابلیت تبدیل دوباره به سرمایه پولی این است که هر جزء متشکله تولید اجتماعی، سالیانه هم به عنوان ارزش و هم از نظر شکل مادی خود کاملاً مبادله شده و نقش خود را در روند تولید به انجام رساند.

این سؤال مطرح می‌شود که چه شرایطی لازم است تا اطمینان حاصل شود که تمامی تولید سالانه تبدیل‌پذیری پیدا می‌کند؟ نظریه بازتولید، این شرایط را آشکار ساخته و نشان می‌دهد که هر چه سرمایه‌داری بیشتر تکامل می‌یابد، این شرایط به‌طور اجتناب‌ناپذیر و دائماً حادتر می‌شوند و سرانجام بحران‌های اقتصادی اضافه تولید را به وجود می‌آورند.

شرایط لازم برای تحقق‌پذیری گردش^۱، در بازتولید ساده سرمایه‌داری:

۱. تحقق‌پذیری یا تبدیل‌پذیری محصول تولید شده به سرمایه پولی مجدد و به عبارت

در بازتولید ساده، روند تولید هر ساله به همان مقیاس سال پیش تکرار می‌شود و تمامی ارزش اضافی حاصله، برای رفع نیازمندی‌های شخصی سرمایه‌داران مصرف می‌شود. اکنون بیایید چگونگی فروش تولید اجتماعی ناخالص را در حالت بازتولید ساده بررسی کنیم. فرض کنید ارزش سرمایه ثابت در بخش I برحسب مثلاً میلیون دلار، برابر ۴۰۰۰ و ارزش سرمایه متغیر ۱۰۰۰ و ارزش اضافی نیز ۱۰۰۰ باشد. در بخش II ارزش سرمایه ثابت را ۲۰۰۰، سرمایه متغیر را ۵۰۰ و ارزش اضافی را هم ۵۰۰ فرض کنید. تولید اجتماعی ناخالص در این صورت به اجزاء زیر تقسیم می‌شود.

بخش I $6000 = 4000c + 1000v + 1000s$ وسایل تولید

بخش II $3000 = 2000c + 500v + 500s$ کالاهای مصرفی

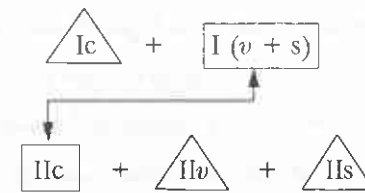
در بخش I ارزش تمام فرآورده که برابر ۶۰۰۰ میلیون دلار است در پایان سال به صورت ماشین‌ها، مواد خام و غیره موجود است. لیکن کارگران و سرمایه‌داران این بخش، اگر قرار باشد روند تولید باز هم ادامه یابد، نه فقط به وسایل تولید، بلکه علاوه بر آن به کالاهای مصرفی هم نیاز دارند. کالاهای تمام شده بخش I باید تحقق‌پذیری حاصل کنند. چگونه این جریان تحقق‌پذیری صورت می‌گیرد؟

قسمتی از محصولات بخش I که به ۴۰۰۰ بالغ می‌گردد به کارگاه‌های تولیدی همین بخش فروخته خواهد شد تا جایگزین سرمایه ثابتی شود که مصرف شده است. قسمت دیگر محصول بخش I $(1000v + 1000s)$ به صورت وسایل تولید به مؤسساتی که کالاهای مصرفی تولید می‌کنند فروخته می‌شود. این وسایل تولید که معادل ۲۰۰۰ میلیون دلار ارزش دارند برای جایگزینی به جای سرمایه ثابت مصرف شده بخش II مورد استفاده قرار می‌گیرند.

→ دیگر قابلیت فروش و تبدیل ارزش اضافی تولید شده به سرمایه اولی برای آن‌که امکان سرمایه‌گذاری مجدد آن فراهم شود

در بخش II ارزش کل فرآورده‌ای که به شکل کالاهای مصرفی موجود است، (پوشاک، کفش، خوار و بار، و غیره...) بالغ بر ۳۰۰۰ میلیون دلار می‌شود. معادل ۲۰۰۰ میلیون دلار از این کالاهای مصرفی (تولید شده در بخش II) با وسایل تولید (که در بخش I تولید شده بودند) مبادله شدند. باقیمانده محصولات بخش II نیز که شامل کالاهای مصرفی بوده و ارزش بازتولید شده سرمایه متغیر (۵۰۰v)، به اضافه ارزش اضافی تازه تولید (۵۰۰s) می‌باشد، به کارگران و سرمایه‌داران همین بخش فروخته می‌شود. به این ترتیب کلیه تولید اجتماعی تحقق‌پذیری حاصل می‌کند. شرط لازم حصول تحقق‌پذیری در بازتولید ساده سرمایه‌داری عبارت است از این‌که: سرمایه متغیر به اضافه ارزش اضافی بخش I با سرمایه ثابت بخش II برابر باشد.

اگر آن قسمت‌هایی از تولید اجتماعی را که در داخل بخش خود به فروش می‌روند داخل کادرهای مثلثی و آن قسمت‌هایی از آن را که با بخش دیگر مبادله می‌شوند، داخل کادرهای مستطیلی قرار داده و با خطی آن‌ها را به یکدیگر مربوط سازیم، نمودار زیر را به دست خواهیم آورد:



این نمودار شرط لازم برای تحقق‌پذیری گردش و قابلیت فروش کالاها را در بازتولید ساده سرمایه‌داری به روشنی نشان می‌دهد:

$$I(v+s) = IIc$$

شرایط لازم برای تحقق‌پذیری در بازتولید فزاینده سرمایه‌داری

بازتولید فزاینده یا انباشت، وجه مشخص‌کننده نظام سرمایه‌داری است. برای افزایش تولید، مؤسسه تولیدی مورد نظر باید گسترش یابد، یا

مؤسسه تولیدی تازه‌ای ساخته شود. در هر دو حالت لازم است وسایل تولیدی جدیدی به کار افتد و از آن‌جا که وسایل تولید در بخش I تولید می‌شوند آن قسمت از فرآورده بخش I که معرف ارزش تازه تولید شده است $(v+s)$ باید بیش از سرمایه ثابت بخش II (یعنی Ic) باشد. تنها به این شرط وسایل تولید اضافی وجود خواهد داشت تا بتواند برای گسترش تولید در هر دو بخش به حرکت درآورده شود.

مثال زیر حاوی شرط مورد بحث است.

$$۴۰۰۰c + ۱۰۰۰v + ۱۰۰۰s = ۶۰۰۰ \quad \text{بخش I}$$

$$۱۵۰۰c + ۷۵۰v + ۷۵۰s = ۳۰۰۰ \quad \text{بخش II}$$

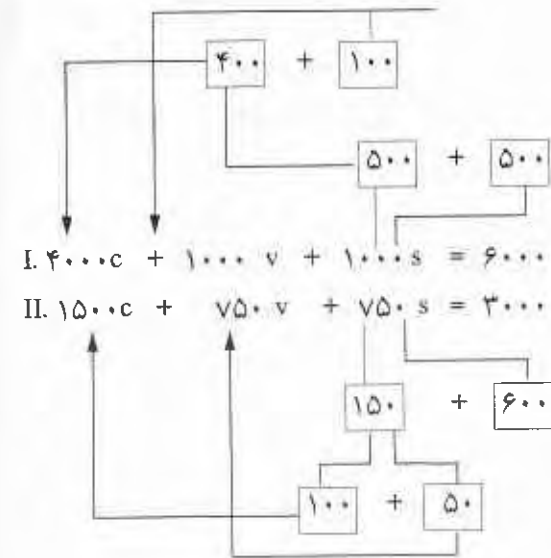
در بازتولید فزاینده، ارزش اضافی هر بخش به دو قسمت تقسیم می‌گردد: یکی آن بخش که شخصاً به وسیله سرمایه‌داران مصرف می‌شود و دیگری آن بخش که انباشته می‌شود. بخشی از ارزش اضافی که انباشته می‌شود، برای تهیه وسایل تولیدی اضافی و اجیر کردن نیروهای کار اضافی به مصرف می‌رسد.

فرض کنیم سرمایه‌داران بخش I نیمی از ارزش اضافی خویش یعنی برابر ۵۰۰ را انباشته می‌کنند. معنی این امر این است که باید ۴۰۰ به سرمایه ثابت و ۱۰۰ به سرمایه متغیر خود بیفزایند، یعنی قسمتی از ارزش اضافی را که انباشته شده به همان نسبت سرمایه پیش‌گزارده اولیه، تقسیم و به کار برند. در نتیجه ترکیب ارزش در این بخش، به صورتی که برای سال بعد در تولید به کار خواهد رفت، به ترتیب زیر خواهد بود:

$$(۴۴۰۰c + ۱۱۰۰v)$$

از تولید کل بخش I (یعنی ۶۰۰۰) برابر ۴۴۰۰ در داخل همان بخش به فروش می‌رسد و ۱۶۰۰ باقی مانده در ازای فرآورده‌های بخش II باید مبادله شود. ولی اگر سرمایه‌داران بخش II قادر به خرید وسایل تولیدی بالغ بر ۱۶۰۰ (به جای ۱۵۰۰ که سال پیش صرف این امر کرده بودند) باشند، باید سرمایه ثابت خود را از محل ارزش اضافی بخش II به اندازه

۱۰۰ افزایش دهند. معنای این ۱۰۰ واحد ارزش اضافی که به ازدیاد سرمایه ثابت بخش II اختصاص می‌یابد، این است که سرمایه متغیر نیز باید به اندازه ۵۰ افزایش یابد، زیرا سرمایه بدو به کار افتاده در بخش II، به نسبت (۲:۱) به کار رفته بود. در نتیجه ارزشی که در بخش II در تولید سال بعد به کار خواهد رفت برابر $(۱۶۰۰c + ۸۰۰v)$ خواهد بود. روند توزیع وسایل تولید و کالاهای مصرفی در داخل خود هر یک از بخش‌های I و II با نمودار زیر نشان داده شده است:



تحقق‌پذیری گردش به ترتیب زیر حاصل می‌شود: سرمایه‌داران بخش I از یکدیگر وسایل تولید به ارزش ۴۴۰۰ واحد خریداری می‌کنند. قسمت باقیمانده وسایل تولید (۱۶۰۰) با کالاهای مصرفی بخش II مبادله می‌گردد. در نتیجه این مبادله، سرمایه‌داران بخش I مقداری کالای مصرفی به ارزش ۱۶۰۰ دریافت می‌کنند، در حالی که سرمایه‌داران بخش II وسایل تولید به ارزش ۱۶۰۰ دریافت می‌دارند. فروش کالای مصرفی باقیمانده بخش II (۱۴۰۰) در داخل همان بخش صورت می‌گیرد.

روند مبادله بین دو بخش را می‌توان با شکل زیر نمایش داد.

$$I. 4400c + 1100v + 500s = 6000$$

$$II. 1600c + 800v + 600s = 3000$$

شرط لازم برای تبدیل‌پذیری و تحقق‌گردش در بازتولید فزاینده تساوی زیر است:

ارزش سرمایه متغیر (۱۰۰۰) به اضافه قسمتی از ارزش اضافی انباشت شده که به سرمایه متغیر اضافه می‌گردد (۱۰۰) به اضافه قسمتی از ارزش اضافی که به وسیله سرمایه‌داران مصرف می‌شود (۵۰۰) باید به ارزش سرمایه ثابت (۱۵۰۰) به اضافه قسمتی از ارزش اضافی انباشت شده (۱۰۰) که به سرمایه ثابت بخش II اضافه می‌شود، برابر باشد. دور جدید تولید در سال دوم با سرمایه بیشتری آغاز خواهد شد و اگر نسبت ارزش اضافی ۱۰۰٪ باشد تولید اجتماعی ناخالص در سال دوم به قرار زیر خواهد بود:

$$4400c + 1100v + 1100s = 6600 \quad \text{بخش I}$$

$$1600c + 800v + 800s = 3200 \quad \text{بخش II}$$

این است چگونگی انجام روند بازتولید فزاینده سرمایه‌داری (انباشت)، و شرایط لازم برای حصول قابلیت فروش هم که گرایش بازتولید فزاینده را از پیش تعیین می‌کنند به شرحی است که بیان شد. در بازتولید فزاینده، رشد و تکامل نیروهای مولد با این واقعیت تبیین می‌شود که مقدار کار اجتماعی به کار رفته در تولید وسایل تولید، سریع‌تر از مقدار کار اجتماعی به کار رفته در تولید کالاها مصرفی افزایش می‌یابد.

قانون اقتصادی بازتولید فزاینده این است که تولید وسایل تولید، سریع تر از تولید کالاهای مصرفی رشد می کند.

«اهمیت و مفهوم این قانون رشد سریع تر وسایل تولید در این واقعیت نهفته است که وقتی کار ماشینی جایگزین دست شود - و به طور کلی پیشرفت فنی که با صنعت ماشینی همراه است - تکامل شدید تولید زغال و آهن، این وسایل واقعی تولید را ایجاب می کند.»

این نظریه شرایطی را که برای تحقق پذیری گردش و قابلیت تبدیل کالاها به سرمایه پولی و تبدیل مجدد آنها به کالا، در هر دو حالت یعنی بازتولید ساده و بازتولید فزاینده سرمایه داری جنبه اساسی دارند، روشن می کند. ولی نظریه مزبور به هیچ وجه تأیید نمی کند که در نظام سرمایه داری این شرایط همیشه در عمل فراهم هستند، به عکس این شرایط دائماً دچار اختلال هستند.

آنجا که رقابت و هرج و مرج تولید حاکم است، هیچ کس از نیازمندی های بازار به طور کامل خبر ندارد. به همین سبب روابط اساسی و معینی که بین رشته های مختلف صنعت و در داخل هر رشته واحد وجود دارند، از طریق اختلالات بی شمار و دائمی که در روابط نسبی مورد بحث بروز می کند، برقرار می شوند.

بین تولید و مصرف در نظام سرمایه داری تضادی لاینحل وجود دارد. هدف تولید سرمایه داری استخراج حداکثر سود ممکن است. این هدف با گسترش تولید و انباشتن سرمایه حاصل می شود. به طور همزمان و در عین حال این هر دو روند از طریق پایین آوردن سطح زندگی زحمتکشان به طوری که قدرت خرید و مقدار مصرف آنان کاهش یابد، انجام می پذیرند. این امر انقباضی در بازار به وجود می آورد که فروش کالاها را دشوار می سازد.

بورژوازی می کوشد با قبضه کردن بازارهای خارجی این تضاد را حل کند. تلاش برای به دست آوردن بازارهای خارجی، تسخیر، تقسیم و

تقسیم مجدد این بازارها موجب بروز حادترین تضادها بین کشورهای سرمایه داری می شود و مایه کشمکش های بی شمار بین آنهاست.

۲. درآمد ملی

درآمد ملی چیست؟

قبلاً گفتیم که منظور از تولید اجتماعی ناخالص، کل حجم ثروت مادی تولید شده در جامعه طی فرضاً یک سال می باشد. از این تولید اجتماعی مقداری جایگزین سرمایه ثابت می شود، زیرا این ارزشی است که از وسایل تولید به کالاهای تازه ساخته شده منتقل گردیده است. قسمتی از تولید اجتماعی که باقی می ماند، (سرمایه متغیر و ارزش اضافی) ارزش جدیدی است که طی سال به وجود آمده است. این قسمت از تولید اجتماعی ناخالص، درآمد ملی جامعه سرمایه داری است. مثلاً اگر کالاهایی به ارزش ۹۰۰۰۰ میلیون دلار طی یک سال در کشوری تولید شده باشند که ۶۰۰۰۰ میلیون دلار آن جایگزین وسایل تولید مصرف شده طی همان سال شود، درآمد ملی تولید شده در آن سال ۳۰۰۰۰ میلیون دلار خواهد بود.

درآمد ملی در شکل مادی خود، شامل اشیای مورد مصرف شخصی، و قسمتی از وسایل تولید می شود که برای گسترش تولید به کار خواهد رفت. درآمد ملی به وسیله کسانی که وجود می آید که در حوزه تولید مادی یعنی صنعت، کشاورزی، ساختمان، حمل و نقل و غیره کار می کنند. به سخن دیگر درآمد ملی به وسیله کارگران، دهقانان، پیشه وران دستی و روشنفکرانی که مستقیماً در حوزه تولید مادی به کار گماشته شده اند، تولید می گردد.

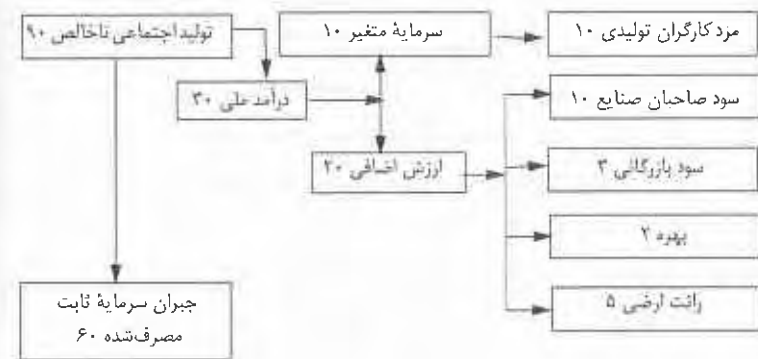
در حوزه غیرمولد هیچ گونه درآمد ملی تولید نمی شود. این حوزه شامل دستگاه دولت، سیستم اعتباری، تجارت به استثنای آن دسته از عملیات تجارتي که ادامه و دنباله روند تولید به حوزه گردش محسوب

می شوند، ارتش، مؤسسات بهداشتی، سینما و تئاتر و کنسرت‌ها و غیره... را شامل می‌گردد. تمام هزینه‌هایی که در این رشته‌ها صرف می‌شود، از محل درآمد ملی که در حوزه تولید ایجاد شده است، تأمین می‌شود. از آن‌جا که درآمد ملی در حوزه تولید مادی ایجاد می‌شود، شرط لازم برای رشد و افزایش آن، این است که تعداد افرادی که به تولید اشتغال دارند بیشتر شده و بازده تولیدی کار آنان نیز افزایش یابد.

توزیع درآمد ملی

در نظام سرمایه‌داری درآمد ملی بر یک مبنای طبقاتی، یعنی در جهت منافع استثمارگران توزیع می‌گردد و نه زحمتکشان. بین توزیع نخستین، و توزیع ثانویه درآمد ملی باید تفکیک فایده شاد.

درآمد ملی پیش از همه به دست سرمایه‌داران می‌افتد. توزیع نخستین درآمد ملی، عبارت است از توزیع آن بین سرمایه‌داران و کارگران. کارگران مزد، و سرمایه‌داران ارزش اضافی دریافت می‌کنند که این ارزش اضافی بین صاحبان صنایع، بازرگانان، بانکداران و مالکین بزرگ زمین توزیع می‌شود. این توزیع در نمودار زیر نشان داده شده است: (هر واحد ۱۰۰۰ میلیون دلار است.)



پس از آن‌که درآمد ملی بین طبقات اصلی جامعه سرمایه‌داری یعنی کارگران، سرمایه‌داران و زمینداران تقسیم شد، یک توزیع ثانویه یا توزیع مجدد نیز صورت می‌گیرد.

توزیع مجدد درآمد ملی چگونه انجام می‌شود؟ پیش از این دیدیم که در رشته‌های غیرمولد اقتصاد (مؤسسات بهداشتی، خدمات عمومی و وسایل رفاه همگانی، نمایش، سینما... و غیره) هیچ‌گونه درآمد ملی ایجاد نمی‌شود. لیکن سرمایه‌دارانی که این‌گونه کارگاه‌ها یا مؤسسات را اداره می‌کنند حقوقی به کارکنان خود (پزشکان، هنرپیشگان و غیره) پرداخته، هزینه اداره این‌گونه مؤسسات را تأمین کرده و علاوه بر این سودی هم به دست می‌آورند. سرمایه‌داران تمامی این اقلام هزینه را، با مطالبه بهای خدمات انجام شده، یعنی پولی که برای معالجه بیماران، آموزش و پرورش، خدمات عمومی و وسایل رفاه همگانی و غیره می‌گیرند، از محل درآمد ملی که در حوزه تولید مادی ایجاد شده است، تأمین می‌کنند. این پرداخت‌هایی که در مقابل خدمات انجام شده به عمل می‌آید، هزینه‌های اداره و نگهداری این مؤسسات را تأمین کرده و سود متوسطی نیز برای سرمایه‌داران حوزه غیرمولد به بار می‌آورد.

قسمتی از درآمد زحمتکشان هم از طریق بودجه دولت، توزیع مجدد شده و در راه منافع طبقه حاکمه مصرف می‌شود.

دولت بورژوا دارای ارتش، پلیس، نهادهای کیفری و دادگاه‌ها، دستگاه اداری و نظایر این‌ها است. تمام این تشکیلات با بودجه دولت اداره می‌شوند، بودجه‌ای که سرچشمه اصلی اش مالیات‌هایی است که از مردم اخذ می‌شود. مفهوم این گفته آن است که زحمتکشان پس از دریافت مزد از طریق توزیع نخستین درآمد ملی، باید از این مزد مالیات به دولت بپردازند. به این طریق قسمتی از درآمد ملی که در

اختیار آنان قرار گرفته است، در واقع کاهش می‌یابد.^۱

همراه با رشد و تکامل سرمایه‌داری فشار مالیات‌ها نیز افزایش می‌یابد. برای مثال در بریتانیا در سال ۱۹۱۳ مالیات‌ها به ۱۱ درصد درآمد ملی، در ۱۹۲۴ به ۲۳ درصد، و در ۱۹۵۹ به ۳۵ درصد درآمد ملی بالغ می‌گردید. در فرانسه ارقام مزبور عبارت‌اند از ۱۳ درصد درآمد ملی در ۱۹۱۳، ۲۱ درصد در ۱۹۲۴ و ۲۷ درصد در ۱۹۵۹؛ و در ایالات متحده فقط در دولت ترومن، بیش از مجموع مالیاتی که در دوران تمام رؤسای جمهوری که قبل از ترومن طی ۱۵۶ سال روی کار آمده بودند، مالکیت گرفته شده بود، در این کشور مالیات جمع‌آوری شد.

چگونه درآمد ملی به کار می‌رود

مصرف درآمد ملی هم، مانند توزیع آن در نظام سرمایه‌داری دارای یک خصلت طبقاتی است. درآمد ملی برای مصرف و انباشت مورد استفاده قرار می‌گیرد. بخشی از درآمد ملی که برای مصرف شخصی کارگران تخصیص می‌یابد، برای تأمین حداقل معاش توده وسیعی از آنان کفایت نمی‌کند. میلیون‌ها نفر از زحمتکشان از نظر مسکن در شرایط بد و غیرقابل تحملی زندگی می‌کنند و مجبورند از ضروریات و حوایج واقعی زندگی برای خود چشم‌پوشی کرده و فرزندان خود را از تحصیل و نظایر آن محروم سازند. سهم بزرگی از درآمد ملی به وسیله طبقات استثمارگر تصاحب می‌شود. سرمایه‌داران قسمتی از این منابع را صرف مصرف شخصی

۱. سرمایه‌داران نیز مالیات می‌پردازند، اما قسمتی از این مالیات به شکل پرداخت‌های دولتی، آن هم پرداخت‌های فوق‌العاده هنگفت، در ازای تدارکات و یا بهای خدماتی که برای دولت صورت می‌دهند، به آن‌ها برمی‌گردد. بخشی دیگر از آن هم صرف نگهداری و اداره دستگاه‌هایی می‌گردد که هدف عمده آن‌ها دفاع از منافع همین سرمایه‌داران است. به همین جهت نه فقط توزیع، بلکه توزیع مجدد درآمد ملی نیز در جامعه بورژوازی در جهت منافع و مصالح طبقه پادشاه صورت می‌گیرد.

از جمله تهیه تجملات و وسایل لوکس و نگهداری جمع کثیری خدم و حشم و خدمتکار می‌کنند. آنان قسمت دیگری را به گسترش تولید یا انباشت اختصاص می‌دهند. ولی این قسمت اخیر وقتی با امکانات و نیازمندی‌های جامعه مقایسه شود، نسبتاً کم است. دلیل کمبود نسبی حجم انباشت، این است که بیشتر درآمد ملی به طور غیرمولد مصرف می‌شود یعنی صرف میلیتاریزه کردن اقتصاد، حفظ و اداره یک دستگاه دولتی متورم، تبلیغات تجاری و غیره می‌شود.

خصلت طبقاتی توزیع درآمد ملی در نظام سرمایه‌داری موجب می‌شود قدرت خرید زحمتکشان از آهنگ فزاینده و روبه رشد تولید عقب بماند. گاه‌گاهی این عقب‌افتادگی ابعاد فوق‌العاده و بسیار وسیعی می‌یابد و منجر به بحران‌های اقتصادی اضافه تولید می‌شود.

۳. بحران‌های اقتصادی

ماهیت بحران‌ها و علت اساسی آن‌ها

فراوانی و وفور، سرچشمه نیاز و محرومیت می‌شود. بدینسان، فوریه، سوسیالیست تخیلی فرانسه، تضادی را که در بحران‌های اقتصادی آشکار می‌شود، توصیف کرده است.

اولین نشانه‌های برجسته یک بحران اضافه تولید، عبارت‌اند از رکود تجارت، وجود کالاهای غیرقابل فروش اضافی در بازار، وقفه در کار کارخانجات و پیدایش وضعی که در آن، بسیاری از کارگران از اسباب معیشت محروم‌اند.

آیا این حقیقت دارد که در جامعه سرمایه‌داری، در جریان بحران، خوراک، پوشاک، سوخت و غیره «به مقدار فوق‌العاده و بیش از اندازه» تولید شده است؟ خیر، اضافه تولیدی که موجب بحران‌ها می‌شود مطلق نیست؛ این اضافه تولید نسبی است؛ یعنی تنها در مقایسه با تقاضای مؤثر و موجود، کالاهای مازاد وجود دارند، نه نسبت به نیازمندی‌های واقعی

جامعه. نیازمندی‌های جامعه در موقع بحران کم نمی‌شوند، بلکه کاهش شدیدی در قدرت خرید زحمتکشان پدید می‌آید. طی بحران، زحمتکشان نیاز حاد و شدیدی به ضروریات اولیه زندگی دارند؛ اما نیازمندی‌های آنان کمتر از هر زمان دیگری برآورده می‌شود.

ریشه‌دارترین علت بحران‌های اقتصادی اضافه تولید، تضاد اصلی نظام سرمایه‌داری یعنی تضاد بین خصلت اجتماعی تولید و شکل خصوصی سرمایه‌داری تملک ثمرات تولید است.

تولید سرمایه‌داری بر تقسیم اجتماعی کار مبتنی است. همان‌گونه که سرمایه‌داری رشد و تکامل می‌یابد، تقسیم کار باز هم بیشتری صورت گرفته و تولید به وسیله تعداد هر روز بیشتری از رشته‌های تخصصی انجام می‌گیرد. مؤسسات بزرگ تولیدی صدها و هزارها نفر کارگر را زیر یک سقف گرد هم می‌آورند. تمامی این مؤسسات به یکدیگر وابستگی متقابل دارند و برای بازارهای ملی و بین‌المللی کار می‌کنند. به این طریق، سرمایه‌داری با تمرکز کار در یک مقیاس وسیع، به تولید یک خصلت اجتماعی می‌دهد و در چنین شرایطی هر کالا، نمایشگر ثمره کار اجتماعی هزاران هزار کارگر است.

اما سرمایه به شکلی خصلت اجتماعی تولید را گسترش می‌بخشد که با تضادهای بسیار همراه است. اجتماعی شدن تولید که در حال رشد مداوم است در راستای منافع سرمایه‌داران انجام می‌شود که هدف آنان افزایش سود خویش است. وسایل تولید که میلیون‌ها نفر از مردم با آن کار می‌کنند، در مالکیت خصوصی معدودی سرمایه‌دار است و به این ترتیب محصول کار میلیون‌ها نفر انسان در مالکیت مشتکی از سرمایه‌داران قرار می‌گیرد.

تضاد عمده سرمایه‌داری، بدو در تضاد بین سازمان تولید در داخل هر مؤسسه تولیدی مستقل، و هرج و مرجی که در مقیاس کل جامعه بر تولید حاکم است، نمود پیدا می‌کند. هر سرمایه‌داری می‌کوشد حداکثر

سود را به دست آورد. آنان در تعقیب یک نرخ هنگفت برای سود، تولید را توسعه می‌دهند (یا آن را کاهش می‌دهند تا سرمایه خود را به صنایع دیگر که سودزاترند، منتقل سازند) بی آن‌که در هیچ حالت به نیازمندی‌های جامعه به عنوان یک کل واحد، توجهی داشته باشند. به این ترتیب رابطه نسبی بین رشته‌های مختلف صنعت دچار اختلال می‌شود و این امر فروش محصولات اجتماعی را مشکل یا غیرممکن می‌سازد.

تضاد عمده سرمایه‌داری در وهله بعد در تضاد بین گرایش بطنی سرمایه‌داری به توسعه نامحدود تولید و محدودیت‌هایی که سرمایه‌داری خود برای قدرت خرید مصرف‌کنندگان اصلی جامعه - یعنی توده‌های زحمتکش - به وجود می‌آورد، نمود پیدا می‌کند.

گرایش به رشد نامحدود تولید را قانون اصلی اقتصادی نظام سرمایه‌داری، یعنی قانون ارزش اضافی ایجاب می‌کند. تعقیب سود، هر سرمایه‌داری را وادار به انباشت سرمایه، توسعه دامنه تولید، بهسازی تکنولوژی، استفاده از ماشین‌آلات جدید، اجیر کردن کارگران بیشتر و تولید کالاهای بیشتری می‌کند. ولی این اصرار به توسعه نامحدود تولید با توسعه متناسبی در مصرف همراهی و تأیید نمی‌شود. در واقع امر، آرزوی حداکثر سود، موجب می‌شود که سرمایه‌داران مزدها را پایین آورند و درجه استثمار را بالا ببرند. ولی مفهوم این تشدید استثمار و مستمندسازی زحمتکشان، کاهش نسبی در تقاضای مؤثر و امکانات کمتر برای فروش کالاها است. تمامی این تحولات به بحران‌های اقتصادی اضافه تولید منجر می‌شوند.

تضاد عمده سرمایه‌داری، در تعارض طبقاتی بین سرمایه‌داران و کارگران نیز نمود پیدا می‌کند. سرمایه‌داری موجبات جدایی نهایی وسایل تولید را - که در دست سرمایه‌داران تمرکز یافته - از تولیدکنندگان مستقیم که اکنون از هر چیز جز نیروی کار خویش محروم‌اند، فراهم ساخته است. این فاصله را، طی بحران‌های اضافه تولید، روشن‌تر از هر زمان دیگر

می‌توان دید که در یکسو، بیش از حد وفور وسایل تولید و کالاها وجود دارد و در سوی دیگر مازاد نیروی کار و توده بیکارانی که هیچ‌گونه اسباب معیشتی ندارند.

سیکل سرمایه‌داری و مراحل آن

بحران‌های اضافه تولید به‌طور متناوب رخ می‌دهند. اولین بحران اضافه تولید در صنعت در سال ۱۸۲۵ انگلستان را فراگرفت. بحران ۱۸۴۷-۴۸ نیز که سراسر ایالات متحده آمریکا و تعدادی از کشورهای اروپایی را در خود گرفت، نخستین بحران اقتصادی جهانی بود. شدیدترین بحران قرن نوزدهم، بحران سال ۱۸۷۳ بود که خبر از گذار سرمایه‌داری پیش از انحصار به سرمایه‌داری انحصاری - یعنی امپریالیسم - می‌داد. سخت‌ترین بحران قرن بیستم نیز بحران سال‌های ۱۹۲۹-۳۳ بود.

دوره‌ای را که از آغاز یک بحران تا آغاز بحران بعدی طول می‌کشد یک سیکل (چرخه) می‌نامند و از چهار مرحله تشکیل می‌شود: بحران، رکود، بهبود و رونق.

بحران که مرحله اصلی سیکل است، به‌طور عمده، با اضافه تولید کالاها، افت شدید قیمت‌ها، موارد متعدد ورشکستگی، محدود شدن قابل ملاحظه دامنه تولید، افزایش بیکاری، افت مزدها، تلف کردن عمدی کالاها و ماشین‌آلات و تأسیسات، و کاهش تجارت داخلی و خارجی مشخص می‌شود. طی این مرحله، تضاد بین امکانات رو به رشد تولید و تقاضای مؤثر که نسبتاً کاهش یافته است، در شکل‌های خشن و ویرانگری بروز می‌کند. سطح عالی تکامل نیروهای مولد با چهارچوب تنگ روابط تولیدی سرمایه‌داری که به صورت ترمزی در راه تکامل بیشتر این نیروها درآمده است، تضاد پیدا می‌کند.

ورشکستگی، نابودی بسیاری از مؤسسات تولیدی و انهدام عمدی

بخشی از نیروهای مولد، تنها راه‌هایی هستند که می‌توان به وسیله آن‌ها طی یک بحران، دامنه تولید را اجباراً تا سطح تقاضای مؤثر و موجود جامعه پایین آورد. آن‌گاه گذر از بحران به رکود آغاز می‌گردد.

رکود، دومین مرحله این چرخه است و با این واقعیت مشخص می‌شود که سیر قهقراپی بحران از آن پس متوقف می‌شود. ولی تولید صنعتی هنوز در یک حالت وقفه است، قیمت‌های کالاها پایین، تجارت آرام و نرخ سود کم است. بیکاری و مزدها در همان سطحی باقی هستند که طی بحران بودند. بخشی از موجودی کالاها که ذخیره شده بود، منهدم گردیده و بخش دیگر آن به قیمت‌های نازل به فروش رفته است. تولید سرمایه‌داری در مرحله رکود باقی می‌ماند تا وقتی که رقابت و مبارزه بر سر بازارها و منابع مواد خام، سرمایه‌داران را به تجهیز مجدد صنعت و نوسازی سرمایه ثابت آن برانگیزد. آنان از کلیه شیوه‌های اصلاح و بهسازی تکنولوژی استفاده می‌کنند تا تولید را ارزان‌تر تمام کنند و حتی از قیمت‌های نازلی که در نتیجه بحران پدید آمده است نیز سود استخراج کنند. همراه با انگیزه توسعه تولید، تقاضا برای کالاهای سرمایه‌ای نیز به وجود می‌آید و به تدریج شرایط قبلی لازم برای گذار به مرحله بعدی سیکل یعنی بهبود فراهم می‌شوند.

علامت مشخصه بهبود آن است که آن دسته از مؤسسات تولیدی که بحران را از سر گذرانده‌اند، به نوسازی سرمایه ثابت خویش ادامه می‌دهند و به تدریج آغاز به توسعه تولید می‌کنند. حجم تولید به سطحی که پیش از آغاز بحران رسیده بود، نزدیک می‌شود و سپس از این سطح هم تجاوز می‌کند. تجارت بهبود می‌یابد، قیمت کالاها افزایش می‌یابد، سود بیشتر می‌شود و کاهشی تدریجی در بیکاری مشاهده می‌شود.

وقتی تولید سرمایه‌داری، از حداکثر حجمی که پیش از بحران به آن رسیده بود هم تجاوز کرد، گذار به مرحله رونق صورت می‌پذیرد.

رونق، آخرین مرحله سیکل است. طی این مرحله، گرایش به سوی

رشد نامحدود تولید کاملاً آشکار می‌شود. یک بار دیگر سرمایه‌داران که برای رسیدن به یکدیگر تلاش می‌کنند، تولید را توسعه داده، طرح‌های ساختمانی تازه‌ای به میدان می‌آورند و توده‌های هر روز بیشتری از کالاها را به بازار سرازیر می‌کنند. رشد لگام‌گسیخته تولید، به سرعت از رشد تقاضای مؤثر جلو می‌افتد. اضافه تولید، که در آغاز یک شکل پنهان دارد، دائماً بیشتر می‌شود و مازاد کالاها با آهنگی روزافزون روی هم انباشته می‌شود. در این بالاترین مرحله روتق ناگهان معلوم می‌شود که بازار از اضافه موجودی کالاهایی که هیچ‌گونه تقاضای مؤثری برای آنها وجود ندارد، لبریز شده است. قیمت‌ها افت می‌کنند و بحران آغاز می‌شود. آن‌گاه تمامی سیکل از نو تکرار می‌شود.

به این ترتیب، تولید سرمایه‌داری به‌طور آرام رشد و تکامل حاصل نمی‌کند بلکه از طریق نوسانات شدید و صعود و نزول‌هایی صورت می‌پذیرد. شکل سیکلی تکامل تولید سرمایه‌داری، نتیجه و ضمناً شاهد قاطع تضاد رو به تشدید بین نیروهای مولد و روابط تولید است. این امر، نشان می‌دهد که سرمایه‌داری خود در راه تکامل خویش موانعی ایجاد می‌کند و به نحوی مقاومت‌ناپذیر به سوی پایان عمر خویش در حرکت است.

در کشورهای سرمایه‌داری، علاوه بر بحران‌های صنعتی، به بحران‌های فلاحی یعنی بحران‌های اضافه تولید فرآورده‌های کشاورزی نیز برمی‌خوریم.

بحران‌های فلاحی معمولاً درازمدت هستند. علت این امر هم این واقعیت است که زراعت، در مقایسه با صنعت، عقب‌مانده‌تر است. سلطه وضعیت انحصاری در مالکیت خصوصی ارضی، مانع جریان آزاد سرمایه در بخش کشاورزی می‌شود و این امر به‌نوبه خود مانع نوسازی یکباره سرمایه ثابت در کشاورزی می‌گردد و بحران‌های فلاحی را طولانی‌تر می‌کند. علاوه بر این، تولیدکنندگان جزء کالا، در جریان یک بحران، به

منظور حفظ مالکیت ارضی خویش، هر چه از دستشان برآید می‌کنند که مقیاس سابق تولید حفظ شود و حتی بعضی اوقات تا آنجا پیش می‌روند که اضافه تولید فرآورده‌های زراعتی را افزایش می‌دهند و به این ترتیب پایان بحران را به تأخیر می‌اندازند.

فشار عمده بحران‌های فلاحی بر توده عظیم دهقانان وارد می‌شود و موجب خانه‌خوابی آنان می‌گردد.

بحران‌ها و تشدید تضادهای سرمایه‌داری

بحران‌ها با وضوح بسیار، عجز سرمایه‌داری را از کنترل نیروهایی که این نظام خود آنها را به وجود آورده است، نشان می‌دهند. هر بحران اقتصادی به تنزل حاد تولید و کاهش حجم تجارت داخلی و خارجی منجر می‌شود.

فی‌المثل در بریتانیا بحران ۳۳-۱۹۲۹ تولید زغال‌سنگ را به سطح ۳۵ سال پیش، فولاد را به میزان ۲۳ سال قبل، آهن را به سطح ۷۶ سال پیش و حجم معاملات تجارت خارجی را به ۳۶ سال قبل از آن کاهش داد. طی هر دوره بحرانی، ثروت عظیمی تلف می‌شود؛ حال آن‌که در همان زمان بخش‌های وسیعی از زحمتکشان قادر نیستند مبرم‌ترین نیازهای خود را برطرف سازند. از این قرار، در جریان بحران ۳۳-۱۹۲۹ در ایالات متحده ۹۲، در بریتانیا ۷۲ و در آلمان ۲۸ کوره ذوب آهن از کار افتاد و آن‌ها را پیاده کردند. در ایالات متحده آمریکا، در همان سال ۱۹۳۳، ده میلیون و چهارصد هزار اکر اراضی پنبه‌کاری شده را خیش کشیدند و محصول آن را نابود کردند. و موارد دیگری مانند این‌ها.

در جریان بحران‌ها، مهم‌ترین نیروی مولد جامعه - یعنی نیروی کار - بر باد می‌رود. هر بحران میلیون‌ها کارگر را بیکار و در خیابان‌ها رها می‌کند. آنان به بطالت و بیکاری اجباری، به زندگی بی‌هدف و بیهوده محکوم‌اند.

بحران‌ها تضادهایی را که بین کارگران و سرمایه‌داران یا دهقانان و زمینداران، نزول‌خواران و غیره وجود دارد، حدت و شدت می‌بخشند. طی هر بحران زحمتکشان بخش قابل‌ملاحظه‌ای از دستاوردهای اجتماعی-اقتصادی خویش را که قبلاً کسب کرده‌اند، از دست می‌دهند. مصائب و محرومیت‌های شدیدی که هر بحران به همراه دارد، ضرورت تحول را حتی برای عقب‌مانده‌ترین اقشار زحمتکشان عیان می‌سازد. تحولی که، به تضادهای موجود پایان بخشد و برای تکامل نیروهای مولد جامعه، چشم‌اندازهای وسیع‌تری را بگشاید.

ب. سرمایه‌داری انحصاری - امپریالیسم

در آخرین ثلث قرن نوزدهم، سرمایه‌داری وارد بالاترین و آخرین مرحله خود، امپریالیسم شد. خصوصیتی که این مرحله را به‌طور اساسی متمایز می‌سازد، آن است که حکومت انحصارها جایگزین رقابت آزاد می‌شود. طی این دوره، نیروهای مولد با گام‌های بلندی پیش تاختند. در صنایع آهن و فولاد، شیوه‌های نوین ذوب فولاد به وسیله «بسمه»، «مارتین» و «توماس» ابداع گردید. این ابداعات گذار به دوره صنایع بزرگ فولاد را موجب شد. طی این دوره، تعدادی از مهم‌ترین اختراعات (دینام در سال ۱۸۶۷، موتور درون سوز در ۱۸۷۷، توربین بخار در سال‌های ۵۸-۱۸۸۳) صورت گرفت که رشد و تکامل صنعت و حمل و نقل را به نحو عظیمی شتاب بخشید. انواع جدید نیروی محرکه، موجب پیدایش شیوه‌های تازه‌ای در حمل و نقل شد که عبارت بودند از: تراموای برقی در ۱۸۷۹، اتومبیل در ۱۸۸۵، لکوموتیو دیزل در ۱۸۹۱ و هواپیما در ۱۹۰۳. پیشرفت‌های دانش و تکنولوژی راه تولید و استفاده از الکتریسته را نیز هموار ساخت.

تا یک دوره پیش از آن، موقعیت برتر را صنایع سبک در تصرف داشت، اما در آخرین ثلث قرن نوزدهم، صنایع سنگین به پیش رانده شدند.

رشته‌های مختلف صنایع سنگین بسیار شتابان رشد یافتند، به طوری که در سال ۱۹۰۰ تولید جهانی فولاد به ۵۶ برابر، نفت ۲۵ برابر و محصول ذغال‌سنگ به بیش از ۳ برابر آن‌چه در سال ۱۸۷۰ تولید می‌گردید، افزایش یافت. حرکت سریعی که به سوی تولید با مقیاس وسیع به وجود آمده بود، مخصوصاً پس از بحران اقتصادی سال ۱۸۷۳ رشد و تکامل یافت.

به موازات این تحول و تکامل نیروهای مولد و تولید، تضادهای نظام سرمایه‌داری هم به‌طور روزافزونی حادث شده و بحران‌های اقتصادی اضافه تولید بیش و بیشتر می‌شد. این بحران‌ها دائماً مخرب‌تر می‌شدند و افزایش بیکاری هم ادامه داشت. جنگ‌های دولت‌های سرمایه‌داری با یکدیگر که مصائب و محرومیت‌های غیرقابل توصیفی برای زحمتکشان به بار می‌آورد، بیشتر شده بود. در حالی که شرایط زندگی زحمتکشان فوق‌العاده خراب‌تر شده بود، ثروت و مکنت سرمایه‌داران دامنه بی‌سابقه‌ای پیدا کرده بود. کلیه این عوامل مبارزه اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر را شدت می‌بخشید.

مدافعین بورژوازی در داخل جنبش زحمتکشان شتاب‌زده اعلام کردند که تأسیس انحصارات در جهان سرمایه‌داری نشانه آن است که عصر جدیدی در تکامل این نظام آغاز شده و از این پس دیگر سرمایه‌داری با منافع مردم در مقابله نبوده و می‌رود که به صورت «سازمان‌یافته» «رها از بحران‌ها» و «مسالمت‌آمیز»ی درآید. مثلاً کائوتسکی و هیلفردینگ ادعا می‌کردند که اکنون می‌توان با انعقاد موافقتنامه‌هایی بین سرمایه‌داران کشورهای مختلف به هرج و مرج تولید و جنگ‌هایی که بین این سرمایه‌داران درمی‌گیرد خاتمه داد. هدف اصلی تمام این نظریه‌ها آن بود که بر تضادهای سرمایه‌داری سرپوش گذارده و زحمتکشان را از مبارزه، منحرف و منصرف سازند.

مسئله‌ای که اکنون متفکرین پیشرو، با آن مواجه شده بودند، به عمل

آوردن یک تحلیل علمی و روشن از امپریالیسم بود، یعنی انجام یک بررسی شایسته و بایسته از پدیده جدیدی که مقارن‌گردش قرن نوزدهم به بیستم، به وجه مشخصه نظام سرمایه‌داری بدل شده بود. اهمیت اساسی این امر پیش از هر چیز از آن‌جا ناشی می‌شد که لازم بود زحمتکشان در مبارزه خویش به‌خاطر آزادی از یوغ سرمایه، از دانش و بینش مناسب و آگاهی کافی از موقعیت و منافع خویش برخوردار باشند.

این رسالت تاریخی در کتاب «امپریالیسم، مرحله نهایی سرمایه‌داری» (۱۹۱۶) و تعدادی نوشته‌های دیگر به انجام رسید و به کمک تحلیل‌های علمی ثابت شد که کلیه خصوصیات اصلی سرمایه‌داری یعنی مالکیت خصوصی سرمایه‌داران بر وسایل تولید و روابط مبتنی بر استثمار بین کارگران مزدبگیر و سرمایه‌داران، شکل توزیع که به تبعیت از آن، در همان حال که ثروت و مکنت برخی افزایش می‌یابد وضع بقیه خراب‌تر می‌شود، روابط متعارض بین زحمتکشان و صاحبان سرمایه، همگی، در دوران امپریالیسم نیز مانند گذشته ادامه دارد.

در نتیجه، تمامی قوانین اقتصادی سرمایه‌داری در دوره امپریالیسم نیز جاری و حاکم‌اند: قانون ارزش اضافی، قانون عمومی انباشت سرمایه‌داری، قانون رقابت و هرج و مرج تولید و غیره. اما با این حال در دوره امپریالیسم تأثیر و عمل این قوانین دارای برخی کیفیات ویژه است.

تحلیل امپریالیسم نشان داد که مرحله انحصاری سرمایه‌داری با جنبه‌های اقتصادی اصلی زیر مشخص می‌گردد:

۱. تراکم تولید و سرمایه به چنان مرحله‌ای از تکامل خود رسیده است که انحصاراتی را که نقش قاطع و تعیین‌کننده‌ای در زندگی اقتصادی ایفا می‌کنند، به وجود آورده است.

۲. سرمایه بانکی و سرمایه صنعتی در یکدیگر ادغام شده و یک الیگارش‌ی مالی بر مبنای این «سرمایه مالی» ایجاد گردیده است.

۳. صدور سرمایه به طور جداگانه از صدور کالاها اهمیت استثنایی کسب کرده است.
۴. اتحادیه‌های انحصاری بین‌المللی سرمایه‌داری تشکیل شده‌اند که جهان را بین خود تقسیم می‌کنند.
۵. تقسیم سرزمینی سراسر جهان بین بزرگ‌ترین قدرت‌های سرمایه‌داری به انجام و اتمام رسیده است.

فصل هفتم

خصوصیات اقتصادی امپریالیسم

۱. تراکم تولید و انحصارات

تراکم تولید

پیش از امپریالیسم، رقابت آزاد، قانون رایج و حاکم بود. در دوره رقابت آزاد، یک نوع واحد کالا به وسیله سرمایه‌داران مختلف و متعدد تولید می‌شد و هر یک از آنها سعی می‌کرد کالاهای خود را طوری بفروشد که حداکثر سود را عایدش سازد. رقابت آزاد موجب شد در حالی که ضعیف، ورشکسته و نابود می‌شد، قوی ثروتمندتر شده و تولید را افزایش دهد:

«رقابت، کامل‌ترین نمود جنگ همه علیه همه است، جنگی که بر جامعه متمدن معاصر حکومت می‌کند.» رقابت آزاد با توانگرتر کردن برخی و ورشکست کردن بقیه، تراکم تولید در کارگاه‌های تولیدی بزرگی را که صدها یا هزارها کارگر در آنها مشغول کارند به وجود می‌آورد. تراکم تولید در مرحله معینی از رشد خود موجب پیدایش انحصار می‌شود.

پدیده یادشده در دوره امپریالیسم به نهایی ترین مرحله تکامل خود می رسد.

مثلاً در آلمان، کارگاه های تولیدی ای که بیش از ۵۰ نفر در آنها کار می کردند در سال ۱۸۸۲ برابر ۲۲ درصد، در ۱۸۹۵ برابر ۳۰ درصد، در ۱۹۰۷ برابر ۳۷ درصد و در ۱۹۲۵ برابر ۴۲/۲ درصد و در سال ۱۹۳۹ برابر ۴۹/۹ درصد مجموع تعداد افراد شاغل را در بر می گرفتند. در آلمان غربی در ۱۹۵۵ بالغ بر ۸۷/۱ درصد کلیه کسانی که سرگرم کار بودند در کارگاه هایی که بیش از ۵۰ کارگر داشتند کار می کردند. در ایالات متحده آمریکا، بزرگ ترین کارگاه های تولیدی، هر کدام با تولید سالانه ای به بهای ۱ میلیون دلار به بالا، معادل ۰/۹ درصد مجموع تعداد این کارگاه ها را در سال ۱۹۰۴ تشکیل می دادند. کارگاه های یاد شده در آن هنگام ۲۵/۶ درصد مجموع کارگران شاغل را در استخدام خود داشتند و ۳۸ درصد تولید صنعتی ناخالص آمریکا را تولید می کردند. در ۱۹۳۹ بزرگ ترین مؤسسات تولیدی ایالات متحده که در آن زمان ۵/۲ درصد مجموع تعداد کارگاه ها را تشکیل می دادند، ۵۵ درصد مجموع تعداد کارگران را در استخدام داشتند و ۶۷/۵ درصد تولید صنعتی ناخالص را تولید می کردند. در ۱۹۵۵ در ایالات متحده، ۵۰۰ بنگاه صنعتی در حدود نصف مجموع تولیدات صنعتی را تولید و ۶۸ درصد مجموع سود را به دست می آوردند. از این تعداد ۵۰ بنگاه که بزرگ ترین آنها بوده و ۰/۰۵ تعداد کل بنگاه ها را تشکیل می داده اند، تقریباً ۱/۳ محصول ایالات متحده را در صنایع غذایی تهیه می کرده اند.

امروزه صدتا از بزرگ ترین شرکت های آمریکایی و صد شرکت دیگر در بقیه کشورهای امپریالیستی، تقریباً ۱/۳ تولید سرمایه داری جهان را تحت کنترل خود دارند.

سرمایه علاوه بر تراکم، تمرکز هم حاصل می کند. اصطلاح تمرکز در موردی به کار می رود که افزایش سرمایه از راه ادغام سرمایه های جداگانه

متعدد در یکدیگر به صورت یک سرمایه بزرگ صورت گیرد. این امر ممکن است با موافقت نامه، مانند وقتی که مثلاً شرکت های سهامی تشکیل می شود، یا بالاجبار و اضطراراً وقتی که در جریان مبارزه حاد و رقابت آمیز سرمایه بزرگ، مؤسسات سرمایه داری کوچک را به ورشکستگی کشانده یا جانشین آنها می شوند، انجام گیرد.

رقابت، هر سرمایه داری را وادار به ارزان کردن کالاهایش می کند و این کاری است که سرمایه دار بزرگ می تواند انجام دهد. مؤسسات تولیدی کوچک تر که نمی توانند در رقابت پایداری کنند، حساب های خویش را تصفیه می کنند و به فعالیت خود خاتمه می دهند و یا به دست سرمایه داران بزرگتر می افتند. این روند همیشه ادامه دارد.

تراکم و تمرکز تولید و سرمایه منجر به تجمع توده های وسیع کارگری در مؤسسات بزرگ و غول آسا می شود. این امر، متحد شدن و تشکیل یافتن آنان را علیه سرمایه برای این طبقه تسهیل کرده و آنان را به یک نیروی انقلابی دارای قدرت مبارزه مؤثر تبدیل می کند. تراکم و تمرکز سرمایه و تولید موجب می گردد کار به مقیاس بسیار عظیمی اجتماعی شده و مبارزه طبقاتی بین کارگران و سرمایه داران را شدت می بخشد.

شکل های گوناگون انحصار

تراکم تولید مستقیماً به انحصار منجر می شود. برای مؤسساتی که از همه بزرگتر و متکی به سرمایه کلان هستند، مشکل است که یکدیگر را در مبارزه رقابت آمیز شکست دهند. در چنین شرایطی برای سرمایه داران بزرگ ممکن و لازم است که به منظور تقسیم بازارهای فروش، منابع مواد خام، تثبیت قیمت ها و غیره، بین خود قراردادهایی منعقد سازند.

انحصار، قراردادی بین چند سرمایه دار، یا اتحادیه چند سرمایه دار است که تولید یا فروش (در اکثر موارد تولید و فروش هر دو) بخش اعظم کالاهای معینی را تحت کنترل خویش دارند. این اتحادیه ها دارای هر

شکلی که باشند همه یک هدف دارند: به دست آوردن حداکثر ممکن سود. اتحادیه‌های انحصاری، قبل از همه در رشته‌های صنایع سنگین که تولید در آنها به طور ویژه‌ای سریع‌تر از رشته‌های دیگر تراکم می‌یابد به وجود می‌آیند؛ لیکن وقتی انحصارات مزبور کنترل صنایع سنگین را به دست گرفتند به سایر رشته‌های صنعت نیز تَسری و گسترش می‌یابند. شکل‌های گوناگون اتحادیه‌های انحصاری بسیار زیاد و متنوع است. این انحصارات در آغاز، قراردادهای کوتاه مدتی هستند که بین سرمایه‌داران مستقل و جداگانه در مورد قیمت‌های فروش منعقد می‌شوند. بعد، این قراردادها زمینه را برای انعقاد موافقت‌نامه‌های طویل‌المدت آماده می‌سازند.



کارتل، اتحادیه‌ای است بین سرمایه‌دارانی که در مورد تقسیم بازارهای فروش و تثبیت قیمت‌ها به توافق رسیده و مقدار کالاهایی را که باید تولید شود تعیین می‌کنند. مؤسساتی که کارتل را تشکیل می‌دهند، کالاهای خود را مستقل از یکدیگر تولید کرده و به فروش می‌رسانند. این شکل انحصار مخصوصاً در آلمان پیش از جنگ رواج داشت و هنوز نیز در جمهوری فدرال رواج دارد.

سندیکا، مرحله بالاتر اتحادیه انحصاری است. مؤسساتی که به یک سندیکا تعلق دارند مستقلاً به تولید کالا مبادرت می‌ورزند، لیکن استقلال تجارتي خود را از دست می‌دهند. اعضای سندیکا خودشان به فروش محصولات و خرید مواد خام خود مبادرت نمی‌کنند بلکه برای این منظور یک دستگاه تجارتي مشترک به وجود می‌آورند.

این شکل انحصار در روسیه قبل از انقلاب رواج داشت. تراست، نوعی انحصار است با مالکیت مشترک کلیه مؤسساتی که آن را به وجود می‌آورند. مالکین مؤسسات یاد شده به صورت سهامداران تراست درمی‌آیند، که نسبت به تعداد سهامی که دارند سود دریافت می‌کنند.

کنسرن اتحادیه‌ای است از تراست‌های بزرگ یا مؤسسات تولیدی در رشته‌های مختلف صنعتی، بانک‌ها، تجارت‌خانه‌ها و شرکت‌های حمل و نقل و بیمه، که از نظر مالی به یک گروه مخصوص از سرمایه‌داران بزرگ وابسته‌اند.

تراست‌ها و کنسرن‌ها به مقیاس وسیعی در ایالات متحده آمریکا، بریتانیا، فرانسه، ژاپن و سایر کشورها رشد و توسعه یافته‌اند.

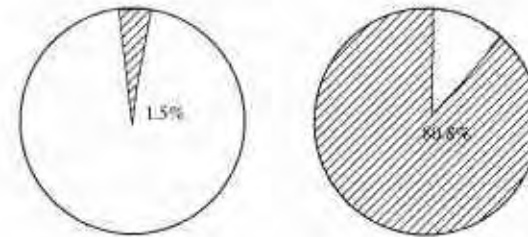
اتحادیه‌های انحصاری کشورهای سرمایه‌داری معتبر

در دوره امپریالیسم اتحادیه‌های انحصاری بر اقتصاد کشورهای سرمایه‌داری مسلط‌اند. این اتحادیه‌های انحصاری، صرف‌نظر از استثنائات ناچیز، به‌طور کلی همه رشته‌های صنعت، حمل و نقل، بازرگانی، بیمه و بانکداری را به تصرف خود درمی‌آورند. این امر در نمونه‌هایی که از برخی کشورها گرفته شده است، ملاحظه می‌گردد:

ایالات متحده آمریکا - در این کشور، صنعت آهن و فولاد تحت تسلط ۱۷ اتحادیه انحصاری است که در ۱۹۵۹ برابر ۹۴ درصد حجم تولیدی فولاد را تحت کنترل خود داشتند. دو تا از این انحصارات یعنی شرکت فولاد ایالات متحده^۱ و شرکت فولاد باتلهم^۲ نصف حجم تولیدی فولاد این کشور را در کنترل خود داشتند. شرکت فولاد ایالات متحده

1. The U. S Steel Corporation 2. Bethlehem Steel Corporation

۱۴۰ کارخانه فولادسازی و ۱۸۰ کوره ذوب فولاد دارد. این شرکت ۷۰ درصد منابع سنگ آهن کشور را در اختیار داشته و دارای راه آهن و تشکیلات حمل و نقل مخصوص به خود است. در صنعت نفت بزرگترین انحصار، استاندارد اویل است که شامل ۲۰ شرکت و دارای نفوذ فائده در صنعت نفت ایالات متحده و چند کشور دیگر است. شرکت های بزرگ ایالات متحده که دارایی بیش از ۱۰ میلیون دلار دارند.



صنعت اتومبیل سازی دارای سه انحصار بزرگ است: جنرال موتورز، فورد و کرایسلر که در سال ۱۹۵۸ روی هم ۹۳ درصد اتومبیل های ایالات متحده را بیرون می دادند. این سه انحصار به عنوان تولیدکنندگان تجهیزات جنگی و مهمات نیز حایز اهمیت اند. در جنگ دوم جهانی این اتحادیه ها کلیه وسایل حمل و نقل موتوری، ۷۵٪ موتورهای هواپیما، ۴۰٪ تانک ها و ۳۰٪ توپ ها، مسلسل ها، تفنگ های خودکار و غیره را برای ایالات متحده تولید می کردند.

در مهندسی برق عمده حجم تولیدی متعلق به دو انحصار جنرال الکتریک و وستینگ هاوس است.

در صنایع شیمیایی یک تراست به نام «دوپن دونمور» سلطه و برتری دارد. این تراست، مواد منفجره، مواد سمی، وسایل پلاستیکی، مواد اولیه شیمیایی و سلاح های اتمی تولید می کند.

در بریتانیا، نیز مانند ایالات متحده آمریکا، انحصارات بزرگ بر

اقتصاد کشور حکومت می کنند. مثلاً فدراسیون آهن و فولاد بریتانیا^۱ از کلیه شرکت های عمده آهن و فولاد این کشور تشکیل می یابد. بزرگترین انحصار بریتانیا ویکرز آرمسترانگ^۲ نام دارد که در میان سایر مؤسسات، کنترل تولید تجهیزات جنگی و مهمات، صنایع مهندسی نظامی و غیرنظامی، کشتی سازی، هواپیما سازی و فراورده های مهندسی برق را در دست دارد.

در دوران جنگ دوم جهانی، انحصار مزبور به حکومت بریتانیا ۲۸ هزار هواپیما، ۱۶۴ هزار تفنگ سنگین و تعداد بسیاری زیردریایی فروخت. این انحصار یکی از بزرگترین نیروهای ارتجاعی در صحنه سیاسی بریتانیا است.

در صنایع شیمیایی، بزرگترین انحصار «صنایع شیمیایی امپریال»^۳ است که تولید ۹۵ درصد مواد اصلی شیمیایی، ۹۵ درصد محصول نیتروژن، و ۴۰ درصد مواد رنگی را در کنترل خود دارد و تولیدکننده اصلی مواد شیمیایی برای مقاصد نظامی است. انحصار صنایع شیمیایی امپریال یا آی. سی. آی. با دیگر رشته های معتبر صنایع بریتانیا به ویژه مؤسسات مربوط به تجهیزات جنگی وابستگی نزدیک دارد.

در فرانسه، یک کارتل به نام آلومینیوم فرانسز^۴ تمامی تولید آلومینیوم را در اختیار دارد. انحصاری به نام شرکت مواد رنگی فرانسه^۵ تولید ۸۰ درصد محصول مواد رنگی را در کنترل دارد. نزدیک به ۹۶ درصد تولید اتومبیل در دست مؤسسات متعلق به چهار انحصار است و، بر همین قیاس.

در آلمان غربی یک انحصار بسیار بزرگ «تراست فولاد آلمان»^۶ است

1. The British Iron and Steel Federation
2. Vickers Armstrong
3. Imperial Chemical Industries
4. Aluminium Français
5. Compagnie Française de Matière Colorante
6. Vereinigte Stahlwerke A. G.

که در آغاز جنگ دوم جهانی، ۳۷۰ شرکت را تحت کنترل خود داشت و در آلمان و جاهای دیگر دارای ۲۲۰ شعبه بود. پس از جنگ، انحصار مزبور به کمک سرمایه آمریکایی ترمیم و دوباره زنده شد، و در حال حاضر یکی از اعضای اصلی اتحادیه زغال و فولاد اروپاست. انحصارات بزرگ دیگر «کروپ»^۱ «تیسن»^۲ و غیره نیز بعد از جنگ ترمیم یافتند و اکنون علاوه بر فولاد به تولید اسلحه نیز مشغول اند. در صنایع شیمیایی، انحصار حاکم و برتر، «آی. گ. فاربن ایندوستری»^۳ است که در پایان جنگ، ۳۸۰ کارخانه را در آلمان و ۵۰۰ شرکت را در کشورهای دیگر تحت کنترل خود داشت. انحصار یاد شده اکنون کاملاً موقعیت اقتصادی پیشین خود را بازیافته است.

انحصارات بزرگ در امور اقتصادی ایتالیا، ژاپن، بلژیک و سایر کشورها نیز موقعیت فائده‌ای را در اشغال دارند.

انحصارات و رقابت

نظریه پردازان بورژوازی ادعا می‌کنند انحصار، به رقابت پایان می‌دهد. در عمل واقعیت این است که انحصارات رقابت را از بین نمی‌برند، زیرا:

اولاً - اگر چه انحصارات، فعالیت‌های اقتصادی سرمایه‌داری را تحت تسلط خود دارند، انحصار صد در صد که سرتاسر یک رشته صنعتی را در برگیرد، کمیاب است. بنابراین، در واقع مبارزه رقابت‌آمیزی بین انحصارات و آن سرمایه‌دارانی که به این انحصارات تعلق ندارند (که آن‌ها را خارج از انحصار می‌نامند) وجود دارد. در این رقابت، انحصارات کلیه وسایل ممکن را به کار می‌برند تا سرمایه‌داران خارج از انحصار را وادار به الحاق به انحصار کنند، در این صورت، ورشکستگی

کامل تنها راه دیگری است که وجود دارد. ثانیاً - رقابت در داخل خود انحصارات هم ادامه می‌یابد. سرمایه‌داران و شرکت‌های عضو کارتل‌ها و سندیکاها برای به دست آوردن بازارهای بهتر و سهم بیشتر در تولید با یکدیگر می‌ستیزند. در تراست‌ها و کنسرن‌ها، سرمایه‌داران بر سر پست‌های مهم، بر سر سهم فائده و توزیع سود با یکدیگر کشمکش دارند. مبارزه در داخل یک انحصار اغلب مخفی و زیر سرپوش انجام می‌گیرد و فقط در موارد کمی آشکار شده و منجر به متلاشی شدن انحصار می‌گردد. وقتی چنین اتفاق افتاد، ممکن است انحصار جدیدی به جای انحصار پیشین تشکیل شود. ثالثاً - بین انحصارات گوناگون در یک رشته واحد صنعت هم وقتی بیش از یک انحصار وجود داشته باشد، رقابت خواهد بود.

رابعاً - در عصر امپریالیسم، رقابت بین انحصارات رشته‌های مختلف صنعت، شدتی خاص می‌یابد. مثلاً بین انحصارات زغال‌سنگ با انحصارات آهن و فولاد و غیره، چنین رقابتی وجود دارد.

ادعاهای ایدئولوگ‌های بورژوازی، مبنی بر این که منظور از انحصار، رشد و تکامل برنامه‌ریزی شده اقتصاد سرمایه‌داری است، کاملاً بی‌پایه و ساختگی است. اگر چه انحصار خود از رقابت آزاد ناشی شده و از بطن آن بیرون آمده است، با این وصف رقابت را از بین نمی‌برد، بلکه در کنار آن می‌ماند. تحت حکومت انحصارها، رقابت، توحش‌آمیز و غارتگرانه می‌شود. برای سرکوبی و خفه کردن یک رقیب، به اقدامات مالی، رشوه و باج‌دهی و باج‌گیری توسل می‌جویند و اعمال قهرآمیز مستقیم اعمال می‌شود.

امپریالیسم نمی‌تواند از رقابت اجتناب کند. این نظام درست «ترکیب اصول متضاد، یعنی رقابت و انحصار است، این برای امپریالیسم امری اساسی است و این ترکیب است که هدف ضربت نهایی واقع می‌شود.»

۲. سرمایه‌های مالی و الیگارش‌های مالی

تراکم سرمایه و انحصارات در امور بانکی

تراکم تولید و تشکیل انحصارات در صنعت، ناگزیر به تراکم سرمایه در امور بانکی و ایجاد انحصارات بانکی منجر می‌شود. رقابت توحش‌آمیز بین بانک‌ها موجب می‌شود که قوی بر ضعیف چیره گردد. در نتیجه، بانک‌های بزرگ موافقت‌نامه‌هایی میان خود منعقد می‌سازند و به این ترتیب انحصاراتی در امور بانکی پیدا می‌شوند. این اتحادیه‌ها، بر بانک‌های کوچک، صندوق‌های پس‌انداز، و شرکت‌های استقرایی تسلط پیدا می‌کنند. هر یک از این انحصارات بانکی ده‌ها و یا حتی صدها بانک کوچک‌تر را تحت کنترل خود دارند. کنسرن‌های بانکی دائماً بزرگتر می‌شوند و درآمد آن‌ها چندبرابر می‌گردد. برای نمونه در ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۰۰ تعداد ۱۰۳۸۲ بانک با دارایی برابر ۱۰۷۸۵ میلیون دلار وجود داشت، لیکن در سال ۱۹۴۰، این تعداد به ۱۵۰۱۷ بانک، با دارایی برابر ۸۰۲۱۳ میلیون دلار رسید. به این ترتیب در مدت ۴۰ سال تعداد بانک‌ها فقط ۵۰ درصد افزایش یافته اما دارایی آن‌ها هشت برابر شده بود. در سال ۱۹۰۰، بیست بانک از بزرگ‌ترین بانک‌های ایالات متحده، ۱۵ درصد مجموع سپرده‌های موجود در تمام بانک‌ها را در دست داشتند اما در ۱۹۵۶ این رقم به ۳۱ درصد رسیده بود. در بریتانیا، دارایی مشترک پنج تا از بزرگ‌ترین بانک‌های این کشور در سال ۱۹۰۰ برابر ۲۸ درصد مجموع دارایی‌های کلیه بانک‌های پس‌انداز بود. در سال ۱۹۵۲ همین رقم به ۷۰ درصد رسیده بود.

تراکم در امور بانکی و تشکیل انحصارات بانکی منجر به تغییراتی در روابط بین بانک‌ها و صنایع شد.

نقش تازه بانک‌ها

بانک‌ها در اصل واسطه‌های ساده‌ای در امر پرداخت بوده‌اند. لیکن همراه با رشد و تکامل سرمایه‌داری، عملیات اعتباری بانک‌ها نیز افزایش

می‌یابد: بانک سرمایه را از سرمایه‌دارانی که در لحظه مفروض، محلی برای مصرف آن ندارند گرفته و آن را به سرمایه‌دارانی که به آن احتیاج دارند قرض می‌دهد. تراکم و تمرکز در بانکداری منجر به وضعیتی می‌شود که در آن، بانک‌ها نفوذ و قدرت اقتصادی عظیمی بر روی همه اقتصاد به دست می‌آورند.

وقتی بانک‌های بزرگ برای سرمایه‌داران حساب جاری دایر می‌کنند، از امور مشتریان خود آگاهی حاصل کرده، بر اعمال آن‌ها نظارت و کنترل نموده و با تسهیل دسترسی به اعتبار یا مشکل کردن تحصیل اعتبار، سرمایه‌داران صنعتی را در وضعیتی انقیاد‌آمیز قرار می‌دهند و فعالیت‌های آنان را در جهت مورد نظر خود می‌اندازند.

به این ترتیب بانک‌ها که واسطه‌های ساده و متواضعی در زمینه پرداخت بودند، به مراکز مالی پرقدرتی تبدیل شدند.

تبدیل بانک‌ها به انحصارگران پرقدرت، تراکم تولید را بسیار تسریع می‌کند. به همین جهت است که بانک‌ها بیش از همه و پیش از همه، به مؤسسات بزرگی که در انحصارات با هم متحد شده‌اند، اعتبار واگذار می‌کنند. مسئله موفقیت این انحصارات مورد توجه و علاقه بانک‌ها قرار می‌گیرد و بنابراین خود بانک‌ها شروع به خرید سهام از این انحصارات می‌کنند. بانک‌های مزبور سهام کافی برای تأمین تعداد رأی تعیین‌کننده برای خود را در داخل انحصار، خریداری می‌کنند.

سرمایه‌های مالی

در مورد ماهیت سرمایه‌های مالی لنین می‌نویسد: «تراکم تولید و پدید آمدن انحصارات در نتیجه این تراکم، ادغام یا وحدت بانک‌ها با صنعت، چنین است تاریخ پیدایش سرمایه‌های بانکی و این است محتوای مفهوم مورد بحث.»

بانک‌ها سهام انحصارات صنعتی، بازرگانی، حمل و نقل، بیمه و سایر

انحصارات را خریداری کرده و به این ترتیب در آن‌ها شریک می‌شوند. انحصارات صنعتی هم به نوبه خود، در بانک‌هایی که به آن‌ها وابستگی دارند صاحب سهم هستند. نتیجه نوعی در هم‌تنیدگی یا ادغام سرمایه بانکی انحصاری و سرمایه صنعتی در یکدیگر است. سرمایه مالی بر روی این شالوده پدید می‌آید.

ادغام سرمایه بانکی و سرمایه صنعتی در یکدیگر، به شکل‌های گوناگونی صورت می‌گیرد. بارزترین شکل ظهور آن اتحاد شخصی، یعنی هنگامی است که در رأس انحصارات بانکی، صنعتی، تجاری و سایر انحصارات، فرد یا افراد واحدی قرار داشته باشند. رؤسای بانک‌ها مدیریت انحصارات صنعتی را نیز به عهده گرفته و نمایندگان انحصارات صنعتی هم به نوبه خود، در هیئت‌های مدیره بانک‌ها پست‌هایی را اشغال می‌کنند.

مثلاً در ایالات متحده، گروه کوچکی مرکب از ۴۰۰ نفر از صاحبان صنایع و بانکداران، تقریباً ۱۲۰۰ پست مدیریت در ۲۵۰ تا از بزرگ‌ترین شرکت‌ها را در دست دارند. یکی از نمونه‌های این نوع ترکیب، لورنس راکفلر است که مدیر بیش از ۱۰ شرکت گوناگون می‌باشد.

در بریتانیا، ۱۶۰ نفر از ۲۰۰ نفر مدیران هشت بانک بزرگ این کشور، اعضای هیئت‌های مدیره ۳۳ انحصار صنعتی، ۳۱ کمپانی بیمه و شرکت ساختمانی، ۹۸ شرکت صنعتی، ۱۷ بانک و شرکت‌های مالی دیگر و ۸۷ شرکت صنعتی و بانک خارج از این کشور به‌خصوص در کشورهای جامعه مشترک‌المنافع (کامنولث) هستند. بسیاری از انحصارات صنعتی و حمل و نقل بریتانیا، به سهم خود، مدیرانی در هیئت‌های مدیره بزرگ‌ترین بانک‌ها دارند. برای مثال «بریتیش پترولیوم کمپانی»^۱ در هیئت‌های مدیره سه تا از این بانک‌ها یعنی «میدلند بانک»^۲ «بانک لوید»^۳

1. British petroleum company 2. Midland Bank 3. Lloyd's Bank

و «ناشنال پرووینشال بانک»^۱ از خود مدیرانی دارد.

در فرانسه مدیران بزرگ‌ترین بانک این کشور یعنی «بانک دوپاری ادویبی با» در هیئت‌های مدیره شرکت‌هایی که این شرکت‌ها به نوبه خود دارای شبکه کاملی از شاخه‌ها و شعب تابعه هستند، ۱۹۰ پست را در اشغال خود دارند.

در آلمان، طی جنگ جهانی دوم، ۵۴ نماینده مؤسسه بسیار عظیم «دویچ بانک»^۲ ۷۰۷ پست مدیریت را در تعدادی از شرکت‌های مختلف در دست داشتند و در ۱۹۵۸ نیز ۴۸ نماینده همین بانک مجموعاً ۶۶۲ پست فائقه را در ۱۲۶ انحصار بزرگ آلمان غربی در دست داشتند. رئیس هیئت مدیره بانک، یعنی هرمان آبس، ۴۰ پست در کمیته‌های مشورتی و هیئت‌های مدیره بانک‌ها و مؤسسات تجاری و صنعتی در دست دارد (در دوره هیتلر ۴۲ پست را قبضه کرده بود). تسلط الیگارشسی مالی، بیان مجسم نیروی سرمایه مالی، است.

الیگارشسی مالی

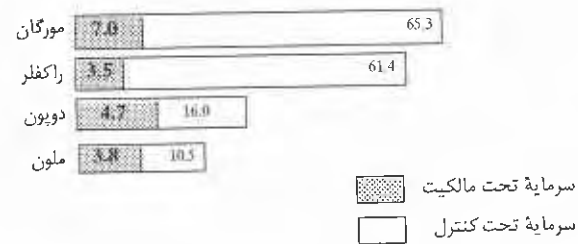
رشد انحصارات و سرمایه مالی موجب می‌شود که بزرگ‌ترین بانکداران و سرمایه‌داران گرد هم آمده و با یکدیگر باند کوچکی را تشکیل دهند که موقعیت فائقه را در اقتصاد و امور سیاسی قبضه کرده و در تصرف خود می‌گیرد. الیگارشسی مالی، یعنی قدرت و تسلط تعداد محدودی سرمایه‌دار مالی، در چنین حالتی به وجود می‌آید. تمامی مسووعیت‌های حساس و کلیدی دستگاه سیاسی در کشورهای سرمایه‌داری در تصرف الیگارشسی مالی است.

مثلاً در ایالات متحده آمریکا، نقش تعیین‌کننده را در اقتصاد کشور هشت گروه مالی مورگان، راکفلر، دوپون، ملون، بانک آمریکا^۳ شیکاگو

1. National Provincial Bank 2. Deutsche Bank
3. Bank of America

بانک، کلوند بانک و فرست نشنال سیتی^۱ بانک دارند. در سال ۱۹۵۵ مجموع سرمایه‌ای که تحت کنترل این گروه‌های مالی قرار داشت، به ۲۱۸۵۰۰ میلیون دلار بالغ می‌شد. بزرگ‌ترین این گروه‌ها، دو گروه مورگان و راکفلر هستند. در سال ۱۹۵۵ منطقه نفوذ مورگان شامل بانک‌ها و شرکت‌هایی با مجموع سرمایه ۶۵ میلیارد و سیصد میلیون دلار می‌شد. در میان این بانک‌ها، پنج بانک که از بزرگ‌ترین بانک‌های آمریکا هستند، ۱۴ کمپانی راه آهن، انحصارات متعدد ارتباط با دور، شرکت فولاد ایالات متحده، کمپانی جنرال الکتریک و نظایر آن‌ها وجود داشتند. در همان سال، مجموع سرمایه بانک‌ها و شرکت‌هایی که در منطقه نفوذ راکفلر قرار داشتند، به ۶۱ میلیارد و چهارصد میلیون دلار بالغ می‌شد و شامل انحصار بزرگ استاندارد اویل، انحصارات راه آهن، فولاد و غیره می‌گردید. در ایالات متحده «مالتی میلیونها» و «میلیونها» که تنها ۱٪ جمعیت را تشکیل می‌دهند، ۶۰٪ مجموع ثروت این کشور را در اختیار خود دارند.

سرمایه‌ای که تحت کنترل گروه‌های مالی بزرگ قرار دارد
هر واحد ۱۰۰ میلیون دلار



در بریتانیا، هشت گروه مالی بزرگ در اقتصاد کشور نقش تعیین‌کننده دارند. این هشت گروه صنایع عمده این کشور را در کنترل خویش دارند و سلطه اقتصادی خود را بر کشورهای سابقاً اعضای امپراتوری بریتانیا

1. First National City Bank

بوده‌اند نیز حفظ کرده و اقتصاد آن‌ها را کماکان در کنترل خود دارند. وجه مشخص‌کننده سایر کشورهای سرمایه‌داری نیز حاکمیت الیگارش‌ی مالی بر آن‌ها است:

در زمینه اقتصادی، الیگارش‌ی مالی کنترل خود را از طریق آنچه سیستم سهامداری^۱، نامیده می‌شود، اعمال می‌کند. این سیستم به ترتیب زیر عمل می‌کند: یک سرمایه‌دار مالی بزرگ (یا گروهی از سرمایه‌داران مالی) به وسیله سهام فائقه^۲ خود یا با شیوه‌های دیگر، کنترل شرکت سهامی اصلی را که به عنوان «شرکت مادر» کار می‌کند، به دست می‌آورند. این شرکت، در شرکت‌های دیگر فقط سهام دارد (یعنی خود فعالیت صنعتی یا تجاری انجام نمی‌دهد)، و وقتی سهام فائقه را در این شرکت‌ها به دست داشته باشد، کنترل آن‌ها را به عنوان «شرکت‌های دختر» به دست می‌آورد و این شرکت‌های دختر نیز به نوبه خود «شرکت‌های نوه» را تحت کنترل دارند و به همین ترتیب... یک سرمایه‌دار مالی از طریق این نظام سهامداری با سرمایه‌ای فرضاً برابر هزار میلیون دلار، می‌تواند سرمایه به مراتب عظیم‌تری را تحت کنترل خود گیرد. به کمک این نظام، دامنه کنترلی که به وسیله سرمایه بزرگ اعمال می‌شود دائماً رو به افزایش است. این نظام را می‌توان یک هرم چند طبقه تصور کرد که «سلاطین» بزرگی سرمایه مالی در رأس آن قرار دارند.^۳

۱. Holding-System کنترل از بالا، از طریق مالکیت سهام

۲. رجوع کنید به صفحه ۱۱۱.

۳. عملاً سرمایه غربی که به کشورهای سه قاره صادر شده و در آنجا فعالیت می‌کند نیز به همین ترتیب عمل می‌کند، زیرا عموماً در شرکت‌هایی که در کشورهای توسعه نیافته و ظاهراً با تابعیت این کشورها تشکیل می‌شوند، انحصارات بزرگ کشورهای غربی، سهام فائقه دارند و از طریق سیستم و به کمک کارگزاران بومی خود، بخش دیگر سرمایه شرکت‌های مزبور را که از منابع بومی تأمین شده است، زیر کنترل خویش دارند و در اکثر موارد از اسامی این شرکت‌ها می‌توان «شرکت‌های مادر» آن‌ها را در کشورهای غربی شناخت. (م)

الیگارشی مالی، بر حیات سیاسی کشورهای سرمایه‌داری نیز حکومت می‌کند. انحصارات و دستگاه دولت با یکدیگر تداخل پیدا می‌کنند و به این ترتیب سرمایه‌داری انحصاری دولتی به وجود می‌آید و رشد و تکامل می‌یابد.

۳. صدور سرمایه

تقسیم اقتصادی و سرزمینی جهان

صدور سرمایه:

پیش از دورهٔ امپریالیسم، شکل اصلی رابطهٔ اقتصادی بین کشورهای بازرگانی خارجی یعنی صدور کالاها بود. در دورهٔ امپریالیسم حجم تجارت جهانی هم افزایش می‌یابد، اما صدور سرمایه اهمیت درجه اول کسب می‌کند. صدور سرمایه به صورت اساس استثمار بخش وسیعی از جهان سرمایه‌داری، به وسیلهٔ معدودی کشورهای امپریالیستی بزرگ درمی‌آید.

نکته این است که در شرایط حکومت انحصارها، در کشورهای سرمایه‌داری‌ای که در میان بقیه به بالاترین مرحلهٔ رشد خود رسیده‌اند، سرمایه «اضافی» انباشته می‌شود. البته اگر انحصارات سرمایه خود را صرف بالا بردن سطح زندگی زحمتکشان و کمک به نوسازی کشاورزی می‌کردند، هرگز چنین سرمایه «اضافی»‌ای وجود نمی‌داشت؛ لیکن، در آن صورت سرمایه‌داری دیگر سرمایه‌داری نمی‌بود. هدف سرمایه‌داران آن است که سرمایه خود را جایی به کار برند که بتوانند حداکثر سود را به دست آورند.

سرمایه به دو شکل به خارج صادر می‌شود: یکی به شکل سرمایه استقرایی و دیگری به شکل سرمایه مولد. صدور سرمایه استقرایی وقتی صورت گرفته است که وام در اختیار دولت یا سرمایه‌داران کشور دیگری قرار داده شود. کشوری که این وام را دریافت می‌دارد باید برای آن بهره بپردازد. در این حالت قسمت بزرگی از ارزش اضافی تولید شده

به وسیلهٔ کارگران کشور مزبور، به شکل بهره به کشور صادرکنندهٔ سرمایه کشیده می‌شود.

صدور سرمایه مولد وقتی صورت می‌گیرد که سرمایه‌داران در کشورهای دیگر مؤسسات صنعتی، راه آهن و غیره می‌سازند. این امر به طریق زیر صورت می‌گیرد. فی‌المثل یک شرکت سهامی در ایالات متحده آمریکا، به منظور حفر چاه نفت در یک کشور آمریکای لاتین تشکیل شده است. سهام منتشره به وسیلهٔ سرمایه‌داران آمریکایی خریداری شده است. سرمایه‌ای که از فروش سهام مزبور حاصل می‌شود به مصرف ساختن تأسیساتی در کشور مورد بحث می‌رسد. لیکن سود حاصله از چاه‌های نفت به جیب سهام‌داران یعنی سرمایه‌داران آمریکایی می‌رود. در هر دو صورت سرمایه برای به دست آوردن سود هنگفت انحصاری صادر می‌شود.

سرمایه بیشتر به کشورهایی صادر می‌شود که از نظر اقتصادی توسعه نیافته باشند. این کشورها سرمایه بسیار ناچیزی دارند. زمین در آنجا ارزان است، مواد خام به وفور در آن‌ها یافت می‌شود و سطح مزدها پایین است. همگی این عوامل موجب می‌شود که سرمایه‌گذاری در این کشورها سودآورتر از جاهای دیگر باشد. در حال حاضر صدور هر روز شدیدتر سرمایه به آفریقا و خاورمیانه جریان دارد. سرمایه به کشورهایی که از نظر صنعتی توسعه یافته‌اند نیز صادر می‌شود. صدور سرمایه، هم برای کشور صادرکنندهٔ سرمایه و هم برای کشوری که سرمایه به آن صادر می‌شود، نتایج و عواقب وخیمی در بردارد.

در کشورهایی که سرمایه وارد می‌کنند، رشد و گسترش تسریع شدهٔ مناسبات سرمایه‌داری، با تمام تضادهای بطنی این نظام، یعنی مستمندی و بی‌خانمان شدن توده‌های مردم، انلاف و اسراف غارتگرانهٔ زمین و انواع دیگر ثروت‌های ملی، صورت می‌گیرد. سرمایه خارجی، با رشد ناهماهنگ و نامتوازن اقتصاد کشورهای کمتر توسعه یافته، آن‌ها را

کژدیسه و از شکل و نسبت‌های طبیعی خود خارج ساخته و نتیجه‌ای که به دنبال دارد، آن است که به‌طور عمده صنعت استخراج معدن و زراعت صادراتی را توسعه می‌دهد.

در کشورهایی که سرمایه صادر می‌کنند، نتیجه صدور سرمایه دو جانبه است. از یک طرف این کشورها به ثروت خویش می‌افزایند یعنی از خارج ارزش اضافی یا بهره و سود دریافت می‌کنند و از طرف دیگر صادرات سرمایه امکان سرمایه‌گذاری را در خود این کشورها محدود می‌کند.

صادرات سرمایه، منجر به ایجاد روابط اقتصادی وسیع‌تر و پردامنه‌تری بین کشورها می‌گردد. لیکن محتوای این روابط پردامنه‌تر، استثمار کشورهای از نظر اقتصادی عقب‌مانده، از سوی کشورهای توسعه‌یافته است.

نظریه‌پردازان بورژوازی، سعی دارند چنین وانمود سازند که صدور سرمایه در دوره امپریالیسم نوعی «کمک» و «بخشش» به کشورهای توسعه‌نیافته است. نظریه استعمارزدایی^۱ با چنین مفهومی ارائه شده است که گویا امپریالیسم توسعه و تکامل صنعتی مستعمرات را جلو انداخته و وابستگی آن‌ها را به کشورهای متروپل کمتر کرده است. هدف این نظریه، استتار و سرپوش‌گذاشتن بر ماهیت امپریالیستی صادرات سرمایه‌ای است. ولی در واقع امر صادرات سرمایه‌ای نه نوعی «استعمارزدایی» بلکه وسیله‌ای است که برخی کشورها با آن، کشورهای دیگر را در اسارت نگاه می‌دارند.

پس از جنگ جهانی دوم، در صدور سرمایه، برخی کیفیات و خصوصیات تازه پدید آمد. این واقعیت که تعدادی از کشورها در اروپا و آسیا خود را از قید سرمایه‌داری رها ساختند، به معنای کاهش شدید

مناطق بود که به روی سرمایه‌گذاری‌های کاپیتالیستی گشوده بود. عدم توازن در صدور سرمایه در این دوره به وجه قوی‌تری آشکار شد. از سویی صدور سرمایه به وسیله بریتانیا و فرانسه به‌طور قابل ملاحظه‌ای کاهش یافت و از سوی دیگر صادرات سرمایه‌ای ایالات متحده آمریکا شدیداً افزایش حاصل کرد. در سال ۱۹۴۹ رقمی که به وسیله آمریکایی‌ها در خارج سرمایه‌گذاری شده بود، از آن‌چه کلیه کشورهای سرمایه‌داری دیگر مجموعاً سرمایه‌گذاری کرده بودند، بیشتر بود. بین سال‌های ۱۹۳۹ و ۱۹۵۵ مجموع سرمایه‌گذاری‌های خارجی ایالات متحده، تقریباً چهار برابر شده بود.

ایالات متحده آمریکا طی این دوره، سرمایه هر روز بیشتری به شکل وام‌ها و اعتباراتی که به دولت‌ها واگذار می‌شود هم به کشورهای توسعه‌نیافته آمریکای لاتین، آسیا و آفریقا و هم به کشورهای اروپای غربی که به مراحل عالی توسعه صنعتی رسیده‌اند، یعنی بریتانیا، فرانسه، آلمان غربی و غیره، صادر می‌کرده است. در حال حاضر ایالات متحده آمریکا مرکز استثمار مالی سراسر جهان سرمایه‌داری است.

وام‌ها و اعتبارات دولتی، علاوه بر جنبه اقتصادی خود، دارای جنبه‌های سیاسی و نظامی نیز هستند.

الیگارشی مالی کشورهای سرمایه‌داری‌ای که به مراحل عالی‌تر توسعه رسیده‌اند، از طریق صدور سرمایه می‌کوشد سراسر زندگی اقتصادی کشورهایی را که سرمایه وارد می‌کنند تحت کنترل خود درآورد. سرمایه به وسیله کشورهای زیادی صادر می‌شود. هر کشور امپریالیستی می‌کوشد، به کشورهای که سرمایه‌گذاری در آن‌ها سود بیشتری به بار می‌آورد، سرمایه صادر کند. این امر نه تنها میان سرمایه‌داران، بلکه بین کشورهای امپریالیستی هم موجب رقابت و کشمکش شده و در تمامی جهان سرمایه‌داری تضادها را شدت می‌دهد.

تقسیم اقتصادی جهان بین اتحادیه‌های سرمایه‌داری:

انحصارات در کشورهای سرمایه‌داری پیش از هر چیز و بیش از هر چیز بر سر تقسیم تسلط مشاع و تقسیم نشده خود بر بازار داخلی، با یکدیگر کشمکش دارند. آنان بازار داخلی را تقسیم کرده، قیمت‌ها را در سطحی بالا و ساختگی نگاه داشته و از این راه منافع هنگفتی به دست می‌آورند. برای بالا نگه داشتن قیمت‌ها، انحصارات سعی می‌کنند، از بازار داخلی در مقابل رقابت خارجی محافظت کنند. به این منظور دولت‌ها، حقوق و عوارض وارداتی سنگینی وضع کرده و گاهی اوقات حتی ورود برخی کالاها را ممنوع می‌سازند. حقوق و عوارض واردات اغلب از ارزش خود کالاها بسیار بیشتر است. به این ترتیب تسلط انحصارات بر بازار داخلی تأمین می‌شود.

لیکن بازار داخلی محدود است. این بازار نمی‌تواند انبوه وسیع کالاهایی را که از کنسرن‌های غول‌آسا سرازیر است، جذب کند. بنابراین انحصارات تلاش‌های روزافزونی برای فروش کالاهای خود در بازارهای خارجی به عمل می‌آورند. ولی وقتی این بازارهای خارجی نیز به وسیله حقوق و عوارض وارداتی مورد حمایت و محافظت قرار گرفته باشند، چگونه می‌توانند این نظر خود را عملی سازند؟

برای فرار از پرداخت حقوق هنگفت گمرکی، انحصارات به صدور سرمایه مبادرت می‌ورزند. سرمایه‌داران در کشورهای دیگر کارخانجاتی می‌سازند و بازارهای آنان را لبریز از کالا می‌کنند. دامپینگ نیز برای خنثی کردن حقوق هنگفت گمرکی و تسخیر بازارهای خارجی بسیار مؤثر است. اصطلاح دامپینگ بر فروش کالاهای صادره به کشورهای خارجی، با قیمت‌های فوق‌العاده نازل حتی گاهی کمتر از هزینه تولید آن‌ها، دلالت دارد. به محض آن‌که این قیمت‌های نازل، رقبا را اجباراً از بازار مورد نظر خارج کرد، انحصارات قیمت‌ها را دوباره بالا می‌برند.

مبارزه بر سر بازارهای خارجی، منابع مواد خام و مناطقی که در آن‌ها می‌توان سرمایه‌گذاری کرد، منجر به نوعی تقسیم اقتصادی جهان بین

انحصارات مختلف، به صورت مناطق نفوذ آنان می‌گردد. گسترش انحصارات به فراسوی مرزهای کشورهای معین خود، نشان‌دهنده مرحله باز هم بالاتر و جدیدی از تراکم تولید سرمایه است که آن را فوق انحصار^۱ نامیده‌اند.

وقتی در یک رشته صنعت، معدودی تراس است یا سندیکا رفته‌رفته نقش تعیین‌کننده‌ای را در تمامی جهان سرمایه‌داری به دست آورند، شرایط لازم برای تشکیل انحصارات بین‌المللی فراهم شده است. انحصارات بین‌المللی موافقتنامه‌هایی هستند که بین بزرگ‌ترین انحصارات کشورهای مختلف برای تقسیم بازارها و منابع مواد خام، و برای تعیین سهمیه تولیدی هر یک و نیز سیاست‌های مربوط به قیمت و غیره منعقد می‌گردند.

پیدایش نخستین انحصارهای بین‌المللی به دهه‌های هفتم و نهم قرن نوزدهم برمی‌گردد. مقارن پایان قرن نوزدهم در حدود ۴۰ و در آغاز جنگ جهانی دوم بیش از ۳۰۰ عدد از این انحصارات وجود داشته‌اند. در حال حاضر تعداد این‌گونه انحصارات تقریباً به ۳۵۰ می‌رسد. معمولاً بزرگ‌ترین انحصارات کشورهای سرمایه‌داری خصلت انحصارهای بین‌المللی را به خود می‌گیرند.

لنین نشان داده است که چگونه پیش از جنگ جهانی اول، انحصار مهندسی الکتریکی جهان را ایالات متحده آمریکا و آلمان در دست داشتند. در آلمان، شرکت آ. ای. گ. (A. E. G) وجود داشت که تأسیسات و شعب بسیاری نیز در کشورهای متعدد اروپا و آمریکا داشت. در ایالات متحده آمریکا انحصار مهندسی برق را شرکت جنرال الکتریک در دست داشت که در سراسر آمریکا تأسیساتی داشت و سرگرم رخنه به اروپا بود. در سال ۱۹۰۷ این دو انحصار در خصوص تقسیم مناطق نفوذ خویش در

1. Super Monopoly

یک مقیاس جهانی به توافق رسیدند. کمپانی آلمانی، بازارهای اروپایی و قسمتی از بازارهای آسیایی را به دست آورد در حالی که کمپانی آمریکایی به بازارهای قاره آمریکا تسلط یافت.

بازار نفت جهان، پیش از جنگ جهانی اول بین «آمریکن استاندارد اویل» و «رویال داچ شکل» که یک شرکت مختلط انگلیسی-آلمانی است تقسیم شد.

انحصارات بین‌المللی کلیه رشته‌های صنعت منجمله تولید اسلحه را تحت تسلط خویش دارند. «ویکرز آرمسترانگ» در بریتانیا، «اشنایدر کروزو» در فرانسه و «کروپ» در آلمان، برای مدت مدیدی وابسته یکدیگر بوده‌اند. این شرکت‌ها، بازارها را بین خود تقسیم کرده بودند و برای هر کس که خوب پول می‌داد، اسلحه تهیه می‌کردند. وابستگی این شرکت‌ها به یکدیگر حتی در طول جنگ نیز قطع نشد.

پس از جنگ جهانی دوم، تعداد بسیاری اتحادیه‌های بین‌المللی تازه به وجود آمدند. قدرتمندترین این اتحادیه‌ها عبارت‌اند از: اتحادیه فولاد و زغال اروپا که شامل صنایع زغال و آهن و فولاد فرانسه، آلمان غربی، بلژیک، هلند، لوگزامبورگ و ایتالیا می‌گردد و جامعه اقتصادی اروپا (بازار مشترک) که از همان ۶ کشور فوق تشکیل گردیده است، و اتحادیه تجارت آزاد اروپا (EFTA) که از هفت کشور (اتریش، بریتانیا، دانمارک، نروژ، پرتغال، سوئیس و سوئد) تشکیل می‌یابد.

به علت توسعه ناهمتر از کشورهای سرمایه‌داری، تناسب نیروها بین انحصارات بین‌المللی دائماً در حال تغییر است. به وجود آمدن انحصارات بین‌المللی، به معنای پایان مبارزه بر سر تقسیم جهان یا گذار به دوره وحدت مساعی صلح‌آمیز بین کشورهای امپریالیستی نیست؛ شدت یافتن این مبارزه است.

به این ترتیب، بزرگان سرمایه مالی، با صدور سرمایه و تشکیل انحصارات بین‌المللی، جهان را از نظر اقتصادی بین خود تقسیم می‌کنند؛

یعنی آن را به مناطق نفوذ خود تقسیم می‌کنند. لیکن مبارزه بر سر تقسیم اقتصادی جهان، به موجب ظهور مبارزه‌ای بر سر تقسیم سرزمینی آن می‌شود.

تقسیم سرزمینی جهان و مبارزه برای تقسیم مجدد آن:

طی دوره گذار به امپریالیسم، تسخیر و تصاحب مستعمرات شدت بی‌سابقه‌ای یافت. در فاصله سال‌های ۱۸۷۶ و ۱۹۱۴ قدرت‌های بزرگ نزدیک به ۲۵ میلیون کیلومتر مربع سرزمین مستعمراتی یعنی منطقه‌ای یک برابر و نیم وسعت کشورهای متروپل به جنگ آوردند. وسیع‌ترین بخش سرزمین‌های مزبور به وسیله بریتانیا تسخیر شد. در سال ۱۸۷۶ متصرفات مستعمراتی این کشور بالغ بر ۲۲/۵ میلیون کیلومتر مربع با جمعیتی برابر ۲۵۱/۹ میلیون نفر می‌گردید؛ لیکن در سال ۱۹۱۴، یازده میلیون کیلومتر مربع دیگر با یک جمعیت ۱۴۱/۶ میلیونی تازه به متصرفات مزبور افزوده شد. آلمان، ایالات متحده و ژاپن تا سال ۱۸۷۶ هیچ‌گونه متصرفات مستعمراتی نداشتند و فرانسه نیز تقریباً چیزی نداشت. اما در سال ۱۹۱۴ این چهار قدرت، مستعمراتی را به وسعت ۱۴/۱ میلیون کیلومتر مربع با ۱۰۰ میلیون جمعیت بر روی آن‌ها، اشغال کرده بودند.

تقسیم سرزمینی جهان تا آغاز قرن بیستم کامل شده و به انجام رسیده بود. از این پس هیچ سرزمین «آزاد» دیگری در دسترس نبود. به دست آوردن سرزمین تازه فقط با خارج کردن آن از دست مالک قبلی‌اش ممکن بود. به این ترتیب مسئله تجدید تقسیم جهان در دستور روز قرار گرفت.

نخستین جنگ برای تقسیم مجدد جهان، جنگی بود که ایالات متحده در سال ۱۸۹۸ علیه اسپانیا به راه انداخت. نتیجه این جنگ آن بود که امپریالیست‌های آمریکایی مجمع الجزایر فیلیپین، پورتوریکو، گوام، کوبا، هاوایی و ساموآ را به جنگ آوردند.

جنگ‌های جهانی اول و دوم را نیز امپریالیست‌ها به منظور تقسیم مجدد جهان به راه انداختند.

با گذار سرمایه‌داری به مرحله امپریالیستی، تشکیل نظام اقتصادی جهانی سرمایه‌داری به انجام رسید.

این منظور از طریق تحت انقیاد درآوردن کشورهای از نظر اقتصادی ضعیف، به وسیله قدرت‌های بزرگ امپریالیستی حاصل گردید و به این ترتیب نظام مستعمراتی امپریالیسم به صورت یکی از اجزای متشکله نظام اقتصادی جهانی سرمایه‌داری درآمد.

نظام مستعمراتی امپریالیسم

نظام مستعمراتی امپریالیسم، مستعمرات، نیمه مستعمرات و کشورهای وابسته تحت فشار و استثمار نیروهای امپریالیستی را شامل می‌گردید. تشکیل نظام مستعمراتی امپریالیسم نتیجه تقسیم اقتصادی و سرزمینی جهان بین نیروهای امپریالیستی، طی آخرین ثلث قرن نوزدهم و سال‌های اول قرن بیستم بود.

نظریه پردازان سرمایه‌داری می‌کوشند چنین وانمود کنند که امپریالیسم به مستعمرات و کشورهای وابسته القاء تمدن کرده و سطح فرهنگ خلق‌های آن‌ها را بالا می‌برد. اما در حقیقت این ادعاها با واقعیت خیلی فاصله دارند. آنچه نوعاً در مستعمرات و کشورهای وابسته مشاهده می‌شود توسعه و رشد فرهنگی نیست، بلکه تقریباً بی‌سوادی کامل، فقدان خدمات بهداشتی و درمانی و عقب‌ماندگی اقتصادی است. امپریالیست‌ها عملاً رشد و تکامل زندگی مستعمرات و کشورهای وابسته را برای حفظ سلطه و حکومت خویش عقب می‌اندازند. آن‌ها مستعمرات را از این رو تسخیر نمی‌کنند که تمدن برای آن‌ها ببرند، بلکه می‌خواهند در آن‌جا به منافع هنگفت انحصاری دست یابند.

در دوره امپریالیسم، اهمیت مستعمرات و کشورهای وابسته به عنوان بازار فروش، به نحو خارق‌العاده‌ای برای کشورهای امپریالیستی افزایش

یافت. فی‌المثل در سال ۱۹۳۰ بریتانیا ۴۳/۵ درصد و در سال ۱۹۴۹ بالغ بر ۵۴ درصد مجموع صادرات خود را به مستعمراتش می‌فرستاد. امپریالیست‌ها با بستن مستعمرات و کشورهای وابسته خود به روی رقبا، از طریق یک سیاست تعرفه‌ای، توانسته‌اند کالاهای بنجل و نامرغوب را به قیمت‌های تورمی بفروشند.

مستعمرات و کشورهای وابسته به عنوان مناطقی که می‌توان در آن‌ها سرمایه‌گذاری کرد نیز کسب اهمیت کرده‌اند. در این سرزمین‌ها، امپریالیست‌ها رقابت خارجی را از میان برده، کار و مواد خام ارزان پیدا می‌کنند و بنابراین از عایدی کلان سرمایه به کار رفته اطمینان دارند. در این موارد سرمایه، به عنوان یک قاعده کلی، در صنایع استخراجی و معدنی سرمایه‌گذاری می‌شود، و کشاورزی مستعمراتی به مجاری بسیار محدود و تخصصی شده‌ای رانده می‌شود که فقط یک نوع محصول واحد تولید می‌کند (کائوچو، قوه، یا پنبه و غیره). به این ترتیب توسعه مستعمرات یک حالت بی‌قربنگی و بی‌تناسبی پیدا می‌کند. مستعمرات به زائده‌های فلاحتی کشورهای امپریالیستی برای تهیه فرآورده‌های کشاورزی و مواد خام مورد نیاز آن‌ها، تبدیل می‌شوند.

انحصارات سرمایه‌داری می‌کوشند بالاترین مقدار ممکن مواد خام را تحت کنترل خویش داشته باشند. مثلاً در پایان سال ۱۹۶۲ منابع نفتی شناخته شده کشورهای سرمایه‌داری بالغ بر ۳۸۷۵۵ میلیون تن می‌گردید که از این مقدار، ۲۶۶۸۹ میلیون تن یعنی نزدیک به ۶۹ درصد آن، در خاورمیانه و فقط ۰/۶ درصد آن در کشورهای اروپای غربی قرار داشتند. مبارزه انحصارات ایالات متحده آمریکا، بریتانیا، فرانسه، ایتالیا، ژاپن و غیره با یکدیگر، بر سر منابع نفت خاورمیانه روز به روز شدت بیشتری می‌یابد. به چنگ آوردن منابع مواد خام، به انحصارات صنعتی امکان می‌دهد که قیمت‌ها را به میل خویش به بازار جهانی تحمیل کرده و منافع هنگفت به دست آورند.

اهمیت نظامی و استراتژیک کشورهای وابسته و مستعمره نیز افزایش یافته است. نیروهای امپریالیستی از این کشورها به عنوان پایگاه استفاده کرده و در آن‌ها با ساختن پایگاه‌های دریایی و هوایی اقدام می‌کنند. سرمایه‌های مالی کشورهای متروپل، خلق‌های مستعمرات و کشورهای وابسته را ظالمانه استثمار می‌کند. به عنوان یک قانون کلی در این‌گونه کشورها هیچ‌گونه قانون کار وجود ندارد. از کار کودکان وسیعاً استفاده می‌شود و در مقابل کار زنان هم، کمتر از کار مردان پرداخت می‌شود. ساعات کار روزانه ممکن است به ۱۲ تا ۱۴ ساعت و حتی بیشتر برسد و با این حال، مزدها در سطح فقر و گرسنگی باقی می‌مانند. وضعیت یأس‌آور زحمتکشان در این کشورها، سبب فقر و گرسنگی و بروز بیماری‌های همه‌گیر شده و موجب نابودی تدریجی جمعیت می‌گردد. فشار و استثمار امپریالیستی به ناچار مقاومت خلق‌های مستعمرات و کشورهای وابسته را برمی‌انگیزد، مقاومتی که به مبارزه برای کسب استقلال ملی تبدیل می‌شود. جنبش آزادی‌بخش ملی خلق‌های مستعمرات پس از جنگ جهانی دوم دامنه‌ی مخصوصاً وسیعی پیدا کرد و این از آغاز فروپاشی نظام مستعمراتی امپریالیسم حکایت داشت.

۴. سود انحصاری، نیروی محرکه سرمایه‌داری انحصاری

سود انحصاری

قانون اصلی اقتصادی سرمایه‌داری، در کلیه مراحل این نظام، همان قانون ارزش اضافی است. این قانون تکامل شکل‌بندی سرمایه‌داری را در تمامی طول حیات آن تعیین می‌کند. قانون یادشده تلاش سرمایه‌داران را برای تصاحب کار پرداخت نشده، به منظور افزایش ارزش اضافی خویش توضیح و تبیین می‌کند. اما شکل‌های گوناگونی که قانون اصلی اقتصاد سرمایه‌داری در آن‌ها ظهور می‌کند، در مراحل مختلف تکامل سرمایه‌داری یکی نیستند. پیش از امپریالیسم، در عصری که رقابت آزاد

حاکم بود، تعقیب حداکثر سود پا به پای جریان کم و بیش آزاد سرمایه از یک رشته صنعت به رشته دیگر، پیش می‌رفت. مؤسسات تولیدی بسیاری با یکدیگر در رقابت بودند و نتیجه این رقابت، تشکیل نرخ متوسط سود بود.

در دوره امپریالیسم رقابت آزاد جای خود را به فرمانروایی انحصارها داده است. در رشته‌هایی از صنعت که انحصار حاکم است، شرایط اقتصادی‌ای به وجود آمده‌اند که به انحصارات امکان می‌دهند حداکثر سود را به دست آورند. سود هنگفت انحصاری که بسیار بیش از سود متوسط است، عبارت است از سود فوق‌العاده‌ای که انحصارات به علت تسلط خود بر زمینه تولیدی یا مبادله‌ای معینی به دست می‌آورند. در دوره امپریالیسم، کالاهایی که به وسیله انحصارها تولید می‌شوند مانند گذشته به قیمت‌های تولیدشان به فروش نمی‌روند، بلکه به قیمت‌های انحصاری فروخته می‌شوند. قیمت انحصاری از مجموع هزینه‌های تولیدی به اضافه سود هنگفت انحصاری تشکیل می‌یابد. اما چگونه سرمایه‌داران این سود هنگفت انحصاری را به دست می‌آورند؟

منابع سود انحصاری

شالوده سود هنگفت انحصاری مانند هر نوع دیگر سود سرمایه‌داری، همان ارزش اضافی است که در روند استثمار مفرط کارگران، از آنان استخراج می‌شود. با استفاده وسیع از سیستم‌های گوناگون توان‌خواری در سازمان تولید یعنی خودکارگی و عقلایی کردن تولید و تشدید کار، نرخ ارزش اضافی و مقدار آن، افزایش می‌یابد. بخش دیگر بورژوازی یعنی زمینداران، بازرگانان و غیره نیز پس از آن‌که کارگر مزدش را دریافت کرد، او را استثمار می‌کنند. استثمار دهقانان نیز سرچشمه دیگر سود هنگفت انحصاری است. انحصارها فرآورده‌های ساخته شده را به دهقانان، که عمده جمعیت را تشکیل می‌دهند، به

قیمت‌های هنگفت فروخته و در همان حال فرآورده‌های کشاورزی را از آنان به قیمت‌های فوق‌العاده نازلی خریداری می‌کنند. وقتی دهقانان تاگلو در قرض فرو رفتند و مزارع آنان رو به ویرانی نهاد، زمین و مایملک آنان را در مقابل تقریباً هیچ، به چنگ می‌آورند. کارگران، دهقانان زحمتکش و سایر گروه‌هایی که با مردهای نازل‌تر نیروی کار خود را می‌فروشند، در کشورهای سرمایه‌داری، بار استعمار اضافی دولت بورژوازی و انحصارات بزرگی که پشتیبان آن‌اند را نیز تحمل می‌کنند. این استعمار اضافی شکل مالیات، قرضه‌های دولتی و کاهش ارزش پول کاغذی را به خود می‌گیرد. نتیجه این استعمار غیرانسانی و خامت و خرابی شدید وضعیت بخش عمده جمعیت است.

انحصارات از استعمار خلق‌های مستعمرات و سایر کشورهای توسعه‌نیافته نیز ثروت خارق‌العاده‌ای استخراج می‌کنند. در این‌گونه کشورها، مردها حتی برای تأمین ضروریات اولیه زندگی کارگران کفایت نمی‌کنند. زحمتکشان بار یک سیستم مالیاتی ترکیبی و پیچیده‌ای را به دوش می‌کشند. کار اجباری، هم در کشاورزی و هم در صنعت آشکارا مورد استفاده قرار می‌گیرد. انحصارات از فروش کالاها به قیمت‌های هنگفت انحصاری و خرید مواد اولیه خام و خوار و بار و مواد غذایی به قیمت‌های نازل انحصاری نیز سود استخراج می‌کنند. کشورهای توسعه نیافته، با این مبادله نامنصفانه، سالانه ۲۰۰۰۰ میلیون دلار زیان می‌بینند که $\frac{1}{3}$ تولید ملی ناویژه آن‌ها است.

جنگ‌ها و اقتصاد میلیتاریزه نیز سودهای هنگفت انحصاری را تضمین می‌کنند. در زمان جنگ، درجه استعمار کارگران به حد قابل توجهی افزایش می‌یابد، زیرا در کارگاه‌های تولیدی صنعتی، انضباط کار اجباری برقرار می‌گردد. از این گذشته، مالیات‌ها افزایش می‌یابند و قیمت‌ها ترقی می‌کند. تمامی این عوامل منافع عظیمی برای سرمایه‌داران به بار می‌آورند. برای نمونه، طی جنگ جهانی دوم سود انحصارات

ایالات متحده، بیش از ۷ برابر ترقی کرد. میلیتاریزه کردن اقتصاد در زمان صلح، یعنی انتقال امکانات و فعالیت‌های صنعتی به تولید جنگی، نیز به افزایش سود کمک می‌کند. مثلاً نرخ سود انحصارات ایالات متحده که مواد و لوازم جنگی تولید می‌کنند، در حال حاضر ۵۰ تا ۱۰۰ درصد بیش از نرخ سود در صنایع غیرنظامی است. تولید برای جنگ که منافع عظیمی عاید انحصارات می‌کند، ناگزیر منجر به خامت بیشتر وضع زحمتکشان می‌گردد.

این‌ها شیوه‌های اصلی به دست آوردن سود هنگفت انحصاری به وسیله سرمایه انحصاری است. در دوره امپریالیسم، قانون اصلی اقتصاد سرمایه‌داری، شالوده‌ای فراهم می‌سازد که زحمتکشان، دهقانان و خلق‌های مستعمرات و کشورهای وابسته می‌توانند بر روی آن شالوده، علیه سرمایه انحصاری و در راه‌هایی از آن به مبارزه پردازند.

فصل هشتم

جایگاه امپریالیسم در تاریخ بحران عمومی سرمایه‌داری

۱. جایگاه امپریالیسم در تاریخ

امپریالیسم، بالاترین و آخرین مرحله سرمایه‌داری است. در تعریف جایگاهی که امپریالیسم در تاریخ اشغال می‌کند، گفته‌اند که این نظام، مرحله خاصی از سرمایه‌داری است. این مرحله دارای سه وجه مشخصه اصلی است: امپریالیسم،

۱. سرمایه‌داری انحصاری است

۲. سرمایه‌داری انگل صفت و رو به تباهی و فساد است

۳. سرمایه‌داری محتضر است

امپریالیسم سرمایه‌داری انحصاری است: در مفهوم اقتصادی خود، امپریالیسم، همان‌طور که قبلاً یادآور شده‌ایم، سرمایه‌داری انحصاری است. تسلط انحصارها خصوصیت اصلی آن است و همین خصوصیت است که جایگاه امپریالیسم را در تاریخ مشخص می‌سازد.

در کتاب امپریالیسم و شقاق در سوسیالیسم راه‌های چهارگانه‌ای که سرمایه‌داری انحصاری، به‌طور عمدی از آن راه‌ها پدید آمده است، نشان داده شده‌اند.

در حالت نخست؛ انحصارات زمانی پدید آمدند که تراکم تولید به درجه‌ای بسیار عالی رسیده بود. از این جمله‌اند اتحادیه‌های انحصاری سرمایه‌داران یعنی کارتل‌ها، سندیکاها، تراست‌ها و کنسرن‌ها. این انحصارات در زندگی اقتصادی کشورهای سرمایه‌داری نقش تعیین‌کننده را ایفا می‌کنند. این‌که انحصارات در نتیجه تراکم تولید به وجود آمده‌اند، و بر اقتصاد و سیاست کشورهای سرمایه‌داری حاکم شده‌اند، جنبه‌ای است که مرحله نوین تکامل سرمایه‌داری یعنی امپریالیسم را مشخص می‌سازد.

در حالت دوم؛ انحصارات از بطن بانک‌هایی به وجود آمدند که قبلاً دلال‌های ساده و متواضعی بودند و بعد به صورت مراکز مالی پر قدرتی درآمدند. در هر یک از کشورهای سرمایه‌داری که به مراحل عاملی تکامل رسیده باشند، تعدادی بین پنج تا ده تا از بزرگ‌ترین بانک‌ها، به «اتحاد شخصی» بین سرمایه صنعتی و بانکی رسیده‌اند و این اتحادها مبالغ هنگفتی پول را تحت کنترل خود دارند. سرمایه مالی و الیگارشی مالی زندگی اقتصادی و سیاسی ملت را تحت انقیاد خود گرفته‌اند. گروه کوچکی از «مالتی میلیونرها» و «میلیونرها» تمامی ثروت کشور را در اختیار خویش دارند و در قبال هیچ‌کس جز خود، مسئول نیستند.

در حالت سوم؛ انحصارها موجب چپاول شدید مهم‌ترین منابع مواد خام، بازارهای فروش، و مناطق سرمایه‌گذاری شده‌اند. حکومت این انحصارها ممکن است به کشورهای متعدد و جداگانه یا حتی تمامی قاره‌ها توسعه یابد و آن‌ها را در خود گیرد. این نوع کنترل انحصاری، مخصوصاً حکومت گروه کوچکی از زعمای مالی را توسعه بخشید و به

این ترتیب تضادهای داخلی اردوگاه سرمایه‌داری را بسیار شدیدتر ساخته است.

در حالت چهارم، انحصارات از سیاست مستعمراتی قدرتهای امپریالیستی ناشی شده و تکامل یافته‌اند. دوره «چپاول آزادانه» سرزمین‌ها، جای خود را به کنترل انحصاری مستعمرات از طریق بردگی اقتصادی آنان داده است. صدور سرمایه و کالا به عنوان روشی برای به اسارت کشیدن خلق‌ها از نظر اقتصادی و سیاسی در جهت نیل به چنین هدفی صورت می‌گیرد.

تمامی این عوامل وضعیتی را به وجود می‌آورند که در آن، یک انحصار واحد، مؤسسات عظیم و غول‌آسایی را به صورت یک واحد، وابسته یکدیگر ساخته، کار صدها هزار نفر از مردم را گرد هم آورده و مراقبت دقیقی نسبت به بازارهای فروش و منابع مواد خام اعمال کرده و کلیه متخصصین و دانشمندانی را که وجود دارند، در اختیار خویش می‌گیرد. انحصارات، اجتماعی شدن تولید را به آخرین حد ممکن خود در نظام سرمایه‌داری، می‌رسانند. لیکن این اجتماعی شدن خارق‌العاده تولید، بر مالکیت خصوصی وسایل تولید مبتنی است و در خدمت منافع گروه معدودی از سرمایه‌داران قرار دارد. اکثریت مردم، از تکامل خارق‌العاده نیروهای مولد هیچ بهره‌ای نمی‌رند، بالعکس فقر و استثمار آنان شدت می‌یابد.

نتیجتاً، حکومت انحصارها، تضاد اساسی نظام سرمایه‌داری یعنی تضاد بین خصلت اجتماعی تولید و شکل خصوصی تملک ثمرات تولید را بسیار شدت می‌بخشد. سرمایه‌داری در مرحله امپریالیستی خود، نیروی مرتجع می‌شده است که تکامل جامعه انسانی را واپس می‌زند.

انحصارات خصلت اجتماعی همه‌جانبه تولید را به وسیع‌ترین و پرمیانه‌ترین ابعاد خود می‌رساند. دلیل ترقی خصلت اجتماعی تولید تا چنین سطح عالی و تکامل مولده اقتصاد، این واقعیت است که کلیه

مقدمات لازم برای دگرگونی اجتماعی جامعه در این مرحله وجود می‌یابند.

در دوره امپریالیسم نیروهای مولد جامعه به سطحی رسیده‌اند که با شکل خصوصی کاپیتالیستی تملک ثمرات کار تعارض پیدا کرده‌اند. در نتیجه، نیروهای مولد به‌کندی تکامل می‌یابند یا در دوره‌های بحران‌های اقتصادی به عقب رانده می‌شوند.

در عین حال، انحصارات فشار بر زحمت‌کشان را به نهایی‌ترین حد ممکن خود می‌رسانند. زحمت‌کشان نیز متقابلاً وارد مبارزه شده قوی‌تر و آبدیده‌تر می‌شوند و به این ترتیب برای ادای وظیفه خویش و ایجاد تغییر، شرایط لازم را کسب می‌کنند. در دوره امپریالیسم کیفیات عصر گذار از سرمایه‌داری به یک شکل‌بندی اجتماعی-اقتصادی بالاتر، پدید آمده و در تمامی زمینه‌ها آشکار شده‌اند. این امر که امپریالیسم بالاترین و آخرین مرحله سرمایه‌داری است جایگاه آن را در تاریخ مشخص می‌سازد.

امپریالیسم سرمایه‌داری انگل‌صفت یا رو به انحطاط و فساد است. امپریالیسم فقط سرمایه‌داری انحصاری نیست، سرمایه‌داری انگل‌صفت و در حال پوسیدگی و فساد نیز هست. خصلت انگلی امپریالیسم با این واقعیت بر ملا می‌شود که اکثریت وسیع سرمایه‌داران خود در عمل تولید دخالت و شرکت ندارند. آنان به دارندگان سهام، اوراق قرضه دولتی و سایر اوراق بهاداری تبدیل شده‌اند که در آمدی عایدی آنها می‌کند. اداره مستقیم مؤسسات تولیدی صنعتی در دست گروهی از کارمندان فنی است که سرمایه‌داران آنها را استخدام می‌کنند.

شاهد پوسیدگی و تباهی سرمایه‌داری قبل از همه، عدم توانایی سرمایه در استفاده کامل از نیروهای مولد موجود جامعه و تأمین کار برای بیکاران و به کار بردن امکانات تولیدی با حداکثر ظرفیت آنها است. ثروتمندترین کشور سرمایه‌داری یعنی ایالات متحده آمریکا در حال حاضر کشوری است که به‌طور جدی و قابل ملاحظه‌ای به عدم اشتغال

مزمّن و کاربرد ناقص امکانات تولیدی مبتلا است. گذشته از این‌ها، تباهی و انگل‌صفتی سرمایه‌داری انحصاری با افزایش روزافزون آن قسمت از جمعیت کارگری نیز برملا می‌شود که در بخشی از عرصه غیرتولیدی که حوایج پارازیتی بورژوازی را برمی‌آورد، یا در ماشین اجبار و سرکوب زحمتکشان به کار اشتغال دارند.

طبیعت انگل‌صفت سرمایه‌داری، با صدور سرمایه، رشد میلیتاریسم و به راه انداختن جنگ‌ها نیز مدلل می‌شود. در این نظام منابع بیش و بیشتری نه در راه تولید ثروت مادی، بلکه در راه تخریب نیروهای مولد و قبل از همه نیروی مولد عمده جامعه، یعنی انسان، صرف می‌شود. فی‌المثل در جنگ جهانی اول ۱۰ میلیون انسان کشته و ۲۰ میلیون نفر زخمی شدند. میلیون‌ها انسان نیز در نتیجه ابتلا به بیماری‌های همه‌گیر و گرسنگی مردند. در جنگ جهانی دوم تقریباً ۵۰ میلیون انسان کشته شدند. این بهای گزافی است که بشریت به خاطر کوشش‌های امپریالیست‌ها در راه حل تضادهایشان به وسیله جنگ، پرداخته است. پوسیدگی و فساد سرمایه‌داری در مرحله امپریالیستی با این واقعیت مشخص می‌گردد که خود انحصارها، از آن‌جا که سود هنگفت خویش را با بالا نگه داشتن قیمت‌ها، با روش‌های تصنعی و ساختگی، تضمین می‌کنند، انگیزه بهبود تکنولوژی تولید را تضعیف می‌کنند، یعنی گرایش به سوی رکورد به‌وجود می‌آورند. موارد فراوانی وجود دارد که سازمان‌های انحصاری اختراعات تازه را نه برای استفاده از آنها، بلکه برای جلوگیری از به کار رفتن آنها، خریداری می‌کنند.

در حال حاضر انسان به یک دوره انقلاب علمی و فنی وارد شده است. دوره‌ای که با رشد و پیشرفت مهندسی اتمی، اکتشافات فضایی، جهش در علم شیمی، خودکار شدن تولید و سایر دستاوردهای بزرگ علمی و فنی همراه است. لیکن روابط کاپیتالیستی تولید خیلی محدودتر و نارساتر از آن‌اند که درخور این انقلاب علمی و فنی باشند. امپریالیسم، از

پیشرفت‌های فنی به‌طور عمده برای مقاصد نظامی استفاده می‌کند. این نظام دستاوردهای نبوغ انسان را علیه انسانیت به‌کار می‌اندازد. ولی تعقیب سود هنگفت انحصاری با وجود این‌ها، سرمایه‌داران را به استفاده از تکنولوژی جدید - که مولدتر از تکنولوژی قدیم است - ترغیب می‌کند اما به‌کار بردن تکنیک‌های جدید تحت شرایط سرمایه‌داری انحصاری دولتی به نحوی است که به زحمتکشان آسیب می‌رساند. خودکارگی کاپیتالیستی تولید و در نتیجه آن، بیکاری افزایش می‌یابد و سطح زندگی زحمتکشان افت می‌کند.

به این ترتیب دو گرایش متقابل مشخصه امپریالیسم است: از یک سو انگیزش پیشرفت فنی و از سوی دیگر عقب‌نگه‌داشتن آن. تباهی و فساد سرمایه‌داری با این واقعیت نیز قابل ملاحظه است که بورژوازی امپریالیست مقداری از سود خود را برای پرداخت رشوه به قشر بالاتر کارگران مجرب یعنی به اصطلاح اشرافیت کارگری مصرف می‌کند. اشرافیت کارگری از جانب بورژوازی پشتیبانی می‌شود برای اشغال مواضع معتبر و حساس در اتحادیه‌های صنفی و سایر سازمان‌های مشابه کوشش می‌کنند. اشرافیت کارگری همراه با عناصر خرده‌بورژوازی برای جنبش زحمتکشان خطری جدی به‌شمار می‌آیند.

بورژوازی از طریق اشرافیت کارگری، با جانبداری از منشی رفورمیستی «اصلاح» سرمایه‌داری و ترویج عقیده «صلح طبقاتی» ذهن زحمتکشان را مسموم می‌کند. اشرافیت کارگری با ایجاد شکاف در صفوف طبقه کارگر برای آنان وحدت بخشیدن به نیروهای خویش را برای غلبه بر سرمایه‌داری مشکل‌تر می‌سازد.

چرخش دموکراسی بورژوازی به طرف ارتجاع سیاسی چه در سیاست داخلی و چه در سیاست خارجی، وجه مشخصه امپریالیسم است.

وضع قوانین ضد خلقی، غیرقانونی کردن احزاب و سازمان‌های

سیاسی، اخراج‌های دسته‌جمعی کارگران، تهیه لیست‌های سیاه در کارخانجات و اخراج کارگران از روی آن‌ها و نظایر این‌ها بخشی از شیوه‌های عادی و متداولی است که بورژوازی امپریالیست به وسیله آن حکومت خود را حفظ می‌کند. این‌ها عوامل اصلی انگل‌وارگی و تباهی و فساد سرمایه‌داری انحصاری است.

انگل‌صفتی و فساد و انحطاط در کشورهایی که سرمایه‌داری تکامل‌یافته‌تر است، بارزتر و آشکارتر می‌باشد. زمانی بریتانیا یک چنین کشوری بود. اما پس از آن، ایالات متحده به صورت یکی از تکامل‌یافته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری درآمد. تکامل سرمایه‌داری آمریکا نشان می‌دهد که در عصر حاضر ایالات متحده به صورت کانون اصلی پوسیدگی و فساد و پارازیتیسم در جهان سرمایه‌داری در آمده است.

امپریالیسم سرمایه‌داری محتضر است

لنین خاطر نشان ساخته است که امپریالیسم سرمایه‌داری محتضر است. مفهوم این سخن آن است که طبیعت امپریالیسم گذرا است. این نظام، تضادهای سرمایه‌داری را تا نهای‌ترین حد خود، که پس از آن حد، دگرگونی آغاز خواهد شد تشدید می‌کند.

تضاد عمده در این مرحله تضاد بین کار و سرمایه است. در دوره سرمایه‌داری انحصاری زحمتکشان، استثمار هر دم‌خشن‌تر و سخت‌تری را به مقیاسی که پیش از آن هرگز وجود نداشته است، تحمل می‌کنند.

روش‌های تازه استثمار، روش‌های کهنه را تکمیل می‌کنند. موقعیت انحصاری سرمایه‌داران بزرگ، فرصت مناسبی برای تشدید بی‌سابقه کار، خرید نیروی کار به قیمت نازل انحصاری به دلیل وجود ارتش دائمی و پرداخت بیکاران، غارت زحمتکشان به عنوان مصرف‌کننده، از طریق قیمت‌های هنگفت انحصاری کالاهای مصرفی، اخذ مالیات‌ها، و غیره به

آن‌ها می‌دهد. افزایش شدید استثمار، وخامت وضع مادی کارگران و افزایش فشار سیاسی بر زحمتکشان در دوره امپریالیسم منجر به تشدید باز هم بیشتر مبارزه بین سرمایه‌داران و طبقه کارگر می‌گردد. سرانجام وقتی روش‌های کهنه مبارزه ناکافی از آب درآمد، زحمتکشان ضمن ادامه مبارزه در جبهه‌های اقتصادی و نظری، قاطعانه‌تر به مبارزه سیاسی می‌گرایند. بدین سان امپریالیسم زحمتکشان را به آستانه دگرگونی می‌رساند.

در مرحله امپریالیستی، بین نیروهای امپریالیستی نیز نوعی تشدید تضاد، بر سر مناطق نفوذشان وجود دارد. هر گروه جداگانه‌ای از سرمایه‌داران برای به دست آوردن کنترل و تسلط بر بازارها، منابع مواد خام، مناطق مستعد سرمایه‌گذاری، و حفظ آن‌ها در دست خویش می‌کوشند. مبارزه اقتصادی بین سرمایه‌داران بر سر مناطق نفوذ، از حمایت صمیمانه و کامل دولت‌های آن‌ها برخوردار است. نتیجتاً مبارزه وحشیانه کشورهای امپریالیستی بر سر مناطق نفوذ، موجب برخوردهای نظامی می‌شود که امپریالیسم را تضعیف کرد و پایه‌های آن را متزلزل می‌سازند.

در دوره امپریالیسم و به‌ویژه در مرحله حاضر آن، تضادهای بین مستعمرات و کشورهای وابسته از یک سو و نیروهای امپریالیستی از سوی دیگر، به‌طور جدی شدت می‌یابد. نیروهای امپریالیستی، خلق‌های کشورهای توسعه‌نیافته را غارت و بی‌رحمانه استثمار می‌کنند. فشار روزافزون امپریالیستی، همراه با رشد سرمایه‌داری در این‌گونه کشورها، خلق‌های آن‌ها را وامی‌دارد که برای رهایی خویش سخت‌تر بیکار کنند.

تحولات و دگرگونی‌های بنیادی نیمه اول قرن حاضر در بسیاری از کشورهای جهان از فرا رسیدن دوران رهایی خلق‌ها حکایت می‌کند. انقلابات آزادی‌بخش ملی نیز ضربه خردکننده‌ای بر پیکر استعمارگران وارد آورده است. طی بیست سال گذشته بیش از ۶۰ کشور

جدیدالاستقلال با جمعیتی تقریباً برابر یک سوم بشریت روی ویرانه‌های امپراتوری‌های استعماری پدید آمده‌اند.

این‌ها تضادهای عمده‌ای هستند که امپریالیسم را به سرمایه‌داری محتضر مبدل کرده‌اند. اما توصیف امپریالیسم به عنوان سرمایه‌داری محتضر معنایش آن نیست که سرمایه‌داری خودبه‌خود ممکن است از میان برود و به‌خودی خود اضمحلال یابد. امپریالیسم بدان جهت سرمایه‌داری محتضر است که با رساندن کلیه تضادهای سرمایه‌داری به نقطه بحران خود را به بن‌بست می‌کشانند و دگرگونی جامعه را در دستور روز قرار می‌دهد و عملاً آن را برای زحمتکشان اجتناب‌ناپذیر می‌سازد.

تحولات اساسی و بزرگی که پس از جنگ‌های اول و دوم جهانی در بسیاری از کشورهای اروپایی و آسیایی رخ داد تأیید درخشان این نظر بود که امپریالیسم، سرمایه‌داری محتضر است.

سرمایه‌داری انحصاری دولتی

وجه مشخصه سرمایه‌داری انحصاری دولتی عبارتند از این‌که تولید به درجه‌ای عالی اجتماعی شده باشد، انحصارات خصوصی و انحصارات دولتی به یکدیگر وابسته شده باشند و دستگاه دولت و الیگارش‌های مالی در یکدیگر ادغام و یکی شده باشند. هدف از این ادغام مداخله دولت در اقتصاد کشور است تا ثروت عظیم‌تری را برای انحصارات فراهم سازد.

سرمایه‌داری انحصاری دولتی قدرت انحصارت و دولت را به صورت یک مکانیسم واحد با یکدیگر درمی‌آمیزد تا انحصارت را به ثروت رساند، جنبش زحمتکشان و مبارزات آزادی‌بخش ملی را سرکوب کند، نظام سرمایه‌داری را یاری و نجات دهد و جنگ‌های متجاوزانه به راه اندازد.

در دوره امپریالیسم حکومت کلیه کشورهای سرمایه‌داری یا از نمایندگان سرسپرده انحصارات حاکم یا از خود انحصارگران تشکیل

می‌گردد. از طرف دیگر به وزرا، ژنرال‌ها و دیپلمات‌ها معمولاً مشاغل مهم و پرمفعتی در انحصارات معتبر داده می‌شود. برای نمونه در اواسط سال ۱۹۵۵ از ۲۷۲ پستی که در دستگاه دولتی ایالات متحده آمریکا مهم‌ترین مشاغل به‌شمار می‌روند، ۱۵۰ پست به وسیله سرمایه‌داران بزرگ و ۳۰ پست به وسیله نمایندگان شرکت‌ها اشغال شده بود. گروه راکفلر در دولت به‌وسیله وزیر کشور، جان فاستردالس نمایندگی می‌شد که در آن هنگام رئیس یک مؤسسه حقوقی و مدیر ۱۵ بنگاه صنعتی و مالی بود. برای مدت مدیدی نماینده گروه دوپون در دولت، وزیر دفاع، چارلز ویلسن، رئیس پیشین جنرال موتورز بود. در دستگاه دولت جانسون، فورد موتورز به وسیله وزیر دفاع یعنی مک‌ناما را نمایندگی می‌شد و نظایر این‌ها. وضع در دیگر کشورهای سرمایه‌داری نیز بر همین منوال است. تمامی این مطالب، شاهد ادغام و وحدت کامل دستگاه دولت و انحصارات بزرگ در یکدیگر است. دولت به صورت کمیته‌ای برای اداره و رتق و فتق امور بورژوازی انحصاری درآمده است.

شکل‌های عمده‌ای که در عصر حاضر سرمایه‌داری انحصاری دولتی در آن‌ها متبلور و ظاهر می‌گردد کدامند؟ این شکل‌ها را می‌توان در انواع گوناگون اعمال کنترل دولت و اقداماتی که به منظور تنظیم زندگی اقتصادی کشورها به عمل می‌آید، در به کار گرفتن اموال دولتی در جهت منافع انحصارات، و کمکی که دولت به شکل سفارشات دولتی به انحصارها می‌کند، و صدور سرمایه که از منابع دولتی تأمین می‌گردد و نظایر این‌ها، مشاهده کرد. سرمایه‌داری انحصاری دولتی در هر یک از این شکل‌ها پدیدار شود، جز یک هدف ندارد و آن به ثروت رسانیدن الیگاریشی مالی است.

یکی از منابع مهم زراندوزی، استفاده از امکانات بودجه برای ساختن تأسیسات دولتی و خریدن تأسیسات خصوصی و تبدیل آن‌ها به اموال دولتی است. از طرف دولت قراردادهایی با شرایط خیلی خوب به منظور اجرای طرح‌های ساختمانی (دولتی) به انحصارات خصوصی داده می‌شود. پس از انجام کار و اتمام طرح نیز معمولاً این‌گونه تأسیسات برای

بهره‌برداری، در قبال اجاره ناچیزی در اختیار بزرگ‌ترین انحصارات قرار می‌گیرند یا به قیمت‌های ناچیز به آن‌ها فروخته می‌شوند. اگر دولت مؤسسات خصوصی را ملی کند، این کار را به خاطر منافع سرمایه‌داران می‌کند. مالکین قبلی معمولاً بیش از ارزش واقعی آن مؤسسات را دریافت می‌دارند و مؤسسات مزبور نیز از آن پس از طرف انحصارات بزرگ اداره می‌شوند و به این ترتیب در هر مورد، فعالیت‌های اقتصادی دولت در جهت منافع سرمایه‌داران صورت می‌گیرد.

سرمایه‌داری انحصاری دولتی موجب استثمار بیشتر کارگران و پایین آمدن شاخص زندگی کلیه زحمتکشان می‌شود. انحصارات که از حمایت دستگاه دولت برخوردارند، نرخ استثمار طبقه کارگر را بالا برده و تمامی زحمتکشان را از طریق اخذ مالیات‌های سنگین و قیمت‌های هنگفت به نحو روزافزون غارت می‌کنند. تمامی این عوامل موجب شدت یافتن تضادها و حادث شدن مبارزه بین کار و سرمایه می‌گردد.

در عین حال از آن‌جا که سرمایه‌داری انحصاری دولتی در نظام سرمایه‌داری، بالاترین مرحله در اجتماعی شدن تولید است، کامل‌ترین مقدمات مادی لازم را برای نظام جامعه‌گرا فراهم می‌کند. در واقع امپریالیسم آستانه آن دگرگونی است. ولی برای گذار به مرحله مزبور، انتقال قدرت و ایجاد اقتدار سیاسی‌ای که دگرگونی یاد شده را پشتیبانی و تضمین کند، امری اساسی است.

سرمایه‌داری انحصاری دولتی در دوره‌های مختلف، در کشورهای مختلف و در رشته‌های اقتصادی به‌طور ناهم‌تراز تکامل می‌یابد. به این ترتیب جنگ‌های جهانی، بحران‌های اقتصادی، میلیتاریسم و وقایع غیرمنتظره سیاسی، تکامل سرمایه‌داری انحصاری و تبدیل آن را به سرمایه‌داری انحصاری دولتی تسریع کردند.

سوسیالیست‌های راست و رویونیست‌ها ادعا می‌کنند که سرمایه‌داری انحصاری دولتی طبیعت سرمایه‌داری را دگرگون می‌سازد.

آنان مدعی هستند که در این مرحله از تکامل سرمایه‌داری، دولت در اقتصاد کشورهای سرمایه‌داری به صورت نیروی تعیین‌کننده درآمده است، یعنی می‌تواند رهبری برنامه‌ریزی شده امور اقتصادی را در جهت تأمین منافع جامعه، به صورت یک کل واحد، تضمین نمایند و... نظایر این‌ها. اما واقعیات نشان داده‌اند که این سخن‌ها بی‌اساس است.

سرمایه‌داری انحصاری دولتی، ماهیت سرمایه‌داری را عوض نمی‌کند. زیرا موقعیت طبقات اصلی جامعه را در نظام اجتماعی تولید تغییر نمی‌دهد بلکه برعکس، شکاف بین کار و سرمایه و بین اکثریت ملت و انحصارات را عمیق‌تر می‌کند. اقداماتی که از طرف دولت به منظور تنظیم اقتصاد سرمایه‌داری به عمل می‌آید، نمی‌تواند به رقابت و هرج و مرج تولید و توزیع فرآورده‌های تولید شده پایان بخشد و قادر نیست توسعه برنامه‌ریزی شده اقتصاد را در مقیاس تمامی جامعه تضمین کند، زیرا در این مرحله نیز شالوده تولید مثل گذشته مالکیت کاپیتالیستی و استثمار کار مزدوری است.

گرایش و سمت حرکت و رشد اقتصاد معاصر سرمایه‌داری، در تمامی جوانب خود، نظریه‌های بورژوازی را در خصوص «سرمایه‌داری برنامه‌ریزی شده و رها از بحران» رد می‌کند. دیالکتیک سرمایه‌داری انحصاری دولتی چنین است که به جای تحکیم نظام سرمایه‌داری - همان چیزی که بورژوازی روی آن حساب می‌کند - تضادهای این نظام را باز هم تشدید می‌کند و ارکان آن را متزلزل می‌سازد.

در تعدادی از کشورهای کمتر توسعه‌یافته، که اکنون راه توسعه اقتصادی مستقل را در پیش گرفته‌اند (هند، اندونزی دهه ۶۰) دولت تصدی برخی اقدامات اقتصادی را خود به عهده گرفته است و در حال توسعه صنایع سنگین است. ولی آنچه در این کشورها در حال تطور و تکامل است، سرمایه‌داری انحصاری دولتی نیست بلکه سرمایه‌داری دولتی است. در کشورهایی که از نظر اقتصادی توسعه نیافته به‌شمار

می‌آیند، سرمایه‌داری دولتی گام مترقیانه‌ای است زیرا به توسعه اقتصادی این‌گونه کشورها کمال می‌کند و آنان را در کسب استقلال اقتصادی در برابر امپریالیست‌ها یاری می‌دهد.

قانون تکامل اقتصادی و سیاسی نامتوازن.

عدم توازن بین مؤسسات تولیدی مستقل از یکدیگر، بین رشته‌های صنعتی مختلف و بین کشورهای گوناگون در جریان تکامل آن‌ها، از کیفیاتی است که در تمامی دوران سرمایه‌داری وجود دارد. این تکامل نامتوازن نتیجه رقابت و هرج و مرج حاکم بر تولید سرمایه‌داری است. با این حال در دوره پیش از انحصار، نظام سرمایه‌داری می‌توانست به نحوی نسبتاً آرام و یکتوخت رشد و تکامل حاصل کند. طی مدت زمانی طولانی، برخی کشورها به تدریج کشورهای دیگر را پشت سر می‌گذارند و از آن‌ها فاصله می‌گرفتند. ولی با انتقال به دوره امپریالیسم ماهیت تکامل نامتوازن سرمایه‌داری تغییر کرد. اکنون دیگر کشورها با جهش‌ها و خیزهای بلندی تکامل حاصل می‌کردند و از یکدیگر فاصله می‌گرفتند. پیشرفت بی‌سابقه تکنولوژی این فرصت را به برخی از کشورها داد که خیلی سریع‌تر از گذشته رقبای خود را پشت سر گذارند. کشورهایی که رهبری را به دست آوردند می‌کوشیدند تا بالاترین مقدار ممکن مواد خام، بازارهای تازه و مناطق سرمایه‌گذاری را به چنگ آورند. ولی دیگر سرزمین آزادی وجود نداشت تا تصاحب شود، زیرا تقسیم جهان قبلاً به انجام و اتمام رسیده بود.

تغییر صف‌بندی نیروهای اقتصادی و نظامی در میان قدرت‌های امپریالیستی منجر به برخورد شد. مبارزه‌ای بر سر تقسیم مجدد جهانی که پیش از آن یک بار تقسیم شده بود، درگرفت. تغییر نسبت نیروها، جهان سرمایه‌داری را به گروه‌های متخاصم تقسیم کرد. تشدید تضادها در اردوگاه امپریالیسم منجر به تضعیف متقابل امپریالیست‌ها می‌گردد. به همین سبب امکان ایجاد شکاف در جبهه امپریالیسم، در آن‌جایی فراهم

آمد که سست‌ترین حلقه این زنجیر فرار داشت، یعنی در کشوری که مساعدترین شرایط برای پیروزی طبقه کارگر در آن وجود داشت.

تکامل ناهمتر از اقتصادی کشورهای سرمایه‌داری در عصر امپریالیسم، موجب تکامل ناهمتر از سیاسی آن‌ها گردید. تضادهای طبقاتی نیز در تمامی این کشورها به یک اندازه تشدید نشده بود و در یک سطح واحد نبود. آگاهی سیاسی و عزم انقلابی طبقه نواخته جامعه و توانایی آن در جذب و کشیدن عمده جمعیت دهقانی به دنبال خود نیز در کشورهای گوناگون یکسان نبود و به نحوی نابرابر رشد و تکامل حاصل کرده بود، و معنای تمامی این مطالب آن بود که شرایط سیاسی دگرگونی در کشورهای گوناگون به نحوی نابرابر و ناهمتر از تحول و تکامل یافته بود.

لنین با اتخاذ قانون تکامل ناهمتر از اقتصادی و سیاسی کشورهای سرمایه‌داری در عصر امپریالیسم، به عنوان نقطه عزیمت خویش به این نتیجه‌گیری تاریخی رسید که امکان پیروزی نظام جامعه‌گرا نخست در معدودی از کشورها یا حتی فقط در یک کشور سرمایه‌داری به وجود خواهد آمد و پیروزی این نظام در تمامی کشورهای مزبور همزمان با یکدیگر ناممکن است. به علاوه، برای این کشور واحد ابداً لازم نیست که در میان کشورهای سرمایه‌داری رشد یافته‌ترین آن‌ها باشد.

پیروزی نظام جامعه‌گرا در یک کشور واحد آغاز اضمحلال نظام سرمایه‌داری در مقیاس تمامی جهان بود.

بنیانگذاران فلسفه علمی-تاریخی، در دوره پیش از انحصار سرمایه‌داری می‌زیستند. آنان اعتقاد داشتند که تحول، پیروزمند نخواهد بود مگر آن‌که در زمانی واحد در بیشتر کشورهای سرمایه‌داری که به مراحل عالی تکامل خود رسیده‌اند، رخ دهد. این مطلب با توجه به شرایط سرمایه‌داری پیش از انحصار نتیجه‌گیری کاملاً درستی بود. لیکن در عصر امپریالیسم برای دگرگونی مزبور امکان پیروزی در یک کشور واحد وجود دارد.

آن‌چه لنین به هنگام نخستین جنگ جهانی در این باره نوشت چنین است: «تکامل ناهمتر از اقتصادی و سیاسی یک قانون مطلق سرمایه‌داری است. از این رو پیروزی نظام جامعه‌گرا نخست در چند یا حتی فقط در یک کشور سرمایه‌داری ممکن است.^۱»

اهمیت بسیار این نتیجه‌گیری در آن بود که در برابر زحمتکشان کشورهای مختلف جهان چشم‌اندازی انقلابی قرارداد و عرصه را بر نیروی خلق و ابتکار آنان گشود و اعتماد آنان را به پیروزی اجتناب‌ناپذیر نظام نو تقویت کرد.

۲. بحران عمومی سرمایه‌داری جهانی

ماهیت و مراحل بحران عمومی سرمایه‌داری

محتوای اصلی عصر ما گذار از رژیم فرتوت سرمایه‌داری به چنان نظم از مناسبات اجتماعی-اقتصادی است که درخور تکامل حاضر بشریت باشد، با حیثیت انسانی انسان در تعارض نباشد و نبوغ و نیروی او را علیه خود او به کار نیندازد. این عصر که با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ آغاز گردید و در سال‌های جنگ جهانی دوم و پس از آن با انقلاباتی در برخی از کشورهای اروپایی و آسیایی دنبال شد و سپس نیز شاهد رشد جنبش‌های آزادیبخش ملی در کشورهای سه قاره، در هم شکستن امپریالیسم، محو نظام استعماری و بنیانگذاری جوامع نوین بود. آغاز این عصر، آغاز بحران عمومی سرمایه‌داری به شمار می‌رود.

دگرگونی‌های اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه به معنای آغاز بحران عمومی سرمایه‌داری بود زیرا به سلطه بلامعارض سرمایه‌داری به عنوان نظام یگانه‌ای که بر سراسر جهان مستولی بود، پایان بخشید. در بخشی از جهان جامعه‌ای بنا شد که برخلاف گذشته نه بر مالکیت خصوصی و سایل تولید

۱. این، موضوعی است که با توجه به تحولات نیمه دوم قرن بیستم و به ویژه تحولات آخرین دهه‌های این قرن، جای بحث دارد. (ن، ز)

بلکه بر مالکیت اجتماعی بنا شده بود.

انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه به معنای آن بود که دوران اضمحلال سرمایه‌داری نیز فرا رسیده است. این، تأیید کامل نظریه‌ای بود که در خلال جنگ اول جهانی مطرح گردید، مبنی بر این‌که در مرحله سرمایه‌داری امپریالیستی تحول در کشورهای گوناگون نه به‌طور همزمان با یکدیگر بلکه در فواصلی و طی یک دوره طولانی، در کشورهای گوناگون، یکی پس از دیگری صورت خواهد پذیرفت.

در یکی از فصول پیش ماهیت بحران‌های اقتصادی را مورد بررسی قرار دادیم. بحران‌های اقتصادی نظام سرمایه‌داری عموماً بحران اضافه‌تولید هستند. این نوع بحران، تنها در زمینه اقتصادی تکوین و رشد می‌یابد و ظهور می‌کند، گرچه تا حدود معینی بر حیات سیاسی جامعه نیز اثر می‌گذارد. اما بحران عمومی سرمایه‌داری، تمامی عرصه‌های زندگی در کشورهای سرمایه‌داری را - چه اقتصادی چه سیاسی - دربر می‌گیرد، یعنی یک بحران همه‌جانبه نظام جهانی سرمایه‌داری به صورت یک کل واحد، است. گذار از سرمایه‌داری به نظام جامعه‌گرا، محتوای اصلی بحران عمومی سرمایه‌داری است.

بحران عمومی سرمایه‌داری تاکنون دو مرحله را طی کرده است و به سومین مرحله خود وارد شده است. نخستین مرحله این بحران، به هنگام جنگ جهانی اول آغاز گردید و در نتیجه انقلاب اکتبر مشخص‌تر و آشکارتر شد. مرحله دوم طی جنگ جهانی دوم و انقلاباتی که به دنبال این جنگ در کشورهای متعدد اروپایی و آسیایی صورت گرفت، آغاز شد. در نیمه دوم دهه ۱۹۵۰ سرمایه‌داری جهانی به مرحله تازه بحران که مرحله سوم آن است وارد شد. مهم‌ترین کیفیت این مرحله جدید آن است که برخلاف مراحل گذشته در ارتباط با جنگ‌های جهانی به‌وجود نیامده است، بلکه در یک وضعیت رقابت و مبارزه میان دو نظام و به دنبال تغییر صفت‌بندی نیروها به سود سوسیالیسم، تکوین و تکامل یافته است.

خصوصیات اساسی بحران عمومی سرمایه‌داری عبارتند از گسستن

و جدا شدن کشورهای هر روز بیشتری از نظام سرمایه‌داری، تضعیف مواضع امپریالیسم در رقابت اقتصادی با نظام جامعه‌گرا، بحران و درهم‌شکستگی نظام مستعمراتی امپریالیسم، تشدید تضادهای امپریالیستی در شرایط سرمایه‌داری انحصاری دولتی و میلیتاریسم رو به رشد، تشدید عدم ثبات درونی و انحطاط اقتصاد سرمایه‌داری که در عجز دائمی سرمایه‌داری از بردن استفاده کامل از نیروهای مولد (آهنگ نازل رشد اقتصادی، بحران‌های متناوب، تولید با اشتغال ناقص دائم، بیکاری مزمن توده‌ای) مشهود است. توسعه مبارزه بین کار و سرمایه، تشدید جدی تضادهای اقتصاد جهان سرمایه‌داری، رشد بی‌سابقه ارتجاع سیاسی در تمامی زمینه‌ها، کنار گذاشته شدن آزادی‌های بورژوازی و استقرار رژیم‌های فاشیستی در تعدادی از این کشورها و ظهور بحرانی عمیق در سیاست و ایدئولوژی بورژوازی. اما این کیفیات در دوره بحران عمومی سرمایه‌داری چگونه بروز کردند؟

تقسیم جهان میان دو نظام

جنگ جهانی اول در سال‌های ۱۹۱۴-۱۹۱۸ نتیجه تشدید تضادهای قدرت‌های امپریالیستی در جریان مبارزه آنان با یکدیگر برای تقسیم مجدد جهان بود. جنگ، امپریالیسم را تضعیف کرد و اوضاع مساعدی برای ایجاد شکافی در جبهه آن به‌وجود آورد. این شکاف در روسیه ایجاد شد که در آن هنگام، ضعیف‌ترین حلقه زنجیر امپریالیسم جهانی و نقطه کانونی تمامی تضادهای آن بود. نتیجه انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه آن بود که جهان میان دو نظام سرمایه‌داری و سوسیالیستی تقسیم شد.

در مدت زمان کوتاهی، نظام اقتصادی نوین، مزایای فراوان خویش را نسبت به سرمایه‌داری نشان داد. تا سال ۱۹۳۷ اتحاد شوروی از نظر حجم تولیدات صنعتی خوش مقام اول را در اروپا و مقام دوم را در جهان به دست آورد.

جنگ جهانی دوم که به وسیله نیروهای ارتجاع بین‌المللی تدارک شده بود، با گشودن غلاطه حکومت‌های فاشیستی آلمان، ایتالیا و ژاپن آغاز گردید. این جنگ با شکست کامل متجاوزین فاشیست پایان گرفت و این امر موجب توسعه و تکامل بی‌سابقه جنبش‌های انقلابی و آزادی‌بخش ملی در سراسر جهان گردید.

تعدادی از کشورهای اروپایی و آسیایی از سیستم سرمایه‌داری بریدند به نحوی که در دوره پس از جنگ بیش از هزار میلیون نفر انسان (یعنی متجاوز از یک سوم تمامی جمعیت آن روز جهان) یوغ سرمایه‌داری را از سر باز کرده و به ساختن نظام اقتصادی نوین اشتغال داشتند. این امر نیز دگرگونی دیگری را در صف‌بندی نیروهای دو سیستم موجب شد که برای نظام نوین مطلوب و مساعد اما برای نظم کهنه زبان‌بار بود.

بنابراین، نتیجه نهایی جنگ آن بود که بحران عمومی سرمایه‌داری را باز هم عمیق‌تر کرد. اکنون دیگر مرحله دوم این بحران آغاز شده بود. آغاز مرحله دوم بحران در این واقعیت منعکس شده بود که نظام نوین، از چارچوب یک کشور واحد فراتر رفته و به صورت یک نظام جهانی درآمد. کشورهای بی‌سیستم جهانی وحدت می‌یافتند، بیش از یک چهارم کره خاک را در برمی‌گرفتند.

در دوره کوتاهی از زمان، این نظام برتری خود را نسبت به سرمایه‌داری نشان داد. اقتصاد کشورهای مزبور، به نحو غیرقابل‌مقایسه‌ای سریع‌تر از اقتصاد سرمایه‌داری رشد کرد. حجم تولید صنعتی این کشورها از سال ۱۹۳۷ تا سال ۱۹۶۲ به بیش از ۷ برابر افزایش یافته بود، در حالی که افزایش تولیدات صنعتی کشورهای سرمایه‌داری در همین مدت در حدود ۲/۵ برابر بود.

با گذشت زمان این نظام به صورت عامل قاطعی در تحول و تکامل جامعه انسانی درآمد.

بحران و متلاشی شدن نظام مستعمراتی امپریالیسم

مبارزه خلاق‌های مستعمرات در راه کسب آزادی ملی خویش، تحت تأثیر انقلاب اکتبر در روسیه، اهمیت و نیروی قابل توجهی کسب کرد و به این ترتیب بحران نظام مستعمراتی امپریالیسم نیز آغاز گردید.

این بحران نشانه تشدید جدی تضادهایی بود که بین قدرت‌های امپریالیستی از یک طرف و مستعمرات و کشورهای وابسته از طرف دیگر، وجود داشت. نتیجه رشد مبارزه آزادی‌بخش ملی در مستعمرات و کشورهای وابسته آن بود که این کشورها خود را از یوغ امپریالیسم رهانیدند. نیروهای آزادی‌بخش ملی به وجود آمده و رو به رشد و تکامل می‌رفتند. تعداد کارگران در این جوامع رو به افزایش گذارد. طبقه کارگر، دهقانان را که عمده جمعیت مستعمرات را تشکیل می‌دادند به مبارزه ضد امپریالیستی می‌کشانید. بورژوازی ملی نیز که منافعش با حکومت انحصارات خارجی در تعارض بود، در حال رشد بود. طی جنگ جهانی اول، کشورهای امپریالیستی متروپل قادر به تأمین کالاهای کارخانه‌ای مورد نیاز مستعمرات نبودند، زیرا صنایع آن‌ها را از قبل سفارشات جنگی اشغال کرده بود. این امر موجب رشد سریع صنایع، به خصوص صنعت نساجی در مستعمرات شد. کارخانه‌های نساجی توسعه یافت و کارخانه‌های جدیدی نیز به وجود آمد. به نیروی توسعه اقتصادی مستعمرات و تحت تأثیر انقلاب اکتبر، جنبش آزادی‌بخش ملی ابعاد و اشکالی پیدا کرد که پیش از جنگ جهانی اول فاقد آن بود. «دقیقاً در نتیجه نخستین جنگ امپریالیستی، شرق به طور قطعی به سوی جنبش انقلابی، به سوی گرداب بزرگ و عمومی جنبش انقلابی جهانی رانده شد.»

در پایان جنگ جهانی اول به ندرت مستعمره یا کشور وابسته‌ای یافت می‌شد که در آن شوشی کم و بیش جدی علیه امپریالیسم به پا نشده باشد. جنبش آزادی‌بخش ملی مخصوصاً در چین ابعاد وسیعی پیدا کرد. در این کشور در سال ۱۹۲۴ یک انقلاب توده‌ای ضد امپریالیستی ضد فئودالی

تکوین یافت که شکل یک سلسله جنگ‌های انقلابی را به خود گرفت. این انقلاب، ارتش آزادی‌بخش توده‌ای را تحت رهبری حزب کمونیست چین به وجود آورد و در برخی نواحی این کشور، حکومت‌های شورایی تأسیس گردید. در هند، اندونزی و سایر کشورها نیز جنبش وسیعی برای کسب آزادی ملی به وجود آمده بود. نیروی عمده و هدایت‌کننده این جنبش‌ها طبقه کارگر بود که میلیون‌ها نفر از دهقانان، عناصر دموکرات بورژوازی و نظایر آن‌ها را به گرد خویش متحد کرده بود.

پس از جنگ جهانی دوم، خلق‌های بسیاری از مستعمرات و کشورهای وابسته، به کسب آزادی و رهایی از رژیم مستعمراتی نائل شدند و راه رشد و توسعه مستقل جامعه خویش را در پیش گرفتند. اکنون دیگر فروپاشی نظام مستعمراتی امپریالیسم آغاز شده بود. مبارزات قهرمانانه خلق‌های چین، کره و ویتنام، تسلط امپریالیست‌های بیگانه و طبقات استثمارگر را برانداخت و به تأسیس دولت‌های دموکراتیک توده‌ای - جمهوری خلق چین، جمهوری دموکراتیک خلق کره و جمهوری دموکراتیک ویتنام - انجامید.

در سال ۱۹۴۷ امپریالیسم بریتانیا، زیر فشار جنبش آزادیبخش ملی مجبور شد هندوستان را به عنوان کشور مستقلی به رسمیت بشناسد. پایه‌های هندوستان کشورهای دیگر - اندونزی، برمه و سیلان - راه رشد و توسعه مستقل را در پیش گرفتند. بسیاری از کشورهای شرق عربی و آفریقا، پس از جنگ به کسب استقلال سیاسی نائل آمدند و طی سال‌های پس از جنگ جهانی دوم تاکنون بیش از یک میلیارد و پانصد میلیون نفر از مردم جهان یوغ وابستگی استعماری یا نیمه استعماری را از سر باز کرده و به دور افکندند. کوبا، کشور کوچکی که نود مایل با ایالات متحده فاصله دارد و به طور در بست به وسیله انحصارات ایالات متحده تصاحب شده بود، راه دگرگونی را در پیش گرفت. جمعیت مستعمرات که در سال ۱۹۱۹ برابر ۶۹/۲ درصد جمعیت جهان را تشکیل می‌داد، تا سال ۱۹۶۴

به ۱/۳ درصد جمعیت جهان کاهش یافته بود. این امر به وضوح نشان می‌داد که نظام ننگین مستعمراتی دیگر انقراض یافته است.

یکی از مسائل عمده‌ای که خلق‌های جدیدالاستقلال با آن مواجه بوده‌اند این است که پس از استقلال چه راهی را باید در پیش گیرند: راه توسعه سرمایه‌داری یا غیرسرمایه‌داری؟

سرمایه‌داری چه چیزی می‌تواند به این خلق‌ها بدهد؟

سرمایه‌داری، برای مردم، راه رنج و محرومیت است. این نظام نه قادر است پیشرفت سریع اقتصادی آنان را تضمین کند و نه می‌تواند فقر را نابود کند توسعه سرمایه‌داری در حومه شهرها دهقانان را باز هم فقیرتر و خانه‌خراب‌تر می‌کند. سهم کارگران با کار شاق است برای به ثروت رسانیدن سرمایه‌داران یا بیکاری. خرده بورژوازی در مبارزه رقابت‌آمیز در مقابل سرمایه بزرگ در هم کوبیده می‌شود، فرهنگ و تعلیم تربیت باز هم بیرون از دسترس توده‌های مردم باقی می‌ماند و روشنفکران مجبور خواهند بود دانش خویش را بفروشند. حال آن‌که این‌گونه کشورها باید راهی را پیش گیرند که رشد سریع اقتصاد و فرهنگ را تضمین کرده و یک کشور عقب‌مانده را طی عمر یک نسل به یک کشور صنعتی تبدیل کند. با محو استثمار انسان به وسیله انسان به نابرابری‌های اجتماعی خاتمه دهد و بیکاری را به طور کامل از میان بردارد، برای تمامی دهقانان زمین تأمین کند و آنان را یاری کند تا مزارع خویش را توسعه بخشند و به طور داوطلبانه و در شرایطی برابر در واحدهای تعاونی وحدت یابند و از آخرین کشفیات کشاورزی و اگرونومی بهره‌مند شوند. عملاً سرمایه‌داری از برآوردن چنین نیازمندی‌هایی در این‌گونه کشورها عاجز است.

خلق‌ها راهی را که مایلند در پیش گیرند، خود باید انتخاب کنند و این انتخاب به ترکیب و رابطه نیروهای طبقاتی در هر یک از این جوامع بستگی خواهند داشت.

گرچه استعمار ضربه سهمگینی از جنبش آزادیبخش ملی خلق‌های

تحت ستم خورده است، اما هنوز از پا در نیامده است. در حال حاضر استعمار نه فقط از عملیات مسلحانه آشکار استفاده می‌کند، بلکه به اشکال مخفی و استتار شده برای رخنه در کشورهای جدیدالاستقلال نیز متوسل می‌گردد و هدفش این است که این کشورها را از نظر سیاسی و اقتصادی در وابستگی قدرت‌های امپریالیستی نگاه‌دارد. ستون فقرات استعمارگران در زمان حاضر ایالات متحده آمریکا است. امپریالیست‌ها به سرکردگی ایالات متحده مایوسانه شکل‌ها و روش‌های جدیدی را برای استثمار خلق‌ها مستعمرات سابق کار می‌گیرند. انحصارات تلاش می‌کنند تا تسلط خود را بر اهرم‌های کنترل اقتصادی و نفوذ سیاسی در آمریکای لاتین آسیا و آفریقا حفظ کند. هدف آنان حفظ مواضع قدیم خویش در اقتصاد کشورهای جدیدالاستقلال و تسخیر مواضع جدیدی در زیر لفافه «کمک» اقتصادی است تا از این طریق کشورهای مزبور را به پیمان‌های نظامی بکشانند، دیکتاتورهای نظامی بر آنها تحمیل نمایند و در سرزمین‌های آنها به تأسیس پایگاه‌های نظامی اقدام کنند.

اضمحلال و از هم‌پاشیدگی نظام مستعمراتی به ناچار مشکلات اقتصادی و سیاسی کشورهای سرمایه‌داری را بیشتر می‌کند و ارکان امپریالیسم را به عنوان یک کل واحد متزلزل می‌سازد.

اضمحلال کامل استعمار اجتناب‌پذیر است. متلاشی شدن نظام استعماری از نظر تاریخی، یکی از جریانات بر اهمیت روزگار ما به‌شمار می‌رود.

تشدید مسئله بازارها، عدم اشتغال مزمن و تولید در شرایط اشتغال ناقص

یکی از کیفیات مشخصه بحران عمومی سرمایه‌داری، حادث‌تر شدن مسئله بازارها و مناطق سرمایه‌گذاری است. علت این تشدید آن است که بین رشد تولید و امکان فروش کالاهای تولید شده، فاصله‌ای وجود دارد که

روز به روز بیشتر می‌شود. این واقعیت که در نخستین مرحله بحران عمومی سرمایه‌داری کشوری مثل روسیه از نظام سرمایه‌داری جدا شد، مبارزه‌ای را که بین کشورهای سرمایه‌داری بر سر بازارها و مناطق سرمایه‌گذاری جریان داشت، تشدید کرد. در دومین مرحله بحران عمومی سرمایه‌داری، با تشکیل نظام جهانی سوسیالیستی، سرمایه‌داری باز هم بازارها و مناطق سرمایه‌گذاری وسیع دیگری را از دست داد.

ایجاد سیستم جهانی اقتصادی سوسیالیستی منجر به تشکیل یک بازار جهانی سوسیالیستی شد. اکنون دو بازار جهانی در مقابل یکدیگر به وجود آمده بود، یکی بازار کشورهای سوسیالیستی و دیگری بازار کشورهای سرمایه‌داری.

محدود شدن مناطق مورد استثمار سرمایه‌داری، اضمحلال و از هم‌پاشیدگی نظام مستعمراتی امپریالیسم، وخامت وضع توده‌های زحمتکش و میلیتاریزه شدن اقتصاد، همگی با هم تلفیق شده بودند و تضادهای بازار جهانی سرمایه‌داری را به نحو خاصی عمیق‌تر کرده بودند. رقابت از ناحیه سرمایه‌داری نوحاسته‌ای که در آن زمان در برخی کشورها در حال رشد و توسعه بود یکی دیگر از دلایل تشدید مبارزه بر سر بازارها بود. این کشورها برای فروش کالاهای خود بیش و بیشتر با کشورهای توسعه یافته صنعتی به رقابت برمی‌خاستند. این امر مخصوصاً در مورد فرآورده‌های صنایع سبک مصداق داشت.

مبارزه بر سر بازارها و مناطق سرمایه‌گذاری، منجر به برخوردهایی بین اتحادهای انحصاری سرمایه‌داری و نیز تصادماتی میان حکومت‌های امپریالیستی می‌گردید.

اشتغال ناقص مؤسسات صنعتی که به حالت مزمن درآمده و بیکاری توده‌گیر دائمی، رابطه نزدیکی با تشدید مسئله بازارها و مناطق سرمایه‌گذاری دارند.

در دوره پیش از انحصار تکامل سرمایه‌داری، اشتغال ناقص

مؤسسات صنعتی در یک مقیاس توده‌ای، تنها طی یک بحران اقتصادی پیش می‌آمد. ولی در دوره بحران عمومی سرمایه‌داری، اشتغال ناقص کارخانه‌ها به صورت یک کیفیت دایمی درآمد یعنی دارای یک ماهیت مزمین بود. به عنوان مثال طی دوره رونق ۲۹-۱۹۲۵ تنها ۸۰ درصد ظرفیت مولد صنایع تبدیلی ایالات متحده و در دوره ۳۴-۱۹۳۰ فقط ۶۰ درصد آن مورد بهره‌برداری قرار گرفت. در صنعت فولاد ایالات متحده، در سال ۱۹۶۴ فقط ۸۰ درصد ظرفیت مولد این رشته مورد بهره‌برداری قرار داشت.

به تبع این کار برد ناقص مزمین مؤسسات صنعتی، ماهیت عدم اشتغال نیز در دوره بحران عمومی سرمایه‌داری تغییر کرده بود. پیش از این دوره، ارتش صنعتی بیکار طی بحران‌های اقتصادی افزایش حاصل می‌کرد ولی طی دوره‌های بهبود یا رونق با افزایش اشتغال، به طرف تولید رانده می‌شد و در تولید جذب می‌شد. حال آن‌که در دوره بعدی، به صورت یک خیل توده‌ای دایمی درآمده بود. طبق آمارهای رسمی، نسبت بیکاران به تعداد کل کارگران در سال ۱۹۶۳ در کانادا ۵/۵ درصد، در دانمارک ۴/۳ درصد، در بریتانیا، ۲/۶ درصد و در ایالات متحده آمریکا ۵/۷ درصد بوده است.

در سال ۱۹۶۳ تعداد بیکاران در ایالات متحده آمریکا در حدود پنج میلیون نفر بود. در بسیاری از کشورها بیکاری توده‌ای، واقعاً به صورت یک آفت ملی درآمده است.

تغییراتی که در سیکل سرمایه‌داری حاصل شده است

بدوآ یادآور می‌شویم که سیکل دوره‌ای است که از آغاز یک بحران اقتصادی تا آغاز بحران بعدی را در خود می‌گیرد. سیکل شامل چهار مرحله است: بحران، رکود، بهبود و رونق.

در دوره بحران عمومی سرمایه‌داری، در سیکل سرمایه‌داری نیز

تغییراتی حاصل می‌شود. طول مدت سیکل کوتاه‌تر می‌شود به نحوی که تعداد سیکل‌ها بیشتر می‌شود. پیش از جنگ جهانی اول، بحران‌های اقتصادی هر ۸ تا ۱۲ سال یک بار اتفاق می‌افتاد. در دوره میان دو جنگ (۳۸-۱۹۱۹) سه بحران اقتصادی رخ داد یعنی هر ۶ تا ۷ سال یک بحران در همین دوره، مراحل بحران و رکود طولانی‌تر و مرحله رونق ناپایدارتر شده بود.

پیش از آن مرحله بحران از ۱۸ ماه تا ۲ سال طول می‌کشید ولی بحران ۳۳-۱۹۲۹ بیش از چهار سال دوام آورد. و بالأخره در دوره بحران عمومی سرمایه‌داری، تعداد بحران‌ها بیشتر و زمان آنها کوتاه‌تر، یعنی تناوب بحران‌ها رو به افزایش است.

به عنوان نمونه، ایالات متحده آمریکا را در نظر بگیرید که تولید ۴۴/۷ درصد محصولات صنعتی جهان سرمایه‌داری را به عهده داشت. طی دوره پس از جنگ جهانی دوم، صنعت این کشور تا سال ۱۹۴۹ یک بار به وسیله بحران اقتصادی در هم کوبیده شده بود، که بحران مزبور طی سال ۱۹۴۹ روزه‌روز وخیم‌تر گردید. آن‌گاه بحران اقتصادی دیگری از نیمه دوم سال ۱۹۵۳ آغاز گردید و رو به توسعه نهاد که سرانجام به کاهش حجم تولیدات صنعتی، توقف سفارش‌ها، افزایش بیکاری و انباشته شدن موجودی کالا در انبارها منجر شد. این بحران طی سال ۱۹۵۴ نیز ادامه داشت. در نیمه سال ۱۹۵۷ بحران اضافه تولید دیگری در ایالات متحده آمریکا آغاز شد که در سال ۱۹۵۸ شدت و حدت خاصی پیدا کرد. ظرف شش ماهه اول سال ۱۹۵۸ تولید آهن لخته ۳۸/۳ درصد، تولید فولاد ۳۶/۵ درصد و تولید اتومبیل ۳۳/۶ درصد نسبت به همان دوره در سال ۱۹۵۷ کاهش یافته بود. این بحران اقتصادی خاص، به سایر کشورهای سرمایه‌داری نیز سرایت کرد.

با این وجود بحران سال‌های ۵۸-۱۹۵۷ هم زمینه را برای یک دوره طولانی رونق در صنایع آمریکا پاک و آماده نکرد. هنوز دو سال نگذشته

بود که مجدداً در سال ۱۹۶۰ این کشور به دامان بحران اقتصادی غلطید. بنابراین در دوره پس از جنگ، اقتصاد ایالات متحده چهار بار با بحران اقتصادی مواجه شده است^۱ علاوه بر این، توالی، معمولی مراحل سیکل نیز به هم خورده است. برخی از مراحل به طور کلی از میان رفته‌اند، مثلاً مواردی که گذار از بحران به بهبود بدون طی مرحله رکود صورت می‌گیرد کم نیست و مرحله بهبود نیز غالباً منجر به مرحله رونق نمی‌شود، بلکه مستقیماً به بحران جدیدی منتهی می‌گردد. از این‌ها گذشته، اکنون دیگر در تعدادی از موارد، گذار به مرحله بحران به طور ناگهانی صورت نمی‌گیرد بلکه به تدریج طی یک دوره طولانی کساد ماقبل بحران صورت می‌پذیرد. خود بحران نیز نسبت به گذشته مدت زمان طولانی‌تری را می‌گیرد تا رشد کند. ورشکستگی ناگهانی بورس‌ها و بانک‌ها نیز دیگر مشهود نیست. در دوره پس از جنگ، بحران‌ها به اندازه‌ای که پیش از جنگ جهانی دوم طول می‌کشیدند، طولانی نبوده‌اند. تبیین و توجیه تمامی این تغییرات که از زمان جنگ تاکنون در سیکل سرمایه‌داری پدید آمده است چیست؟ علت عمده این تغییرات آن است که نظام سرمایه‌داری به یک دوره انحطاط و کساد مزمن در برخی رشته‌ها و در تمامی کشورها وارد شده است و در آهنگ عمومی رشد نیز کاهش حاصل شده است.

تعدادی عوامل دیگر نیز وجود دارند که موجب تغییرات پس از جنگ سیکل سرمایه‌داری شده‌اند، که عبارتند از:

۱. تأثیر میلیتاریزه شدن اقتصاد بر جهت تطور سیکل سرمایه‌داری، تأثیری دو جانبه و متعارض بوده است. از یک سو این تأثیر موجب رونق موقت رشته‌هایی از صنعت می‌شود که با تولید اسلحه مربوطند، و از سوی دیگر موجب حدت باز هم بیشتر تضادهای تولید سرمایه‌داری

۱. نسخه تجدیدنظر شده این کتاب که مأخذ ترجمه حاضر قرار گرفته در سال ۱۹۶۶ چاپ شده است.

می‌گردد و عواملی را به وجود می‌آورد که زمینه یک بحران باز هم عمیق‌تر را فراهم می‌سازند.

۲. سرمایه‌داری انحصاری دولتی نیز تا حدی بر جهت تطور سیکل سرمایه‌داری اثر می‌گذارد. به این معنا که دولت از طرف انحصارات (از طریق سیستم خریدهای دولتی محصولات صنعتی و کشاورزی، کمک‌های مالی دولت و اعتبارات واگذاری دولت به انحصارات و غیره) در امور اقتصادی مداخله می‌کند و این امر برای درجه معینی از رشد تولید و برگشت سرمایه ثابت دارای اهمیت قطعی است. بورژوازی انحصاری از طریق اقدامات تنظیمی دولت، می‌کوشد از نیروی مخرب بحران‌های اقتصادی بکاهد. ولی یا آن‌که سرمایه‌داری انحصاری دولتی بر سیکل سرمایه‌داری اثر می‌گذارد، قادر نیست بحران‌های اقتصادی اضافه تولید را از بین ببرد.

۳. ترقیات علمی و فنی جدید نیز بر جهت تطور سیکل سرمایه‌داری تأثیر می‌گذارند. دستاوردهای مزبور موجب می‌شود که سرمایه ثابت سریعاً منسوخ و از رده خارج شود. در نتیجه سرمایه‌گذاری‌ها با آن‌که طی دوره‌های بحران ممکن است کاهش یابند، معهداً باز هم در سطحی نسبتاً بالا باقی می‌مانند. این امر شکل تازه‌ای به تکامل سیکل می‌بخشد که با نحوه تکامل پیشین آن تا حدی متفاوت است.

۴. مبارزه طبقاتی در کشورهای سرمایه‌داری تأثیر بسیار نیرومندتری بر سیکل دارد. هر قدر زحمتکشان در این مبارزه پیرومندتر باشند، بورژوازی مجبور است امتیازات بیشتری بدهد. این امر برای گسترش بازار داخلی سودمند است و تا حدی می‌تواند به صورت عاملی عمل کند که از عمیق‌تر شدن بحران اضافه تولید جلوگیری می‌کند.

۵. اضمحلال امپراطوری‌های استعماری نیز بر سیکل سرمایه‌داری اثر گذارده است. کشورهای که استقلال سیاسی کسب کرده‌اند، سرگرم مبارزه به خاطر کسب استقلال اقتصادی خود هستند و از این واقعیت

می‌توان تأثیر انقراض امپراطوری‌های استعماری را در سیکل سرمایه‌داری شناخت. راه رسیدن این کشورها به استقلال اقتصادی، صنعتی شدن آنهاست. در دوره پس از جنگ در حدود نیمی از تجهیزاتی که از کشورهای سرمایه‌داری و به‌طور عمده از کشورهای اروپای غربی صادر می‌شد به کشورهای توسعه‌نیافته می‌رفت. این امر موجب افزایش تولید صنایع مهندسی اروپای غربی شده بود و به این ترتیب به دگرگونی سیکل سرمایه‌داری در دوره پس از جنگ کمک کرده بود.

این‌ها برخی از عواملی هستند که در زمان حاضر بر جهت‌تطور سیکل سرمایه‌داری اثر می‌گذارند. همین عواملند که وضعیتی را پدید آورده‌اند که در آن، اقتصاد پس از جنگ کشورهای سرمایه‌داری در معرض بحران‌های اقتصادی مکرر - گرچه نسبت به بحران ۳۳-۱۹۲۹ خفیف‌تر - قرار گرفته است.

اشتغال ناقص مزمن مؤسسات تولیدی صنعتی، بیکاری توده‌گیر دایمی و بحران‌های اقتصادی بیش و بیشتر، همگی دلیل آنند که سرمایه‌داری در حال حاضر قادر نیست از نیروهای مولده عظیمی که در درونش رشد و تکامل یافته‌اند به‌طور کامل استفاده کند. سرمایه‌داری در راه تکامل بشریت به صورت ترمز خارق‌العاده‌ای درآمده است. این نظام می‌کوشد از مسابقه تسلیحاتی و میلیتاریزه کردن اقتصاد برای حل تضادهای سیاسی و اقتصادی خود استفاده کند.

میلیتاریزاسیون (نظامی کردن) اقتصاد و خامت وضع زحمتکشان

مفهوم میلیتاریزه کردن اقتصاد، انتقال بخش قابل ملاحظه‌ای از امکانات صنعتی از تولید غیرنظامی به تولید اسلحه و اثباتن ارزش‌های مادی بر روی هم به صورت ذخایر استراتژیک می‌باشد. به عنوان نمونه، در ایالات متحده آمریکا هزینه نظامی مستقیم حکومت فدرال به هنگام آغاز جنگ جهانی دوم ۱۴ درصد کل هزینه‌های بودجه را شامل می‌شد

ولی همین هزینه نظامی مستقیم سالیانه، از سال ۱۹۵۳ تا زمان حاضر^۱ دو سوم بودجه سالیانه حکومت فدرال را شامل می‌شده است. در سال ۶۵-۱۹۶۴ این هزینه بالغ بر ۵۱ میلیارد و ۲۰۰ میلیون دلار شده است. در بریتانیا و فرانسه هزینه‌های نظامی در دوره پس از جنگ برابر یک سوم کل بودجه بوده است.

ولی با این حال، قدرت‌های امپریالیستی حاضر به قبول خلع سلاح عمومی و کامل نیستند، زیرا مسابقه تسلیحاتی منجر به رشد بی‌سابقه سود انحصارات می‌گردد. برای مثال سود انحصارات آمریکایی بین سال‌های ۱۹۳۸ و ۱۹۶۲ از ۳ میلیارد و ۳۰۰ میلیون دلار به ۵۱ میلیارد دلار یعنی به بیش از ۱۵ برابر افزایش یافته است. مجموع سود ۲۵۰ شرکت، از ۷ میلیارد و ۵۰۰ میلیون دلار در سال ۱۹۶۱ به ۸ میلیارد و ۸۰۰ میلیون دلار در سال ۱۹۶۲ بالغ گردیده یعنی ۱۶/۴ درصد ترقی کرده است.

علاوه بر این برخی از نظریه‌پردازان سرمایه‌داری ادعا می‌کنند که میلیتاریزه کردن اقتصاد ملی و مسابقه تسلیحاتی، اقتصاد سرمایه‌داری را از بحران‌های اقتصادی و بیکاری رهایی می‌بخشد. در واقعیت امر میلیتاریزه کردن اقتصاد با عمیق‌تر ساختن شکاف میان امکانات تولیدی و تقاضای مؤثر رو به کاهش توده مصرف‌کننده، به نحوی اجتناب‌ناپذیر به بحران اقتصادی جدید و عمیق‌تری منتهی می‌شود.

مسابقه تسلیحاتی بار سنگینی است به دوش زحمتکشان. فی‌المثل در ایالات متحده، هزینه نظامی سرانه در سال مالی ۱۴-۱۹۱۳ برابر ۳/۵ دلار در سال مالی ۳۰-۱۹۲۹ برابر ۷ دلار و در سال مالی ۵۵-۱۹۵۴ برابر ۲۵۰ دلار بوده است، یعنی طی دوره مزبور بیش از هفتاد برابر ترقی کرده است. در بریتانیا هزینه نظامی سرانه از یک پوند و ۱۴ سنت در سال

۱. تاریخ آخرین چاپ کتابی که مأخذ این ترجمه قرار گرفته سال ۱۹۶۶ است. (م)

۱۴-۱۹۱۳ به ۲۹ بوند و ۶ سنت در سال ۱۹۵۴-۵۵ افزایش یافته است. این هزینه کلان با مالیات‌های دایم‌التزاید مستقیم و غیرمستقیم تأمین می‌گردد. در ایالات متحده آمریکا مالیات‌های مستقیم در سال ۱۹۵۹-۶۰ نسبت به سال ۱۹۳۷-۳۸ حتی با منظور داشتن کاهش ارزش پول این کشور ۱۵ برابر شده بود. طی همین دوره مالیات‌های مستقیم در ایتالیا ۲ برابر و در بریتانیا و فرانسه ۳ برابر شده بود.

مسابقه تسلیحاتی پس از جنگ منجر به افزایش تورم در کشورهای سرمایه‌داری گردید که نتیجه این امر سقوط شدید قدرت خرید پول کاغذی بود. مقدار پول کاغذی در گردش در ایالات متحده در آغاز سال ۱۹۵۸ به ۲۷ میلیارد و ۴۰۰ میلیون دلار بالغ می‌شد که باید با رقم ۵ میلیارد و ۶۰۰ میلیون سال ۱۹۳۷ مقایسه شود. در بریتانیا مقدار پول کاغذی در گردش که در سال ۱۹۳۷ برابر ۴۶۰ میلیون پوند بود، در آغاز سال ۱۹۵۸ به یک میلیارد و ۸۵۰ میلیون پوند بالغ گردید. در ایتالیا مقدار پول کاغذی در گردش که در سال ۱۹۳۷ برابر ۱۸۰۰۰ لیر بود، در سال ۱۹۵۸ به رقم نجومی ۱۸۵۲۰۰۰ میلیون لیر بالغ گردید.

علی‌رغم افزایش فشار مالیات‌ها و رشد تورم، انحصارات درصدد بوده‌اند که مزدهای اسمی را «منجمد سازند» یعنی آن‌ها را در سطح ثابتی نگاه دارند. معنای این امر کاهش مزدهای واقعی و وخامت وضع زحمتکشان است که آنان را وامی‌دارد علیه فشار سرمایه سخت‌تر مبارزه کنند. شاهد آشکار این واقعیت گسترش دامنه جنبش اعتصابی کارگران است. اگر ارقام رسمی را که بدیهی است آن‌ها را به حداقل ممکن کاهش داده‌اند - در مورد یازده کشور ایالات متحده آمریکا، بریتانیا، فرانسه، آلمان غربی، ژاپن، کانادا، اتریش، سوئد، بلژیک، هلند و آرژانتین در نظر گرفته، و دوره ده ساله پیش از جنگ (۱۹۳۰-۳۹) را با دوره ده ساله پس از جنگ (۱۹۴۵-۵۵) مقایسه کنیم، درمی‌یابیم که تعداد اعتصابات از ۶۷۰۰۰ عدد به ۱۰۱۰۰۰ عدد، تعداد کارگرانی که در آن‌ها

شرکت داشته‌اند از ۲۱ میلیون نفر به ۳۷ میلیون نفر و تعداد روزانه‌های کار که در نتیجه اعتصابات مزبور تلف شده‌اند از ۲۴۰ میلیون به ۶۷۲ میلیون افزایش یافته است.

این مبارزه روز به روز گسترش می‌یابد. در اعتصابات سال ۱۹۶۱ در حدود ۵۰ تا ۵۳ میلیون نفر شرکت داشتند، ولی در سال ۱۹۶۳ همین رقم به ۵۸ میلیون نفر رسید.

انحصارات در جهت خلاف منافع ملت خویش حرکت می‌کنند

در شرایطی که امروزه حاکم است، منافع انحصارات در کشورهای امپریالیستی با منافع زحمتکشان و یا منافع ملت به عنوان یک کل واحد تضادی آشفتنی ناپذیر دارد.

سرمایه انحصاری استثمار زحمتکشان، دهقانان و صنعتگران دستی را شدت می‌دهد. در مرحله حاضر بحران عمومی سرمایه‌داری، وضعیت کارگران و دهقانان در کشورهای مزبور به طور جدی وخامت یافته است. در ایالات متحده انحصارات قیمت‌ها را به چنان حدی از تورم رسانده‌اند که کشاورزان آمریکایی در سال ۱۹۵۹ نسبت به سال ۱۹۵۰ مجبور بوده‌اند برای خرید کالاهای مورد اکتیاف خویش ۱۲ درصد بیشتر بپردازند، حال آن‌که طی همین دوره قیمتهای فروش محصولات کشاورزی آنان ۷ درصد کاهش یافته بود. شکاف بین قیمت‌های کالاهای صنعتی و کشاورزی، بار قرض و فشار مالیات‌هایی که به وسیله دولت انحصارات به مردم تحمیل می‌شود، منجر به بی‌خانمانی و نابودی توده‌ای کشاورزان می‌شود. در ایالات متحده هر ساله در حدود ۱۵۰۰۰۰ مزرعه تعطیل می‌شود و صاحبان آن‌ها به خیل بیکاران یا کارگران کشاورزی ملحق می‌گردند.

در فرانسه از سال ۱۹۵۴ تا سال ۱۹۶۲ تعداد ۲۴۲۰۰۰ مزرعه دهقانی «نابود شد». ولی سخت‌ترین لطمات به دهقانان کشورهای

آمریکای لاتین و اکثریت کشورهای آسیا و آفریقا وارد می‌آید. منافع انحصارات نه تنها با منافع زحمتکشان بلکه با منافع خرده بورژوازی و بورژوازی متوسط نیز تعارض دارد. سرمایه‌داران انحصاری با همراهی و همکاری دولت در مورد مالیات، اعتبار، تعرفه‌ها و قیمت‌ها سیاستی را تعقیب می‌کنند که توزیع مجدد ارزش اضافی را در جهت منافع آنان تضمین و تأمین کند و در چنین شرایطی سرمایه‌داران خرد و متوسط از هرگونه شرکتی در منافع محروم گردیده و از بین می‌روند. منافع خرده‌بورژوازی و اقلیت طبقه متوسط، مانند منافع زحمتکشان به‌طور روزافزون با منافع بورژوازی انحصاری و با احزاب سیاسی آن تعارض حاصل می‌کند. به همین جهت زحمتکشان، دهقانان، روشنفکران، خرده بورژوازی و بورژوازی متوسط شهری همگی نسبت به الغاء حکومت انحصارات علاقمندند.

رشد تضادهای موجود بین کشورهای سرمایه‌داری

جنگ جهانی دوم رشد ناهمتر از کشورهای سرمایه را دارای تشدید کرد. آلمان، ژاپن و ایتالیا متحمل شکست نظامی شدند و اقتصاد آن‌ها به‌طور جدی و از بنیاد ویران شد. فرانسه طی دوران اشغال خسارات بزرگی را متحمل گردید و بریتانیا به‌طور جدی تضعیف شد. تنها انحصارات ایالات متحده در این جنگ خوش چربیدند. در سال ۱۹۴۸ ایالات متحده تولید ۵۶/۶ درصد، بریتانیا ۱۱/۵ درصد، آلمان غربی ۴ درصد، فرانسه ۴ درصد، کانادا ۳/۵ درصد، ایتالیا ۲ درصد و ژاپن ۱/۵ درصد مجموع تولیدات صنعتی جهان سرمایه‌داری را به عهده داشتند. آن زمان به بعد نیز تغییراتی جدی در صف‌بندی نیروها در جهان سرمایه‌داری حاصل شده است. این تغییرات کدامند؟

اولاً ایالات متحده تفوق مطلق خویش را در تولید و تجارت جهانی سرمایه‌داری از دست داده است. از سال ۱۹۴۸ به بعد سهم این کشور در

تولید صنعتی جهان بیش از ۱۰ درصد کاهش یافته و تا سال ۱۹۶۴ به ۴۴/۵ درصد رسیده است. صادرات این کشور از ۲۳/۴ درصد به ۱۷ درصد کاهش یافته و ذخیره طلای آن از ۷۴/۵ درصد به ۳۵ درصد تنزل یافته است. ایالات متحده، در میان سایر قدرت‌های سرمایه‌داری اکنون تقریباً در همان جایی قرار دارد که پیش از جنگ جهانی دوم قرار داشت. ثانیاً مواضع بریتانیا و فرانسه به‌طور قابل توجهی تضعیف شده است. این کشورها مستعمرات خود را به نحو بازگشت‌ناپذیری از دست داده‌اند و نتوانسته‌اند مواضع پیش از جنگ خود را مجدداً در تولید جهانی سرمایه‌داری به دست آورند. در سال ۱۹۳۷ بریتانیا و فرانسه مجموعاً ۱۸/۵ درصد تولید صنعتی جهان سرمایه‌داری را عهده‌دار بودند ولی در سال ۱۹۶۴ همین رقم به ۱۳/۴ درصد کاهش یافته است.

ثالثاً کشورهای شکست خورده مخصوصاً آلمان غربی و ژاپن در این مدت به سرعت به پیش تاخته‌اند. آلمان غربی، ژاپن و ایتالیا بر روی هم ۱۷/۴ درصد تولید صنعتی جهان سرمایه‌داری را به عهده دارند که از مقداری که به هنگام آغاز جنگ داشتند بیشتر است.

تغییر مناسبات نیروهای اقتصادی منجر به مبارزه‌ای بین کشورهای امپریالیستی بر سر بازارها شده است.

ایالات متحده در تلاش برای تحمیل انقیاد کامل یا نسبی خویش بر کشورهای دیگر، از تمامی مزایای اقتصادی خویش استفاده می‌کند. در نخستین سال‌های پس از جنگ این کشور توانست تسلط خود را بر بخش قابل ملاحظه‌ای از بازار جهانی سرمایه‌داری تأمین کند، ولی هنگامی که آلمان غربی، بریتانیا فرانسه و ایتالیا مجدداً اقتصاد خود را احیا کردند، ایالات متحده در بازار جهانی با رقابت این کشورها مواجه شد. این امر منجر به تشدید مبارزه بر سر بازارها بین اتحادیه‌های انحصاری ایالات متحده، بریتانیا، آلمان غربی و سایر کشورها شد. تلاش ایالات متحده به‌خاطر به دست آوردن بازارها، منابع مواد خام و مناطق نفوذ با مقاومت

روبه‌رو شد امپریالیست‌های اروپایی روبه‌رو است. انحصارات اروپای غربی مایل نیستند منافع هنگفتشان مورد تهدید قرار گیرد.

مبارزه انحصارات با یکدیگر موجب رشد بیشتر تضادهای بین کشورهای سرمایه‌داری می‌شود. تضاد بین ایالات متحده و بریتانیا نمونه‌ای است از تضادهای رو به عمقی که بین کشورهای امپریالیستی حاکم است. سرمایه‌انحصاری ایالات متحده به تهاجمی علیه بازارهای سنتی و مناطق نفوذ بریتانیا دست زده است. ایالات متحده - که در این کار تا حدی هم موفق بوده است در کار تخریب روابط اقتصادی چندجانبه بریتانیا با دومینیون‌ها و مستعمرات آن است. این مبارزه بریتانیا و ایالات متحده در زمینه تجارت خارجی و به خصوص تا آنجا که به منافع مواد خام مربوط می‌شود، دائماً شدت بیشتری پیدا کرده است.

بین فرانسه و ایالات متحده نیز تضادهای روزافزونی وجود داشته است. بسیاری از بنگاه‌های آمریکایی در فرانسه به تأسیس مؤسسات تولیدی صنعتی دست زده‌اند. در زمینه تجارت خارجی نیز مبارزه رقابت‌آمیز رو به شدت بوده است. ایالات متحده در کار تهاجمی علیه بازارهای سنتی فرانسه در آفریقای شمالی بوده است. علائم بارزی وجود داشت دال بر این که آمریکا برای بیرون کردن فرانسه از بازارهای آفریقایی تلاش می‌کند. محافل متنفذ آمریکایی که غالباً زیر ماسک «بدران تعمیدی» جنبش آزادی‌بخش ملی عمل می‌کردند، می‌کوشیدند در شمال آفریقا تسلط انحصاری آمریکا را جانشین تسلط فرانسه سازند، همان‌گونه که در ویتنام جنوبی چنین کاری کردند. این‌گرایش ایالات متحده در محافل حاکمه فرانسه نگرانی‌های قابل توجهی را برمی‌انگیخت.

علاوه بر این، حدت تضادهای بین کشورهای امپریالیستی تا حد بسیاری نیز معلول قدرت اقتصادی رو به رشد آلمان غربی و ژاپن بود. در دوره پس از جنگ، ایالات متحده می‌کوشیده است انحصارات آلمان غربی را تحت کنترل خویش گیرد و در مهم‌ترین رشته‌های اقتصاد آلمان

غربی مواضع محکمی به دست آورد. بریتانیا نیز برای رسیدن به همین منظور می‌کوشیده است. اما نه ایالات متحده و نه حتی کمتر از آن، بریتانیا، هیچ یک تا مدت‌ها موفق نشده بودند نفوذ فائقه‌ای در اقتصاد آلمان غربی به دست آوردند. انحصارات آلمان غربی که بر امکانات صنعتی رو به رشد خویش متکی بودند طی دهه‌های اول پس از جنگ به برنامه توسعه طلبانه وسیعی دست زدند. در نخستین سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، آلمان غربی از نظر صادرات، در میان کشورهای سرمایه‌داری، در یکی از آخرین ردیف‌ها قرار داشت ولی تا اوایل دهه هفتاد، دومین رتبه را - پس از ایالات متحده - احراز کرده بود.

تضادهای بین امپریالیست‌ها لاینحل و آشتی‌ناپذیرند. تضادهای موجود در اردوگاه سرمایه‌داری، تعارضات داخلی اتفاقی نیستند بلکه منعکس سازنده «برخورد لاینحل و بسیار عمیق منافع اقتصادی امپریالیست‌ها» می‌باشند و «اتحاد نیروهای سرمایه‌داری... اتحاد راهزنان با یکدیگر است که هر یک از آنان می‌کوشد از بقیه هم چیزی بریابد».

تضادهای بین امپریالیست‌ها از تضاد اساسی سرمایه‌داری یعنی تضاد میان خصلت اجتماعی تولید و شکل خصوصی تملک ثمرات کار توسط سرمایه‌داران مشتق می‌شود. هیچ‌گونه موافقت، مذاکره، اتحاد یا مصالحه‌ای نیست که بتواند این تضادها را حل کند و از میان ببرد.

تضاد عمده عصر حاضر - مبارزه بین دو نظام اجتماعی و اقتصادی موجود در جهان - نیز تضادهای درونی اردوگاه سرمایه‌داری را برطرف نمی‌سازد^۱. این تضاد عمده بر مناسبات بین امپریالیست‌ها تأثیری

۱. این برآورد مربوط به سال‌های دهه ۶۰ قرن بیستم است. در حال حاضر کشورهای امپریالیستی با ایجاد مثلث مسلط بر جهان (متشکل از آمریکا، اتحادیه اروپا و حوزه ژاپن و شرق دور)، در قالب گروه ۷، بلوک واحدی را ایجاد کرده و تضادهای بین خود را تا حدودی تعدیل کرده‌اند تا آنجا که برخی معتقدند در حال حاضر دیگر مانند گذشته امپریالیسم‌های متعدد و متفاوت (مانند امپریالیسم آلمان، امپریالیسم آمریکا،

دوجانبه دارد. از یکسو انگیزه اتحاد کشورهای سرمایه‌داری با یکدیگر واقع شده و شالوده پیمان‌های نظامی از قبیل ناتو، سیتو و نظایر آنها را تشکیل می‌دهد و درگیری برخوردهای مسلحانه را بین امپریالیست‌ها مشکل می‌کند و از سوی دیگر منشأهای تازه‌ای برای تضادها و تعارضات بین کشورهای سرمایه‌داری پیرامون مسائل اساسی تحول جهان معاصر به وجود می‌آورد.

تضادهای بین امپریالیست‌های الزاماً منجر به جنگ‌های جهانی نخواهند شد. زمانی که سرمایه‌داری نیرویی بود که بر جهان تسلط داشت، تضادهای بین امپریالیست‌ها و به هم خوردن موازنه قدرت بین کشورهای امپریالیستی سرانجام منجر به جنگ‌های جهانی می‌گردید. امروزه سرمایه‌داری مزیت انحصاری خویش را به عنوان تنها نظام جهانی موجود از دست داده و وضعیت تاریخی تازه‌ای به وجود آمده است که به نیروهای مؤتلف جهان امکان می‌دهد نیروهای تجاوزکار را به جای خود بنشانند و خطر جنگ‌های جهانی را از بین ببرند.

به طور خلاصه در نظام سرمایه‌داری، در بالاترین مرحله تکامل آن، تضاد بین کار و سرمایه از یک سو، تضاد میان کشورهای متروپل و

→ امپریالیسم بریتانیا امپریالیسم فرانسه و ... وجود ندارد، بلکه یک امپریالیسم واحد وجود دارد که در سال‌های اخیر در قالب گروه ۷ و نهادهای اقتصادی و سیاسی بین‌المللی تابع آن مانند سازمان تجارت جهانی، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و ... تبلور یافته که سرکردگی آن با ایالات متحده است و از این رو تضاد عمده در حال حاضر تضاد امپریالیسم (که انحصار تکنولوژی، دسترسی به منابع طبیعی، ارتباطات، سلاح‌های کشتار جمعی و ... را در اختیار دارد) با کشورهای پیرامونی جهان است، که اگرچه برخی از این کشورهای پیرامونی طی دهه‌های اخیر حتی صنعتی هم شده‌اند، اما همچنان به وسیله این انحصارات آنها را تحت سلطه نگاه داشته‌اند. برای بحث تفصیلی پیرامون تحولات چند دهه اخیر امپریالیسم علاوه بر آثار کلاسیک که اکنون نزدیک به یکصد سال از زمان نگارش آنها می‌گذرد، می‌توان به منابع جدید، مانند امپریالیسم نوین دیوید هاروی و امپراتوری سرمایه‌داری وودز حل معماری هژمونی جیوانی اریگی، امپریالیسم و اقتصاد سیاسی جهانی و مانیفست ضد سرمایه‌داری کالی نیکوس، امپریالیسم عربان جان بلامی فوستر، ویروس لیبرال سمیرامین و بسیاری نوشته‌های دیگر سال‌های اخیر مراجعه کرد (ن.ز).

مستعمرات از سویی دیگر و تضاد بین خود نیروهای امپریالیستی از سوی دیگر، تا نهایی‌ترین حد ممکن تشدید می‌شوند و بحران عمومی سرمایه‌داری را در سه جبهه - جبهه داخلی کشورهای امپریالیستی و مبارزه زحمتکشان این کشورها علیه سرمایه انحصاری، جبهه مبارزات آزادیبخش ملی در سه قاره و بالأخره، جبهه مبارزات کشورهای امپریالیستی علیه یکدیگر - تشدید می‌کنند. این بحران راه حلی ندارد و تشدید آن، تحول را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. واقعیات زمان حاضر آنچه را صد سال پیش علمای اجتماعی-اقتصادی قرن نوزدهم نتیجه‌گیری کردند، تأیید می‌کنند. تاریخ قرن بیستم نشان داده است که شیوه تولید سرمایه‌داری آینده‌ای ندارد و محکوم حکم تاریخ است.

منتشر شده است:

علوم اجتماعی

- آینده سوسیالیسم (مجموعه مقالات) سوئیزی، مکداف، ترجمه ناصر زرافشان (چ ۸۲، ۲)
- اندیشه سیاسی از افلاطون تا نانو ویراستار برایان رهد، ترجمه کاخی / افسری (چ ۷۷، ۳)
- انسان اجتماعی نوشته رالف دارندرف، ترجمه غلامرضا خدیوی (چ ۸۲، ۲)
- باهم‌نگری و یکتانگری (مجموعه مقالات) نوشته باقر پرهام (چ ۷۸، ۱)
- بن‌لادن: حقیقت ممنوع نوشته ژان - تشارل بریزار، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر (چ ۸۱، ۱)
- پایان دموکراسی نوشته ژان - ماری گنو، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر (چ ۸۷، ۲)
- پدیده جهانی شدن نوشته فرهنگ رجایی، ترجمه عبدالحسین آذرنگ (چ ۸۲، ۲)
- پسامدرنیسم در بوته نقد (مجموعه مقالات) گزینش و ویرایش خسرو پارسا (چ ۸۶، ۴)
- تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ نوشته داریوش آشوری (چ ۸۶، ۳)
- تکامل نهادها و ایدئولوژی‌های اقتصادی ای. ک. هانت، ترجمه سهراب بهداد (چ ۸۱، ۱)
- تکوین دولت مدرن نوشته جانفرانکو یوچی، ترجمه بهزاد باشی (چ ۸۴، ۲)
- جامعه‌شناسی جوانان ایران نوشته محمدسعید ذکایی (چ ۸۶، ۱)
- جامعه‌شناسی شهر نوشته یانکل فیالکوف، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر (چ ۸۳، ۱)
- جامعه‌شناسی هنر نوشته ناتالی هینیک، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر (چ ۸۷، ۲)
- جامعه انفورماتیک و سرمایه‌داری (مجموعه مقالات) گزینش و ویرایش خسرو پارسا (چ ۸۳، ۲)
- جامعه‌نمایش گی دبور، ترجمه بهروز صفدری (چ ۸۷، ۲)
- جان لاک و اندیشه آزادی نوشته دکتر فرشاد شریعت (چ ۸۷، ۲)
- جهان به کجا می‌رود؟ (ویراست دوم) نوشته آدام شاف، ترجمه فریدون نوائی (چ ۷۵، ۱)
- جهان پس از ۱۱ سپتامبر (استراتژی امپریالیسم در هزاره سوم)، گردآوری و ترجمه احمدسیف (چ ۸۴، ۱)
- جهان واقعی دموکراسی نوشته سی. بی. مک فرسون، ترجمه دکتر علی معنوی (چ ۸۲، ۲)
- جهانی شدن یا کدام هدف؟ نوشته مکداف، سمیر امین و... ترجمه ناصر زرافشان (چ ۸۳، ۲)
- جهانی کردن فقر و فلاکت (مجموعه مقالات) گردآوری و ترجمه احمد سیف (چ ۸۲، ۲)
- چالش‌های حقوق بشر گردآوری و ترجمه فروغ پوری‌پوری (چ ۸۴، ۱)
- چشم‌انداز سوسیالیسم مدرن نوشته آدام شاف، ترجمه فریدون نوائی (چ ۸۲، ۲)
- حق مردم در خودبستگی غذایی برتران هرویو، ترجمه بهروز صفدری (چ ۸۴، ۱)
- حق مردم در تعیین سرنوشت خود گردآوری و ترجمه مرتضی کلانتریان (چ ۸۶، ۱)
- درآمدی تاریخی بر نظریه اجتماعی الکس کالیینیکوس، ترجمه اکبر معصومی‌بیگی (چ ۸۵، ۲)
- درباره مسائل شهرسازی در ایران امروز تألیف مجید غمامی (چ ۸۷، ۱)
- روح پراگ و چند مقاله دیگر نوشته ایوان کلیما، ترجمه فروغ پوری‌پوری (چ ۸۷، ۱)
- ریخت‌شناسی بازار تألیف آریتا رجیبی (چ ۸۶، ۱)
- زمینه‌ی تکامل اجتماعی (جلد ۱) میتروپولسکی و دیگران، ترجمه ناصر زرافشان (چ ۸۳، ۱)
- زمینه‌ی تکامل اجتماعی (جلد ۲) میتروپولسکی و دیگران، ترجمه ناصر زرافشان (چ ۸۱، ۱)

زنان مخالف جنگ

- سرمایه‌داری در عصر جهانی شدن سمیر امین، ترجمه ناصر زرافشان (چ ۸۴، ۲)
- سه پژوهش در جامعه‌شناسی هنر ماکس رافائل، ترجمه علی‌اکبر معصومی‌بیگی (چ ۸۳، ۲)
- سیاست چیست؟ ژولین فروند، ترجمه عبدالوهاب احمدی (چ ۸۴، ۱)
- سیاست فرهنگ آنتونین ی. لیهم، ترجمه فروغ پوری‌پوری (چ ۸۶، ۱)
- شاخه‌ی زرین: پژوهشی در جادو و دین جیمز جرج فریزر، ترجمه کاظم فیروزمند (چ ۸۶، ۳)
- شهرنشینی در ایران نوشته فرخ حسامیان، گیتی اعتماد و محمدرضا حائری (چ ۸۷، ۶)
- طبقه متوسط و تحولات سیاسی در ایران معاصر تألیف محمدحسین بحرانی (چ ۸۱، ۱)
- طرح تحقیق در تحقیقات اجتماعی نوشته دیوید دو واس، ترجمه هوشنگ نایی (چ ۸۷، ۱)
- ظلم، عقب‌ماندگی کشورهای عرب و مسلمان آلبر می / ناصر زرافشان و مهراذخت ملک (چ ۸۱، ۱)
- فرهنگ مطالعات جوانان تألیف محمدسعید ذکایی (چ ۸۶، ۱)
- فلسطین، بهار ۸۱ (به روایت اینترنت)، ترجمه فیروزه مهاجر و سحر سجادی (چ ۸۱، ۱)
- فلسفه و اندیشه سیاسی سبزا نوشته اندرو دایسون، ترجمه محسن ثلاثی (چ ۷۷، ۱)
- فلسفه علوم اجتماعی تد بنتون و یان کرایب، ترجمه ش. مسمی پرست و م. متحد (چ ۸۶، ۲)
- فهم جامعه‌ی مدرن — کتاب یکم: صورت‌بندی‌های مدرنیته
۱. روستنگری و تکوین علم اجتماعی پیتر همیلتون، ترجمه محمد نبوی (چ ۸۶، ۱)
 ۲. شکل‌گیری دولت‌مدرن دیوید هلد، ترجمه عباس مخبر (چ ۸۶، ۱)
 ۳. پیدایش اقتصادمدرن ویوین براون، ترجمه حسن مرتضوی (چ ۸۶، ۱)
 ۴. دگرگونی ساختارهای اجتماعی: طبقه و جنسیت بردلی، ترجمه محمود متحد (چ ۸۶، ۱)
 ۵. صورت‌بندی‌های فرهنگی جامعه مدرن رابرت باکاک، ترجمه مهراذخت (چ ۸۶، ۱)
 ۶. غرب و بقیه: گفتمان و قدرت استوارت هال، ترجمه محمود متحد (چ ۸۶، ۱)
- فهم نظریه‌های سیاسی نوشته توماس اسپریگنر، ترجمه فرهنگ رجایی (چ ۸۷، ۵)
- قرار داد اجتماعی نوشته ژان - ژاک روسو، متن و در زمینه متن ترجمه مرتضی کلانتریان (چ ۸۵، ۴)
- قوم‌پر (پژوهشی درباره‌ی پیوستگی قومی و پراکندگی لرهارا در ایران) سکندر امان‌اللهی بهاروند (چ ۸۵، ۳)
- کلمه‌ها و چیزها (دیرینه‌شناسی علوم انسانی) میشل فوکو، ترجمه مسعود خیرخواه (چ ۸۷، ۱)
- کوچ‌نشینی در ایران (پژوهشی درباره‌ی ایلات و عشایر) سکندر امان‌اللهی بهاروند (چ ۸۴، ۶)
- گذر از مرزها نوشته آلبرت هیرشمن، ترجمه محمد مالجو (چ ۸۶، ۱)
- گروندر یسه، مبانی نقد اقتصاد سیاسی (جلد ۲) کارل مارکس، ترجمه باقر پرهام و احمدتدین (چ ۸۷، ۴)
- لائسیسم نوشته گی آرشه، ترجمه عبدالوهاب احمدی (چ ۸۶، ۱)
- مانیفست پس از ۱۵۰ سال نوشته لئو پانچ، کالین لیژ، ترجمه حسن مرتضوی (چ ۸۶، ۳)
- مانیفست ضد سرمایه‌داری نوشته الکس کالیینیکوس، ترجمه ناصر زرافشان (چ ۸۶، ۱)
- مدرنیته سیاسی نوشته موریس باریبه، ترجمه عبدالوهاب احمدی (چ ۸۶، ۲)
- مطالعات فرهنگی درباره‌ی فرهنگ‌عامه نوشته جان استوری، ترجمه دکترحسین پاینده (چ ۸۶، ۱)
- مفاهیم اساسی نظریه فرهنگی ادگار، سجویک، ترجمه مهراذخت (چ ۸۷، ۱)

مقدمه‌ای بر تحلیل سیاسی استریکلند، وید، جالستون، ترجمه علی معنوی (چ ۸۷،۲)
 منش فرد و ساختار اجتماعی (روان‌شناسی نهادهای اجتماعی) گرت، رایت‌میلز، اکبرافسری (چ ۸۰،۱)
 نظریه اجتماعی کلاسیک نوشته یان کرایب، ترجمه شهناز مسمی‌پرست (چ ۸۶،۳)
 نظریه اجتماعی مدرن (از یارسونز تا هابرماس) یان کرایب، ترجمه عباس مخبر (چ ۸۶،۴)
 همیشه بازار (سیری در روابط اجتماعی بازارهای ایران) نوشته مینا جباری (چ ۷۹،۱)

با همکاری انجمن جامعه‌شناسی ایران

۱. برگزیده مقالات ارائه شده به اولین همایش ملی آسیب‌های اجتماعی در ایران:

جلد یکم: آسیب‌های اجتماعی و روند تحول آن در ایران (چ ۸۷،۲)
 جلد دوم: اعتیاد و قاچاق مواد مخدر (چ ۸۶،۲)
 جلد سوم: پرخاشگری و جنایت (چ ۸۶،۲)
 جلد چهارم: خودکشی (چ ۸۶،۲)
 جلد پنجم: روسپیگری، کودکان خیابانی و نکدی (چ ۸۶،۲)
 جلد ششم: مسائل و جرایم مالی-اقتصادی و سرقت (چ ۸۷،۲)
 ۲. مسائل اجتماعی ایران (مجموعه مقالات) (چ ۸۶،۲)
 ۳. آسیب‌های اجتماعی ایران (مجموعه مقالات) (چ ۸۶،۲)

فلسفه

از خودبیگانگی انسان مدرن نوشته فریتس یاپنهایم، ترجمه مجید مددی (چ ۱، ۱)
 استقرار شریعت در مذهب مسیح نوشته هگل، ترجمه باقر پرهام (چ ۸۶،۳)
 پیشگفتار پدیدارشناسی جان نوشته هگل، ترجمه باقر پرهام (چ ۸۷، ۱)
 تاریخ فلسفه در قرن بیستم نوشته کریستیان دولا کامپانی، ترجمه باقر پرهام (چ ۸۲،۲)
 تبارشناسی اخلاق نوشته فریدریش نیچه، ترجمه داریوش آشوری (چ ۸۷،۲)
 جریان‌های اصلی در مارکسیسم (دوجلدی) لشک کولاکوفسکی، ترجمه عباس میلانی (چ ۸۵،۲)
 جهان بینی علمی نوشته برتراند راسل، ترجمه حسن منصور (چ ۸۷،۵)
 چنین گفت زرتشت فریدریش نیچه، ترجمه داریوش آشوری (چ ۸۶،۲۶)
 حقوق طبیعی و تاریخ نوشته لئو اشتراوس، ترجمه باقر پرهام (چ ۸۷،۳)
 درآمدی بر ایدئولوژی نوشته تری ایگلتن، ترجمه اکبر معصومیگی (چ ۸۱،۱)
 در دفاع از «تاریخ و آگاهی طبقاتی» گئورگ لوکاچ، ترجمه حسن مرتضوی (چ ۸۶،۲)
 دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴ کارل مارکس، ترجمه حسن مرتضوی (چ ۸۷،۴)
 رساله‌ای کوچک در باب فضیلت‌های بزرگ آندره کنت اسپونویل / مرتضی کلانتریان (چ ۸۶،۲)
 روشن‌نگری چیست؟ (مجموعه مقالات از کانت، هردر، و...) ترجمه سیروس آرین پور (چ ۸۶،۳)
 زندگی و آثار نیچه نوشته ایو فرنتسل، ترجمه فرشته کاشفی (چ ۸۷،۲)
 سنناروشنفکری در غرب (از لئوناردو تا هگل) برونوفسکی، مازلیش، ترجمه لی لاسازگار (چ ۸۷،۳)

غروب بت‌ها نوشته فریدریش نیچه، ترجمه داریوش آشوری (چ ۸۶،۴)

فلسفه کانت: بیداری از خواب دکماتیسیم نوشته میر عبدالحسین نقیب‌زاده (چ ۸۴،۴)
 فلسفه هنر از دیدگاه مارکس نوشته میخائیل لیف شیتز، ترجمه مجید مددی (چ ۸۶،۲)
 گذار از مدرنیته؟ نیچه، فوکو، دریدا و لیوتار (ویراست دوم) نوشته شاهرخ حقیقی (چ ۸۷،۴)
 مارکسیسم و اخلاق نوشته یوجین کامنکا، ترجمه مجید مددی (چ ۱، ۱)
 مبانی فلسفه (آشنایی با فلسفه جهان از زمان‌های قدیم تا امروز) آصفه اصفی (چ ۷۰،۴)
 مقدمه بر فلسفه تاریخ هگل نوشته ژان هیبولیت، ترجمه باقر پرهام (چ ۸۷،۳)
 منطق صوری (جلد ۱ و ۲) دکتر محمد خوانساری (چ ۸۶،۳۴)
 نشانه‌های روشنفکران ادوارد سعید، ترجمه محمد افتخاری (چ ۸۲،۲)
 نظم گفتار (درس افتتاحی در کژدوفرانس) میشل فوکو، ترجمه باقر پرهام (چ ۸۴،۳)
 نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت نوشته حسینعلی نودری (چ ۸۶،۲)
 هستی و آگاهی و چند نوشته دیگر کارل مارکس، گزینش و ترجمه امیر هوشنگ افتخاری راد (چ ۱، ۱)
 هگل جوان: در تکاپوی کشف دیالکتیک نظری، میلان زنوی، ترجمه محمود عبادیان (چ ۸۲،۱)
 هگل و فلسفه تاریخ نوشته ژوزف مک کارلی، ترجمه اکبر معصومیگی (چ ۸۷،۲)
 هنر دوران مدرن (فلسفه هنر از کانت تا هایدگر) ژان ماری شفر، ایرج قانونی (چ ۸۷،۲)
 یک بار دیگر: روشنی‌یابی چیست؟ بارت، مندلسون، کانت، ترجمه سیروس آرین پور (چ ۸۲،۱)
 مجموعه‌ی فیلسوفان بزرگ

ارسطو و فن شعر نوشته کیت مک‌لش، ترجمه اکبر معصومیگی (چ ۸۶،۱)
 دموکریتوس پل کارتلیج، ترجمه اکبر معصومیگی (چ ۸۲،۱)
 مارکس و آزادی تری ایگلتن، ترجمه اکبر معصومیگی (چ ۸۶،۲)
 هایدگر و «هستی و زمان» جان اتان ری، ترجمه اکبر معصومیگی (چ ۸۵، ۱)
 هگل (درباره فلسفه) ریموند پلنت، ترجمه اکبر معصومیگی (چ ۸۶،۲)

ادبیات و نقد ادبی

آندره مالرو در آیینۀ آثارش نوشته گانتان پیکون، ترجمه کاظم کردوانی (چ ۷۳،۱)
 ادبیات و حقوق نوشته فیلیپ مالوری، ترجمه دکتر مرتضی کلانتریان (چ ۸۱،۱)
 ادبیات و سنت‌های کلاسیک (۲ جلد، گالینگور) گ.هایت، محمدکلباسی، مهین دانشور (چ ۷۶،۱)
 بر مزار صادق هدایت نوشته یوسف اسحاق پور، ترجمه باقر پرهام (چ ۸۰،۱)
 بوطیقای ساختارگرا نوشته تزوتان تودوروف، ترجمه محمد نبوی (چ ۸۲،۲)
 پرسه‌ها و پرسش‌ها (مجموعه‌ی مقالات) نوشته داریوش آشوری (چ ۸۷،۱)
 چهار فصل در بازخوانی شعر، محمدرحیم اخوت (چ ۱، ۱)
 دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر ا. مکاریک، ترجمه مهران مهاجر، محمد نبوی (چ ۸۵،۲)
 درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات نوشته رابرت اسکولز، ترجمه فرزانه طاهری (چ ۸۳،۲)
 زندگی، عشق و مرگ از دیدگاه صادق هدایت نوشته شاپور جوهرکش (چ ۷۸،۲)
 فرسودگی نوشته کریستیان بوین، ترجمه پیروز سیار (چ ۸۵،۳)
 کتاب بیهوده نوشته کریستیان بوین، ترجمه پیروز سیار (چ ۸۵،۳)
 نظم، فضیلت و زیبایی‌شناسی (تأملاتی در هنر و ادبیات) محمود کیانوش (چ ۶۹،۱)

نور جهان
نُهمقاله در بارهٔ دانتِه
نوشتهٔ خورخه لوفیس بورخس، ترجمهٔ کاوه سیدحسینی و رادنژاد (چ ۲،)
واژگان ادبیات و گفتمان ادبی
مهران مهاجر و محمد نبوی (چ ۱، ۸۱)

تاریخ، ادبیات و فرهنگ ایران

آیین‌ها و جشن‌های کهن در ایران امروز
از آستارا تا استارباد (آثار تاریخی گیلان و مازندران، دورهٔ ۵ جلدی)
از کیکاوس تا کیخسرو (داستان‌های شاهنامه)
اسرارالتوحید (۲ جلد) محمدبن منور، مقدمه، تصحیح و تعلیقات از شفیع کدکنی (چ ۷، ۸۶)
اسطورهٔ زال (تیلور تضاد و وحدت در حماسهٔ ملی) نوشتهٔ محمد مختاری (چ ۱، ۶۹)
اوج‌های درخشان هنر ایران آتینگهاوزن و احسان یارشاطر، روین پاکباز و عبداللهی (چ ۱، ۷۹)
ایران شناخت (پژوهشی ایران شناختی) گزارش جلیل دوستخواه (چ ۱، ۸۴)
بنیادهای اسطوره و حماسهٔ ایران جهانگیر کویاجی، گزارش جلیل دوستخواه (چ ۲، ۸۲)
پژوهشی در اساطیر ایران (پارهٔ نخست و دوم) نوشتهٔ دکتر مهرداد بهار (چ ۶، ۸۶)
تاریخ زمین‌لرزه‌های ایران اسپرسز، ملویل، ترجمهٔ ابوالحسن رده
تاریخ نیشابور حاکم نیشابوری، مقدمه، تصحیح و تعلیقات از دکتر شفیع کدکنی (چ ۱، ۷۵)
تاریخ‌های سلوک (نقد و تحلیل چند قصیده از سنائی) نوشتهٔ شفیع کدکنی (چ ۵، ۸۶)
حماسه‌ی ایران؛ یادمانی از قراسوی هزارها جلیل دوستخواه (چ ۱، ۸۰)
داستان گرساسپ، تهمورس و... آوانگاری و ترجمه از متن پهلوی، کتابیون مزدپور (چ ۱، ۷۸)
در اقلیم روشنائی (تفسیر چند غزل از حکیم سنائی) دکتر شفیع کدکنی (چ ۴، ۸۷)
زیور پارسی (نگاهی به زندگی و غزل‌های عطار) دکتر محمدرضا شفیع کدکنی (چ ۲، ۸۰)
زمان و زادگاه زر تشت گزاردو نیولی، ترجمهٔ منصور سیدسجادی (چ ۲، ۸۷)
سمک عیار (دورهٔ ۶ جلدی با جعبه) فرامرزن خداد، تصحیح دکتر پرویز ناتل خانلری (چ ۸۵)
سیاحتنامهٔ ابراهیم بیگ نوشتهٔ زین العابدین مراغه‌ای، به کوشش محمدعلی سپانلو (چ ۲، ۸۵)
سیدعلی شایگان زندگی‌نامهٔ سیاسی،... (در ۲ جلد) گردآورنده احمد شایگان، (چ ۱، ۸۵)
شاعر آینه‌ها (بررسی سبک هندی و شعر بیدل) نوشتهٔ محمدرضا شفیع کدکنی (چ ۷، ۸۶)
شاعری در هجوم منتقدان (سبک هندی و شعر حزین لاهیجی) شفیع کدکنی (چ ۲، ۸۵)
شعر کودک در ایران محمود کیانوش (چ ۴، ۸۷)
صور خیال در شعر فارسی محمدرضا شفیع کدکنی (چ ۱۱، ۸۶)
فرهنگ و زبان گفت‌وگو به روایت تمثیل‌های مولوی نوشتهٔ محمود روح‌الامینی (چ ۲، ۸۷)
فرهنگ واژه‌شناسی فارسی تألیف محمدرضا شیروانی (چ ۱، ۸۴)
مشعشعیان؛ ماهیت فکری - اجتماعی و فرایند تحولات تاریخی، محمدعلی رنجبر (چ ۲، ۸۷)
موسیقی شعر نوشتهٔ دکتر محمدرضا شفیع کدکنی (چ ۱۰، ۸۶)
نمودهای فرهنگی و اجتماعی در ادبیات فارسی نوشتهٔ محمود روح‌الامینی (چ ۴، ۸۷)
یاد بهار (یادنامهٔ دکتر مهرداد بهار) ویراستاران علمی: دکتر علی محمد حق‌شناس، دکتر کتابیون مزدپور و دکتر مهشید میرفخرایی، نوشتهٔ گروه نویسندگان (چ ۱، ۷۶)

محمود روح‌الامینی (چ ۴، ۸۷)

منوچهر ستوده (چ ۲، ۷۴)

نوشتهٔ محمود کیانوش (چ ۲،)

محمدبن منور، مقدمه، تصحیح و تعلیقات از شفیع کدکنی (چ ۷، ۸۶)

نوشتهٔ محمد مختاری (چ ۱، ۶۹)

آتینگهاوزن و احسان یارشاطر، روین پاکباز و عبداللهی (چ ۱، ۷۹)

گزارش جلیل دوستخواه (چ ۱، ۸۴)

جهانگیر کویاجی، گزارش جلیل دوستخواه (چ ۲، ۸۲)

نوشتهٔ دکتر مهرداد بهار (چ ۶، ۸۶)

اسپرسز، ملویل، ترجمهٔ ابوالحسن رده

حاکم نیشابوری، مقدمه، تصحیح و تعلیقات از دکتر شفیع کدکنی (چ ۱، ۷۵)

نوشتهٔ شفیع کدکنی (چ ۵، ۸۶)

جلیل دوستخواه (چ ۱، ۸۰)

آوانگاری و ترجمه از متن پهلوی، کتابیون مزدپور (چ ۱، ۷۸)

دکتر شفیع کدکنی (چ ۴، ۸۷)

دکتر محمدرضا شفیع کدکنی (چ ۲، ۸۰)

گزاردو نیولی، ترجمهٔ منصور سیدسجادی (چ ۲، ۸۷)

فرامرزن خداد، تصحیح دکتر پرویز ناتل خانلری (چ ۸۵)

نوشتهٔ زین العابدین مراغه‌ای، به کوشش محمدعلی سپانلو (چ ۲، ۸۵)

گردآورنده احمد شایگان، (چ ۱، ۸۵)

نوشتهٔ محمدرضا شفیع کدکنی (چ ۷، ۸۶)

شفیع کدکنی (چ ۲، ۸۵)

محمود کیانوش (چ ۴، ۸۷)

محمدرضا شفیع کدکنی (چ ۱۱، ۸۶)

نوشتهٔ محمود روح‌الامینی (چ ۲، ۸۷)

تألیف محمدرضا شیروانی (چ ۱، ۸۴)

محمدعلی رنجبر (چ ۲، ۸۷)

نوشتهٔ دکتر محمدرضا شفیع کدکنی (چ ۱۰، ۸۶)

نوشتهٔ محمود روح‌الامینی (چ ۴، ۸۷)

دکتر علی محمد حق‌شناس، دکتر کتابیون مزدپور

و دکتر مهشید میرفخرایی، نوشتهٔ گروه نویسندگان (چ ۱، ۷۶)



P. NIKITIN
FUNDAMENTALS
OF POLITICAL
ECONOMY